بسم الله الرحمن الرحيم

فتاوای
منبع العلوم کوه‌ونّ

(جلد سیزدهم)

تألیف:

مفتی بزرگ، فقیه عصر

حضرت علاّمه مولانا «محمّد عمر» سربازی رحمه‌الله

ملازهی، محمد عمر، ۱۳۱۴،
فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ونّ / اثر مولانا محمّدعُمر (ملازهی) سربازی. تهران: ۱۳۹۲–
Isbn:۷۶۵-۷۸۶۵-۹
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. فقه حنفی– – –رساله‌ی علمیه. ۲. فقه اهل‌سنت – – –رساله‌ی علمیه. الف عنوان.
۲ف ۷م/ ۶/ ۱۷۲ bp ۳۳۲/۳۷۲
کتاخانه ملی ایران ۳۳۲ ۵۵۶– ۸۲م

□ **نام کتاب:** فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون (جلد سیزدهم)
□ **مؤلف:** حضرت علّامه محمّدعُمر سربازی (ملازهی) (رَحِمَهُ‌اللهُ‌تعالی)
□ **ناشر:** مدرسه‌ی دینی منبع‌العلوم کوه‌ون
□ **تیراژ:** ۳۰۰۰
□ **نوبت چاپ:** اول/ پاییز ۱۳۹۷هـ. ش ./ ۱۴۴۰ هـ. ق .
□ **حروفچینی، صفحه‌آرایی و ترتیب:** ابوحسان، خداآباد

شابک: ۶۵۸-۷۶۵۶۳۵- ۸-۹۷-۹۸-۵ inbn:

قیمت: ....

مرکز پخش: ۱. سرباز– کوه‌ون، مدرسه‌ی دینی منبع‌العلوم کوه‌ون -خداآباد
۲. سرباز– انزاء ، کتابفروشی حافظ

كِتَابُ المُتَفَرِّقَات

علامه و نشانی بردگی

الإستفتاء [۱]: مسأله‌ی غلامی وکنیزی علامتی دارد یا نه؟ اگر داردآیا در قرآن ذکر شده که به چه رنگ باید آن‌ها را شناخت یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نشان و علامت غلامی وکنیزی بعد از پیامبر ماﷺ صرفاً دو چیز است:

یکی این‌که مسلمانان با کفار جهاد شرعی کنند و آن‌ها را به إسارت خود درآورده و غلام وکنیز خود قرار دهند و آزادشان نکنند.

دوم این‌که شخصی ثبوت شرعی داشته باشد که آباء و اجداد او جهاد شرعی کرده و آنان را به‌سبب تقسیم غنایم و به وی إرثاًرسیده است یا ایشان از مجاهدان دیگر فقط خرید کرده‌اند.

البته چون در این زمان ثبوتی ندارند، سوال از احکام شان بی‌جا است. کذا حققه العلامة الشامی فی المجلد الثالث من فتاواه.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۱ ذیحجه ـ ۱۳۸۳ هـ.ق.

نام‌های اصحاب کهف

الإستفتاء [۲]: اصحاب کهف چندتا هستند و اسم‌های آن‌ها کیست و اسم سگ‌شان چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اسامی آن‌ها عبارت‌ست از: «یملیخا»، «مکسلمینا»، «مثلینا»، «کشفوطط»، «بتیونس»، «اذافطیونس» و «یوانس» و اسم سگ‌شان قطمیر. البته در اسمای‌شان اختلاف موجود است. در کتاب

«القول‌الجمیل» دیگر گونه و در «بهشتی‌زیور» به گونه‌ای دیگر و در «درّمنثور» به‌اسامی دیگری آمده است و مختار احقر همین است که نوشتم.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۱ ذیحجه ـ ۱۳۸۳ هـ . ق .

متولد شدن چند فرزند از یک شکم از قدرت الله تعالی بعید نیست

الإستفتاء [۳]: شنیده‌ام که از زنی به یک مرتبه چهار فرزند متولد شده است، آیا درست است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گاهی چهار فرزند و گاهی پنج هم متولد می‌شود و در بعضی تفاسیر متولد شدن ۲۵ فرزند از یک شکم هم دیده شده است. این، اگرچه ضعیف است، ولی از قدرت خداوند متعال بعید نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ صفر ـ ۱۳۸۴ هـ . ق .

مور تا چه مسافتی بوی اشیا را حس و إستشمام می‌کند؟

الإستفتاء [۴]: این مور که تا چهار هزار قدم بوی چیزی را حس می‌کند، آیا از قدم‌های خود مور یا از قدم‌های شتر یا مردم یا چیزی دیگر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شمیدن مور تا چهار هزار قدم، معین نیست بلکه کم و بیش از آن هم می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ صفر ـ ۱۳۸۴ هـ . ق .

ثبوت شرعی بردگی / خرید و فروش و گرفتن خدمت جبری از غلام و کنیزانِ زمان حاضر

الإستفتاء [۵]: ثبوت غلامی وکنیزی چگونه است؟ و فروختن و جبر به خدمت و سُرّی کردن و خرید کردن غلامان وکنیزان این زمانه چه حکمی دارد؟ (المستفتی فقیر کمال کلکلی).

الجواب باسم ملهم الصواب: مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله در فتاوای عزیزی می‌فرماید:

«کنیزان و غلامان به اعتبار مِلک و عدم مِلک شش قسم‌اند؛ اول آن‌که جماعت مسلمانان از دارالاسلام در دارالحرب رفته به قهر و غلبه کفار حربیان را؛ خواه مرد باشد یا زن، خواه صغیر باشد خواه کبیر گرفته بندی کرده در دارالاسلام بیارند یا کفار حربیان یک مُلک کفار حربیان مُلک دیگر را همین قسم غلبه نموده بیارند، در این هر دو قسم بندی کنندگان؛ خواه مسلمان باشند یا کافران، مالک این غلامان وکنیزان می‌شوند و بیع و رهن و هبه و وطی بی‌نکاح و جمیع تصرّفات مملوکانه به این‌ها جائز است.

«الکفار اذا سبٰی بعضهم بعضاً فأخذوا ما لهم او بعیراً ندّ الیهم او غلبوا علی مالنا وأحرزوه بدارهم ملکوه ونملّک بالغلبة حرّهم وما هو ملکهم (شرح وقایه) اذا سبٰی کافر کافراً آخر بدارالحرب و أخذ ماله ملکه لإستیلائه علی مال مباح وملکنا ما نجد من ذلک السبی للکافر إن غلبنا علیهم اعتباراً بسائر املاکهم».

دوم آن‌که کفار حربیان اولاد خود را به همراه قریبان خود بفروشند و مسلمانان خریده در ملک خود بیاورند، یعنی در جایی‌که اقامت دارند خواه دارالاسلام باشد یا دارالحرب، در این اختلاف روایات است که این کنیزان شرعاً کنیزان می‌شوند یا نه؟ اصحّ و أقوٰی به اعتبار دلیل همین است که این قسم هم کنیزکان می‌شوند. بیع و هبه و

رهن و وطی بی‌نکاح جائز است چنان‌چه از روایات واضح می‌شود. بعضی در این قسم این چنین شرط کرده‌اند که کفار حربیان که اولاد کفار یا قریبان خود را می‌فروشند، حکم و رواج آن در این‌ها هم باشد و بعضی این شرط نکرده‌اند. غرض که این شرط اگر محقق باشد، فبها و الاّ در قیمت آن‌ها حکم و رواج آن‌ها را اعتباری نیست؛ بنابر روایت راجح و أقویٰ؛ زیراکه حربیان در دارالحرب حکم حطب و صید دارند؛ هرکس حطب و صید بگیرد، مالک می‌شود و همین قسم کفّار حربیان را هرکس بگیرد، مالک می‌شود، لیکن إستیلاء و غلبه و إنتقال از دارالکفر به دارالاسلام ضرور است؛ چنان‌چه از هدایه وغیره معلوم می‌شود.

«فاما الملک فإنما یثبت بعد الإحراز بدارالاسلام والإستیلاء إثبات الید الحافظة والناقلة (هدایه). لو دخل دارهم مسلم بأمان ثم إشتری من احدهم إبنه ثم أخرجه الی دارنا قهراً ملکه واکثر المشائخ أنه لا یملکهم فی دارهم هو الصحیح وقال الکرخی إن کانوا یرون جواز البیع جائز والا فلا، کذا فی المحیط فیه إشعار بأن الکفار فی دارهم أحرار ولیس کذلک فإنهم أرقّاء فیها وإن لم یکن ملک لاحد علیهم علی ما فی عتاق المستصفی وغیره کذا فی جامع الرموز ولو دخل دارالحرب واشتری من احدهم اخته او بنته ینبغی له ذلک اذا کان هذا حکم دارهم وإن کان لیس من حکم الدار ذلک لاینبغی له أن یشتری، کذا فی الملتقط من کتاب البیوع».

سوم آن‌که اولاد کنیزان این هردو قسم باشند، آن هم مملوک می‌شوند مانند مادران خود؛ زیراکه درکتب فقه می‌نویسند: «**الولد یتبع الأم فی الحریة و الرقیة**»؛ به‌شرطی که از مالک یا از ذی‌رحم مالک پیدا نشوند؛زیراکه از این هردو اگر پیدا خواهند شد، آزاد خواهند شد؛ موافق حدیث: «**من ملک ذا رحم محرم...**»، متفق علیه.

چهارم آن‌که کفار ذمیان یعنی تابع پادشاه مسلمانان باشند اولاد خود را یا اقارب خود بفروشند وکسی مسلمان خرید نماید یا حربیان مُلک دیگر از دارالاسلام گرفته اسیر کرده برند، این‌ها در ملک داخل نشوند، حکم کنیزان و غلامان ندارند؛ زیراکه ایشان در دارالاسلام احرار اند؛ هرگاه ایشان را حُرّ قرار داده شد پس، هرکس از مسلمان یا کافر بگیرد، ایشان را مالک نمی‌شود؛ چنان‌چه در کتاب درّمختار فی باب إستیلاء الکفار می‌نویسد: «**فلو سبٰی اهل الحرب اهل ذمية من دارنا لا يملكونهم لأنهم احرار**».

پنجم آن‌که‌جاریه‌ی مجهولۀالحال باشد، معلوم نیست از حربیان یا از اهل‌ذمه است پس، اگر آن جاریه صغیره است که به حد بلوغ نرسیده، قول قابض آن معتبر است و اگر کبیره‌ی بالغه است پس، قول آن معتبر نیست؛ چنان‌چه از روایات کتاب الأشباه والنظائر معلوم می‌شود: « **الجارية المجهولة الحال المرجع فيها الى صاحب اليد إن كانت صغيرة و الى اقرارها إن كانت كبيرة وإن علم حالها فلا إشكال**».

ششم آن‌که مسلمانان حرّ در حالت مخمصه و قحط اولاد خود را می‌فروشند و کسی دیگر این‌را بگیرد، شرعاً این قسم کنیز نمی‌شود و اگرچه در بعضی فتاوی بی‌تأمّل می‌نویسند که این در حکم کنیز شرعی است، بر این روایت فتوی نیست و نه معمول‌به است؛ زیراکه در جمیع متون بلکه در دین محمدی علیه‌الصلوةوالسلام حرّ را مال اعتبار نکرده‌اند وکسی‌که این قسم زن داشته باشد، از او وطی کردن بدون نکاح جائز نیست».

و ایضاً شاه صاحب رحمه‌الله می‌فرماید:

«برده‌ی حلال در شرع بر مذهب صحیح، سه قسم است: اول آن‌که جماعت از مسلمانان که در ملک کفار نمی‌باشند، به طریق تاخت در مُلک کفار رفته اولاد آن‌ها را اسیر کرده بیارند، دوم آن‌که کافران حربی اولاد خود را بفروشند و مسلمانان از آن

خریده بیارند؛ به‌شرطی‌که مالک آن‌ها بفروشد، سوم آن‌که از این هر دو قسم برده که بی‌نکاح حلال از غیر مالک خود دختر یا پسر متولد شود، آن نیز در مِلک مالک درآید و او بی‌نکاح حلال است و قسم چهارم مختلف‌فیه است؛ نزد بعضی علماء حلال است و نزد اکثر علماء حلال نیست و آن، آن است که مسلمانان در وقت مخمصه و تنگی وگرسنگی اولاد خود را بفروشند، نزد صاحب محیط موافق نقل ملا الّه‌داد، شارح هدایه این قسم برده نیز در ملک در می‌آید، لیکن فتوٰی بر این قول نیست، اصح آن است که آن برده را به قصد ثواب خرید نماید تا از عذاب گرسنگی خلاص شود لیکن او را برده‌ی خود نداند و معامله‌ی کنیزک و غلام به او نسازد، بیع و شرای او درست نیست و بی‌نکاح روا نیست».

و نیز شاه صاحب رحمه‌الله می‌نویسد:

«بیع انسان به سه طریق در شرع جائز است: اول آن‌که جماعه‌ای از کافران مطیع پادشاه وقت نباشند و از دادن جزیه و خراج إبا ورزند زن و بچه‌ی آن‌ها را بندی کرده آورند مثل مرهته و سکهان و راجپوتان و در دست مردم کوهستان بیع کنند، این طور بلا شبهه و به اتفاق جائز است. دوم آن‌که همین قسم کفار مثل کوهستانیان و دیگر طوائف مذکوره اولاد خودرا بفروشند و سود اگر خریده بیارد، در این قسم اختلاف است بعضی جائز داشته‌اند بعضی جائز نداشته‌اند، لیکن اصح و أقوٰی آن است که این قسم هم جائز است؛ چنان‌چه حضرت هاجره کنیزک حضرت ابراهیم علیه‌السلام که پادشاه مصر از قبطیان خریده بود و به حضرت ساره هبه نمود، از همین قبیل بوده‌اند. سوم آن‌که از این دو قسم کنیزان پیش کسی باشند و با مرد اجنبی نکاح کرده بدهد، هر بچه که از آن کنیز پیدا شود، ملک او می‌گردد، فروخت و هبه نمودن جائز است. آری اگر به اولاد خود یا برادر خود نکاح کرده بدهد یا خود متصرف شود و بچه پیدا گردد، آن بچه آزاد می‌شود و فروختن وغیره جائز نیست. دو طور دیگر است که بعضی علماء جائز داشته‌اند و اکثر منع

فرموده‌اند: یکی آن‌که در وقت گرسنگی مسلمانان بچه‌ی خود را بفروشد وکسی بخرد؛ چنان‌چه در عهد یوسف علیه السلام بود، این قسم را ملا الّه‌داد، شارح هدایه جائز داشته‌اند و به نقل از کتاب محیط آورده‌اند و لیکن اکثر آن‌را منع کرده‌اند و گویند که مخصوص در زمان یوسف علیه السلام بود حالا موقوف شد. دوم آن‌که هندوان و دیگر کفار که در دارالاسلام باشند و مطیع پادشاه وقت هستند، اولاد خود را بفروشند و این قسم نزد امام شافعی رحمه الله جائز است و در مذهب حنفی جائز نیست» إنتهی.[۱]

علامه شامی رحمه الله نیز در فتاوای خود (ردالمحتار) در مورد حرمت وطی این کنیزان بسطی (بحث مفصلی) تحریر فرموده است و در جای دیگری نیز به حرمت وطی این کنیزان نوشته است.[۲]

مطلقاً صاحب تصرّف بودن آقا و تداول أیدی، دلیل إثبات آن نیست.

در حاشیه‌ی مختصر قدوری، کتاب اللقیط به نقل از «بنایه» می‌نویسد:

«الحریة الظاهرة لاینتقل عنه بنفس الدعوٰی الا أن یقیم البیّنة أنه عبده والظاهر فی بنی‌آدم الحرّیة فلا یبطل بالشک».[۳]

و در حاشیه‌ی کنز نقلاً از عینی و فتح و طحطاوی و مستخلص می‌نویسد:

«لأنه الأصل فی بنی آدم الخ...».[۴]

از این عبارات معلوم می‌شود که فقط تصرّف، دلیل [بر ملکیت] نیست.

۱- فتاوای عزیزی ، ح ۶۷/۱ ، رساله‌ی «بیع کنیزان» و ۴۰ و ۳۹ ، مسئله‌ی «بیع انسان» و مسئله‌ی «برده و کنیزان» .

۲- ردالمحتار شامی: ۲۶۵/۳ ، کتاب الجهاد و ج ۳۱۳/۲ ، کتاب النکاح ، باب المحرّمات .

۳- مختصر قدوری، ص۱۴۷، ط مجتبائی .

۴- کنزالدقائق، ص۲۱۷، کتاب اللقیط .

مفتی محمّدعثمان کراچوی (بلوچ)رحمه‌الله نیز در جواب سؤالی می‌فرمایند که مفهومش چنین است:

«حضرت مفتی محمّدکفایت‌الله دهلوی، مفتی هند و عرب، قائل به عبدیت در مکران مکران نبودند و عمل بر فتوای مفتی کافی است و بنده هم (در این مورد) یک فتوای مفصّل مفصّل تحریر کرده‌ام».(۱)

مفتی محمّدشفیع رحمه‌الله، مفتی دارالعلوم نیز می‌نویسند:

«زنان و مردانی‌که (در شریعت احکام مخصوصه دارند، در این زمان یافته نمی‌شوند) اکثر مردمان که نام غلامی وکنیزی برای‌شان نهاده خرید و فروش می‌کنند، (از روی شرع اسلامی) آزاداند وخریدوفروش آن‌ها حرام است».(۲)

حضرت مولانا تهانوی رحمه‌الله می‌فرماید:

«این کنیزان که در هندوستان دیده می‌شوند، کنیز شرعی نیستند. با این‌ها به غیر نکاح، صحبت حرام است و همچنین جبر برای خدمت و بیع و خرید آن‌ها».(۳)

خلاصه از این همه عبارات معلوم شد که غلامان وکنیزان بلوچستان، کنیز و غلام شرعی نیستند و بدون نکاح، این‌ها را تصرّف کردن و خرید و فروش آن‌ها و جبراً از آنان خدمت گرفتن همه، حرام است. هرکه قائل به جواز است، دلائل خود را از روی شرع إرائه کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع الآخر ـ ۱۳۸۴ هـ . ق .

۱– فتاوای عثمانیه: ۷۱/۲ ، کتاب النکاح وص۲۶۴، المتفرقات .

۲– فتاوای دارالعلوم دیوبند (امدادالمفتین): ۶۹۱/۲ ، کتاب البیوع (ط جدید دارالاشاعت) .

۳– بیان القرآن: ۲/ سورة نساء، پارة چهارم، مجتبائی .

مسلمان گناهکار امید خلاصی از جهنم و دخول به جنت در مرحله‌ی اول هم دارد

الإستفتاء [۶]: دو شخصی که در عین زنا کشته شدند، همیشه در عذاب جهنم می‌مانند یا امید خلاصی دارند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر آن‌ها مسلمان بوده‌اند، از جهنّم خلاصی می‌یابند [چون کافر نیستند] و امید و احتمال دخول به جنّت در مرحله‌ی اول نیز دارند و چون این از امور آخرت است، حقیقت آن‌را فقط علاّم‌الغیوب می‌داند و سؤال از آن بی‌فائده است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ذیقعده ـ ۱۳۸۴ هـ. ق.

انسان در شبانه روزی چند بار تنفّس می‌کند؟

الإستفتاء [۷]: انسان در شبانه روز چند بار تنفّس می‌کند و هر نفس در قیامت گواه است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مدت ۲۴۰۰۰ بار تنفّس می‌کند و از هر یکی در قیامت سؤال کرده می‌شود.[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه - ۱۳۸۴هـ. ق.

کیفیت عذا ب و حالت گناهکاران در عالم برزَخ

الإستفتاء [۸]: کیفیت عذاب رباخواران در سکرات و قبر و حشر و حال شراب‌خواران و صحبت کنندگان در مسجد به کلام دنیا و زنان نوحه‌کننده و

۱- ارشادالطالبینِ درویزه، ص۴۳۹.

تارک نماز و روزه و تارک تمام فرائض را قصداً و ملایان و فقیران بی‌علم که به فریب مال مردم را می خورند، را بنویسید.

الجواب باسم ملهم الصواب: شرح عذاب مذکورین (در سؤال) را از سخنان واعظان بشنوید؛ چون در قید تحریر آوردن آن بسطی باید و احقر فرصت آن‌را ندارم و کیفیت حال‌شان در حشر، متعلق به علم علّام الغیوب است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه - ۱۳۸۴هـ. ق.

زمان پیدا شدن و به وجود آمدن آتش و سوزاندن مال غنیمت

الإستفتاء [۹]: آتش وکبریت در زمان پیغمبری کشف گردیده‌اند یا نه؟ و در عصر کدام پیغمبر اموال زکات وغیره را می‌سوختند؟.

الجواب باسم ملهم الصواب: آتش وغیره از دور اول پیدا شده‌اند، جدید نیستند و غنائم را در عهد حضرت موسی علیه السلام می‌سوخته‌اند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه - ۱۳۸۴هـ. ق.

در کدام زمان دختران خود را زنده در گور می‌کردند؟

الإستفتاء [۱۰]: در کدام دور دختران خود را زنده در گور می کردند؟.

الجواب باسم ملهم الصواب: در دور گذشته قبل از پیامبر اسلامﷺ جُهّال عرب چنین می کردند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه - ۱۳۸۴هـ. ق.

هفت پادشاه و هفت وزیر در وجود انسان

الإستفتاء [۱۱]: هفت پادشاه و هفت وزیر است در وجود انسان، کدامند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: احقر ۷ پادشاه و ۷ وزیر ندیده‌ام بلکه **۳** پادشاه که روح و دل و نفس‌اند و**۳** وزیر که عقل و زبان و دل‌اند دیده‌ام. **کذا فی حجة الاسلام للغزالی.**[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه – ۱۳۸۴هـ. ق.

سزای زناکاران در قیامت وقتی‌که توبه نکرده باشند

الإستفتاء [۱۲]: در قیامت سزای زناکاران که توبه نکرده مرده‌اند، چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سزای ایشان در کتب حدیث و مواعظ مسطور است در این‌جا وقت فرصت نمی‌دهد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه – ۱۳۸۴هـ. ق.

وجود انسانی‌که دست و کمر او به هم چسپیده و دارای دو سر و... باشد

الإستفتاء [۱۳]: این چنین آدم هست که دست وکمر آن‌ها به هم چسپیده و دو سر وغیره دارند و حکم آن‌ها چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: از قدرت خداوند قدوس چندان بعید نیست و حکم او همان است که درباره‌ی زن دو سر نوشته شد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه – ۱۳۸۴هـ. ق.

۱ـ حجة الاسلام للغزالی، ص۴.

اکثر مدت عمر شتر و گوسفند

الإستفتاء [۱۴]: اکثر عمر شتر و گوسفند چند سال می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در فهم نمی‌آید و مجمل است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ ذیحجه - ۱۳۸۴هـ. ق.

افسانه‌ی وجود دشتِ «بگو»

الإستفتاء [۱۵]: دشتِ «بگو» کدام ملک است؟ بعضی می‌گویند وقتی که قیامت نزدیک شود، از دشت «بگو» یک آب جاری می‌شود و از همین آب نَی‌زاری درست می‌شود و از آن اسب‌های گوناگون پیدا می‌شود، آن وقت دانسته می‌شود که قیامت قریب است.

الجواب باسم ملهم الصواب: احقر درباره‌ی دشت «بگو» از روایات حدیثی و تاریخی واقفیت و خبری ندارم.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۵ جمادی‌الثانی ـ ۱۳۸۵ هـ. ق.

سید مجیدشاه در اطراف کابل چه کسی است؟

الإستفتاء [۱۶]: سید مجیدشاه در اطراف کابل چه کسی است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بنده از مجیدشاه خبری ندارم.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۵ جمادی‌الثانی ـ ۱۳۸۵ هـ. ق.

امیر، داماد کیست؟

الإستفتاء [۱۷]: امیر داماد کیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: توضیح ندادهاید که منظورتان از «امیر» چه کسی است. بنده نمی‌دانم مردا از این امیر کیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۱۵ جمادی الثانی ـ ۱۳۸۵ هـ. ق.

ظهور پدیدهٔ ستارهٔ دنباله دار، نشانهٔ چه چیزی است؟

الإستفتاء [۱۸]: چند روز است که قریب طلوع صبح صادق از جانب شرق ستاره‌ای دُم‌دار گویا که سرش دو شاخچه دارد، طلوع می‌کند، این چه علامت است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در حدیثی وارد شده است که: «وقتی پادشاه عباسی ـ که از مقدّمات ظهور مهدی علیه‌السلام است ـ به خراسان می رسد، قرن ذو سِنَّین از جانب شرق طلوع می‌کند» یعنی شاخ دو دندانه که مراد از آن ستاره‌ی دُم‌دار است به کیفیت مذکور و همان ستون و ستاره، دارای دو سر می‌باشد.

نخست طلوع این ستاره در وقت هلاک قوم نوح علیه‌السلام بود و بعد در زمان انداختن ابراهیم علیه‌السلام در آتش و سپس در وقت هلاک قوم فرعون علیه‌اللعنة و بعد در وقت کشتن حضرت یحیٰی علیه‌السلام طلوع کرد.

خلاصه این‌که این طلوع، مقدمه‌ای است از مقدمات انقلاب عالَم. والله اعلم به خیر است یا به شرّ!. لذا وقتی‌که ببینند آن‌را، از آفات و فتَن به خداوند قدوس استعاذه شود. و «قرن» (شاخ) از این سبب گفت که مثل شاخ خم می‌شود و دو «دندانه»، مراد از آن دو سر است که نمودار می گردد.

البته دانسته نمی‌شود که این همان مقدمات ظهور مهدی علیه السلام است یا دیگری !؛ زیرا اکثر روایات، ظهور مهدی علیه السلام را بعد از صدی(۱) به همان نزدیکی می‌نویسند، اما در این وقت از صد سال، هشتادوپنج سال گذشته است والله اعلم بحقیقة الحال شاید که همان باشد یا دیگر علامتی است. و دُم‌دار از این سبب آن‌را گویند که نزد حُکماء سیر کواکبِ ثوابت از مغرب به‌جانب مشرق است و چون روی این ستاره در سَیر، به‌جانب مشرق و دُم آن به‌جانب مغرب است پس همان سفیدی دراز را به دُم تعبیر کردند و آن‌چه از جانب مشرق به‌طرف مغرب هر روز بلند می‌رود، بنابر آن‌ست که حرکت‌شان حرکت قسری است که به فلک اعظم تعلق دارند.

البته باید دانست که موت و حیات هیچ کس متعلق به ستاره‌ای نیست و نه نفع و ضرر وابسته به آن‌ست بلکه از قرآن مجید فقط سه امرِ وابسته به ستارگان مفهوم می‌شود نه غیر. یکی معلوم کردن راه‌ها در دنیا ﴿...**وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ**﴾ [النحل: ۱۶] ، دوم تزئین سماء ﴿**وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ**...﴾ [الملک: ۵] و سوم رجم و دفاع شیاطین ﴿...**وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِ**﴾ [الملک: ۵]. غیر از این سه چیز، چیزی دیگر که وابسته به ستارگان باشد، به ثبوت نرسیده است و دیگر تمام در وهم و خیال داخل‌اند. **إنّ الظنّ لا یُغنی من الحق شیئاً**».(۲)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۰ رجب- ۱۳۸۵هـ.ق .

۱- یعنی بعد از یک‌صد سال و بعد از تکمیل شدن یک قرن (در همان زمانِ ظهور در آخر الزمان) ظهور خواهد کرد.

۲- [اقتباس و مأخوذ از] مکتوبات امام ربانی، دفتر دوم ص۲۲۶ (ج۲، ص۲۳۷ الی ۲۴۰، مکتوب ۶۸، چاپ ایران) .

پارچه، از مذروعات است

الإستفتاء [۱۹]: پارچه از کدام قسم است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: پارچه از مذروعات است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۳ ربیع الآخر- ۱۳۸۹هـ. ق.

الإستفتاء [۲۰]: اسم اصلی ابوطالب کیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قول صحیح [و مشهور] این است که اسم او «عبدمناف» است. کذا فی تاریخ الخلفاء للسیوطی.[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۳۰ ربیع الآخر- ۱۳۸۹هـ. ق.

تدبیر «به تندی اسم بردن یا به آواز بلند او را از خواب بیدار کردن» جهت دفع نظر بد

الإستفتاء [۲۱]: در کتاب «*شاه عبدالعزیز اور انکی تعلیمات*» درباره‌ی دفع نظر بد و عدم تأثیر نظر می‌نویسد که به وقت نظرِ ناظر و یا هر وقت خیال بیاید، اسم او را به تندی بگیرند، تأثیر آن برطرف می‌شود، آیا این رسم عوام‌الناس که او را از خواب به سختی بیدار می‌کنند که از آب دهن خود به‌منظور (شخصِ نظر کرده شده) بیندازد و یا به‌ذریعه‌ای او را در پریشانی می‌اندازند، نظیر این منقوله از کتاب حضرت شاه صاحب هست یاخیر؟

«*یہ عمل بھی یاد رکھنی کے ہے کہ جو نظر لگانی والی یا جادوگر اسکا نام لیکر پکار لے نظر لگانے کے وقت یا وقت خود اسکا ذکر کریں تو اسکا اثر باطل ہو جائیگا*» (کتاب شاه عبدالعزیز، مترجَم اردو، ص۹۸).

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۱۷/۱ (الإصابة فی تمییز الصحابة: ۱۱۵/۴).

الجواب باسم ملهم الصواب: به فکر ناقصم نوشته‌ی شاه صاحب‌رحمه الله نظیر این حرکت عوام نیست؛ زیرا در صدا کردن نام به سختی در بیداری خللی شرعی وجود ندارد، اما بیدار کردن کسی از خواب به این نحو به‌خاطر غیر عبادات ضروریه، خود خلاف شرع است و رعایت حال نائم در احادیث وارد شده است. این‌ها بعد از بیداری به همین نوع اسم بگیرند و معالجه به نوعی دیگر نیز ممکن است پس، چرا بی‌جا مسلمان مورد اذیت قرار گیرد!.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳محرم – ۱۳۹۱هـ.ق.

نشانی عقود أنامل (شمارش اعداد با انگشتان)

الإستفتاء [۲۲]: نشانی عقود أنامل و عدد هر کدام را تحقیقاً بنویسید.

الجواب باسم ملهم الصواب: علامه شامی‌رحمه الله در رساله‌ی «رفع التردّد فی عقد الأصابع عند التشهد» از مجموعه رسائل خود می‌نویسد:

«الواحد ضم الخنصر لأقرب باطن الكف منه ضمّاً محكماً، الإثنان ضمّ البنصر معها كذلک، الثلاثة ضمّها مع الوسطیٰ، الأربعة ضمّها و رفع الخنصر، الخمسة ضمّ الوسطیٰ فقط، الستة ضمّ البنصر فقط، السبعة ضم الخنصر فقط مع مدّها حتى تصل الى الحمة اصل الإبهام، الثمانية ضمّ البنصر معها كذلک، التسعة ضمهما مع الوسطیٰ كذالک، العشرة جعل طرف السبابة على باطن نصف الإبهام، العشرون إدخال الإبهام بين السبابة الوسطیٰ بحيث يكون ظفرها بين عقدتي السبابة، الثلاثون إلزاق طرف السبابة بطرف الإبهام، الأربعون وضع باطن الإبهام على ظاهر السبابة، الخمسون عطف الإبهام كأنها راكعة، الستون تحليق السبابة على طرف الإبهام الراكعة، السبعون وضع طرف الإبهام على وسط السبابة مع عطف السبابة اليها قليلاً، الثمانون مدّ الإبهام و السبابة كأنهما ملصقتان خلقة، التسعون ضمّ طرف السبابة الى اصلها وعطف الإبهام عليها ثم

انقل الحساب الی الید الیسرٰی واجعل المائة کعقد الواحد وهکذا، والحاصل أن عقد الخنصر والبنصر و الوسطٰی من الیمین للآحاد والسبابة والإبهام للعشرات بتبدیل کیفیة الوضع وکذلک عقد الخنصر والبنصر و الوسطیٰ من الیسرٰی للمئات والسبابة والإبهام منها للألوف، فغایة ما تجمع الیمنیٰ من العدد تسعة وتسعون وما تجمعه الیسرٰی تسعمائة آلاف، هذا وقد یوجد فی بعض المواضع اختلاف فی بعض الکیفیات التی ذکرناها وکأنه اختلاف اصطلاح».[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ محرم ـ ۱۳۹۱ هـ. ق.

حیثیت داستان وفات سیده فاطمه و به شب بردن ایشان جهت تدفین و آواز دادن قبر

الإستفتاء [۲۳]: وقتی‌که بی‌بی فاطمه رضی الله عنها بنت رسول الله ﷺ وفات کرد، وصیت کرد که مرا به شب ببرید در قبرستان و وقتی‌که داخل قبر کردند، یک صحابی آواز داد وگفت: ای قبر! این‌که داخل تو هست، خاتون جنت است باید خود را خودداری کنید و قبر در جواب او گفت این‌جا جای نسب نیست بلکه این جای عمل و عمل درکار است، آیا این روایت صحیح است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به شب بردن صحیح است، اما آواز دادن قبر، حدیث نیست. البته صاحب کتاب «درةالناصحین» به‌حواله‌ی مشکوٰة الأنوار نقل کرده است و اصل آن معلوم نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۹ محرم الحرام ـ ۱۳۹۲ هـ. ق.

۱- رفع التردّد فی عقد الأنامل عند التشهد، ص۱۲۹، من مجموعة رسائل ابن‌عابدین.

آیا مراهق در همه احکام مثل بالغین است؟

الإستفتاء [۲۴]: مراهق در همه احکام مثل بالغین است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مراهق در همه احکام مثل بالغین نیست البته در چند مسأله؛ مثل تحلیل زن مطلقه‌ی ثلاثه[۱] و إحبال منکوحه‌ی خود به نسب [یعنی و ثبوت مسب فرزند از او] وغیرهما مثل بالغین است.[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ ذیحجه ـ ۱۳۹۹ هـ.ق .

۱- قال فی الدرّ والتنویر: «(لا) ینکح مطلقة... (بها) أی بالثلاث (لو حرة وثنتین لو أمة) ولو قبل الدخول... (حتی یطأها غیره ولو) الغیر (مراهقا) یجامع مثله». وفی الرد: «(قوله: (ولو مراهقا) هو الدانی من البلوغ، نهر ولا بد أن یطلّقها بعد البلوغ لأن طلاقه غیرواقع، درّمنتقی عن التتارخانیة (قوله: (یجامع مثله) تفسیر للمراهق ذکره فی الجامع وقیل هو الذی تتحرک آلته ویشتهی النساء کذا فی الفتح ولا یخفی أنه لا تنافی بین القولین، نهر» (ردالمحتار مع الدرّ: ۵۸۴/۲-۵۸۳ ، کتاب الطلاق، باب الرجعة، مطلب فی العقد علی المبانة) .

وفی الهندیة: (۴۷۳/۱ ، الطلاق، الباب السادس فی الرجعة): «وفی الأنفع: الصبی المراهق فی التحلیل کالبالغ اذا جامعها قبل البلوغ وطلقها بعد البلوغ»

۲- قال فی الرد: «قوله: (فلو جامع غیرمراهق) ثم رأیته فی الخانیة قال الصبی الذی یجامع مثله کالبالغ قالوا وهو أن یجامع ویشتهی، وتستحی النساء من مثله وهو ظاهر فی اعتبار کونه مراهقا لا ابن تسع، ویدل علیه ما فی الفتح مس المراهق کالبالغ وفی البزازیة المراهق کالبالغ حتی لو جامع امرأته أو لمس بشهوة تثبت حرمة المصاهرة. اهـ» (ردالمحتار: ۳۰۶/۲، النکاح، فصل فی المحرمات) .

وفی الهندیة: «الصبی المراهق اذا جاءت إمرأته بولد یثبت النسب، کذا فی السراجیة» (الهندیة: ۵۴۰/۱، باب ثبوت النسب) ومثله فی «الأشباه والنظائر»، ص۳۶۶ ، الفن الثالث، احکام الصبیان و «قاموس الفقه» لمولانا خالد سیف‌الله: ۷۵/۵ .

و در وجوب عدت و ثبوت مهر نیز مانند بالغ است (ردالمحتار مع الدرّ: ۶۵۴/۲ ، کتاب الطلاق، باب العدة، مطلب فی عدة زوجة الصغیر) . و هم‌چنین در مورد ثبوت حرمت مصاهره به جماع زن خود یا به لمس او با شهوت مثل بالغان است .

آیا امروز می‌توان اسلام راستین را صد در صد پیاده کرد؟

الإستفتاء [۲۵]: آیا امروز می‌توان اسلام راستین را صد در صد پیاده کرد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اسلام هرچه باشد، راستین است. هیچ جزو اسلام، غیر راست نیست و پیاده کردن اسلام کامل امروز هم تا قیامت متیقّن است؛ اگر چه به نظر سطحی مشکل است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

سنه‌ی ۱۴۰۰ هـ. ق.

زندگی مرفه و شاهانه کردن، اگر به‌طبق شریعت باشد خوب است

الإستفتاء [۲۶]: آیا جائز است شخص مسلمان واقعی شاهانه زندگی کند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: زندگی شاهانه اگر به‌طبق شریعت باشد می‌تواند، نه به‌صورت غیرشرعی.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

سنه‌ی ۱۴۰۰ هـ. ق.

تدبیرِ «ترشح دادن آب وضوء نظر کننده بر روی نظر زده» جهت دفع نظر بد

الإستفتاء [۲۷]: در کتاب «شفاءالعلیل» نوشته است اگر کسی را گمان نظر باشد، نظر کننده وضو کند و آب وضو را بر روی نظرزده ترشح دهند، آیا این صحیح است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آن‌چه در کتاب «شفاءالعلیل» نوشته است، صحیح و درست است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۵ذیقعده – ۱۳۹۲هـ. ق.

آیا گناه دعوای الوهیتِ فرعون بالاتر است یا گناه بغض و حسد؟

الإستفتاء [۲۸]: آیا گناه قولی‌که فرعون گفت: «**أنا ربّکم الأعلٰی**» بیشتر است یا گناه کسی‌که بغض و کینه دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گناه قول فرعون علیه‌اللّعنة بیشتر است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۱ محرم‌الحرام – ۱۴۰۲ هـ.ق.

دروغ گفتن، قسم یاد کردن و طلاق زن گفتن برای نجات جان و مال خود

الإستفتاء [۲۹]: در مقابل دزد و أشرار و برای نجات جان و مال خود دروغ گفتن و [برای] إثبات دروغ، قسم ناحق از قبیل: به‌خدا و قرآن و پیغمبر و زن طلاق خوردن، جایز است؟ اگر جایز نیست، چه جرمی را مرتکب شده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این‌ها همه در این‌جا و این وقت جایزاند و او از همه عفو می‌گردد. البته (در صورت یاد کردن قسمِ زن طلاق)، طلاق زنش در مذهب احناف واقع می‌گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۲ ربیع‌الأول – ۱۴۰۲ هـ.ق.

کشتی حضرت نوح توسط چه کسی و چگونه ساخته شد؟

الإستفتاء [۳۰]: مرکب حضرت نوح‌علیه‌السلام به‌وسیله‌ی چه کسی درست شده است و چوب آن از کجا آورده شد و چند عدد چوب بوده‌اند و بر روی آن‌ها چه نوشته بود و اکنون در کجاست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به‌وسیله‌ی راهنمایی حضرت جبرئیل‌علیه‌السلام [و توسط خود حضرت نوح‌علیه‌السلام] از شاخ ساج یا زیتون درست شد و از وادی شام و

شام و طور آورده شد یا جبرئیل از دریا آورده بود. در عدد لوحه‌هایش اختلاف بی‌معنی وجود دارد. قصه‌ی «عوج» در این‌جا صحیح و ثابت نیست.[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ رجب - ۱۴۰۲ هـ.ق.

عمق کدام دریا بیشتر است؟

الإستفتاء [۳۱]: عمق کدام دریا بیشتر است و نام آن چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عمق دریای محیط از همه بیشتر است که مسمّٰی به اقیانوس آرام است و بعضی گفته‌اند دریای نیل عمیق‌تر است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ رجب - ۱۴۰۲ هـ.ق.

کوه قاف در کجاست و بلندای آن چه قدر است؟

الإستفتاء [۳۲]: کوه قاف در کجاست و دَور و بلندی آن چه قدر است؟ و زمین آن چه نوع است و چه مخلوقاتی درآن زندگی می‌کنند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حکایت کوه قاف از حدیث ثابت نیست البته مؤرخین گفته‌اند که به دَور عالم محیط و ارتفاعش به کره‌ی هوائیه متصل

۱- (کذا فی التفاسیر و التاریخ، ر.ک: تفسیر البحرالمحیط: ۲۲۱/۵ ، سورة هود ـ البدایة والنهایة: ۱۵۳/۱ ، قصة نوح علیه‌السلام . قتاده و عکرمه و کلبی می‌گویند: از درخت ساج بود که آن‌را خود ایشان علیه‌السلام کاشته بودند و پس از ۴۰ یا ۲۰ سال (به اختلاف اقوال) آن‌را قطع نمود و کشتی را ساخت و بعضی می‌گویند درخت آن از کوه لبنان (که همان سرزمین شام است) آورده شد. در تورات آمده است که از درخت صنوبر ساخته شده بود. ساخت و آماده‌سازی آن به مدت ۳ یا ۴۰ یا ۶۰ سال (به اختلاف اقوال) به طول انجامید (روح‌المعانی: ۳۴۷/۱۲) .

غیر. زمین آن سبز و آن طرف کثرت برف‌ها است. مخلوقات آن‌جایی بسیاراند، اما دیو و پَری‌ها بیشتراند. البته این‌ها ثبوت صحیح ندارند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ رجب – ۱۴۰۲ هـ.ق.

با یک مورد و ناراحتی اندک هم به انسان ثواب تعلق می‌گیرد؛ اگر صبر کند

الإستفتاء [۳۳]: اگر پول یا چیزی دیگر از جیب شخصی افتاد، آیا به این شخص ثواب می‌رسد از جانب خداوند عزّوجلّ یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بدون شک به او ثواب می‌رسد؛ اگر صبر کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ شعبان – ۱۴۰۲ هـ.ق.

حکمت خواندن نمازهای پنجگانه در پنج وقت

الإستفتاء [۳۴]: حکمت خواندن نمازهای پنجگانه به پنج وقت چیست؟ چرا مثلاً به یک وقت یا در دو وقت نمی‌خوانند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سوال از حکمت احکام شرعیه احمقی است. مقصود از شریعت فقط و فقط اتباع صاحب شریعت است. او چنین کرده است و او حکیم است و فعل حکیم خالی از حکمت نیست، ما به این ایمان آورده‌ایم. اگر طلب حکمت لازمی است پس، رساله‌ی احقر بنام «حِکَم‌الأحکام» را مطالعه کنید.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ شعبان – ۱۴۰۲ هـ.ق.

دلیل حرمت تریاک از قرآن و حدیث

الإستفتاء [۳۵]: آیا حرامی تریاک در قرآن صراحتاً ذکر شده یا خیر؟ و اگر صراحتاً ذکر نیست پس به چه دلیل حرام است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در قرآن کریم صراحتاً موجود است. خداوند قدوس فرموده است: ﴿... **وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ**﴾ [حشر: ۷] . [**یعنی** «هر آن‌چه رسول‌اللهﷺ برای شما بیاورد و بیان کند، (بدون چون و چرا) آن‌را را بگیرد و از هر آن‌چه شما را از آن منع کند، باز آیید» و **ایشان**علیه السلام **در حدیث از مسکرات و مخدّرات منع فرموده است**].

در سن ابی‌داؤد آمده که: رسول‌اللهﷺ «**نهیٰ عن کل مسکر ومفتر**»، **الحدیث.**(۱)

«تریاک» به اتفاق علماء در «مُفتر» داخل است پس، به‌حکم قرآن و حدیث هردو، حرام شد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ شعبان – ۱۴۰۲ هـ.ق .

تحقیقی در مورد عبید و إماء (برده و کنیزان) بلوچستان

الإستفتاء [۳۶]: علماء در مورد این مسأله چه می‌فرمایند که عبید و إماء بلوچستان ما که از قدیم الأیام در خدمت اعمال مردم بوده‌اند؟ بعضی علماء می‌فرمایند این غلامان بلوچستان زور بُرد بوده‌اند مردمان گردن‌کلفت این‌ها را جبراً کنیز گرفته‌اند و إلا در اصل آزاد بوده‌اند.

جواب از مولانا عبدالله اسلامی، مچانی:

۱- سنن ابی‌داؤد: ۱۶۳/۲ ، کتاب الأشربة، باب ما جاء فی السکر .

الجواب : در این مورد فقهاء دین قواعد و اصولی دارند. بنا به قواعد ایشان که: **«القدیم یترک»، «والأصل بقاء ما کان علی ما کان»، «وماثبت بزمان یحکم ببقائه ما لم یوجد دلیل علی خلافه» و «فاذا ثبت فی زمان ملک شیء لأحد یحکم ببقاءه ما لم یوجد مایزیله»**، غلامیّت و عبدیّت ایشان بر قرار داشته باشد؛ اگرچه احتمال زور بُردگی داشته باشند.

از عبارات بالا کاملاً توضیح است که **إبقاء ما کان علی ما کان** بود و ثابت است در حدیث پیغمبر خداﷺ از آباء و اجداد خودش غلام داشته، بعد از اسلام آن‌ها را برقرار داشته‌اند و حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه مسلّماً آزادی بوده، ظالمی وی را غصب کرده یا دزدیده فروخته آخراً به دست بی‌بی خدیجةالکبری رضی الله عنها آمد و هم حضرت بی‌بی به پیغمبرﷺ بخشیده و پیغمبرﷺ مدت‌ها برقرار داشته است؛ بالأخره آزاد فرموده‌اند. معلوم می‌شود حکم غلامیت داشته که وی را پیغمبر خداﷺ آزاد فرموده‌اند و إلا معنی آزادی چه؟!.

خیلی ممنون اگر کسی این اشتباهات را رفع کند.

هذا ما عندی والله اعلم ـ عبدالله اسلامی عُفی‌عنه

مؤرخهٔ ۳ ذیقعده ـ۱۴۰۳ هـ. ق .

جواب از دار الإفتاء مدرسهٔ منبع العلوم کوه‌ون:

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوم و مکرّم جناب مولانا اسلامی صاحب! زاد فضله، السلام علیکم و رحمة الله؛ اما بعد:

آن‌چه در موضوع بردگی، از قواعد کلیه استدلال و در آخر آن برای رفع اشتباه آن متوجه فرموده‌اید، این بی‌بضاعت و هیچ مدان را چه یارای آن است [که [که در این مورد بنویسم و رفع اشتباه شما کنم، ولی] محض بنا بر اطاعت آن

مخدوم آن‌چه نزد احقر هست، هدیه‌ی آن بارگاه گرامی کرده می‌شود. «**خُذ ما صفا ودَع ما کدر**» را در نظر دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مسأله سه چیز [قابل بحث] است:

اول: نفس ثبوت بردگی که در آن هیچ احدی از مسلمین عالَم را حرفی نیست؛ زیرا آن از قرآن و حدیث ثابت است.

دوم: ثبوت شرعی بردگی در زمان حاضر در سراسر کشورهای جهان.

سوم: إثبات و فروغ آن به‌خصوص در محیط بلوچستان.

اولاً ضرورت است که ما چند اصول و قواعد تمهیداً برای این موضوع مطرح کنیم و بعد، آن دو مسأله‌ی اخیر را با آن‌ها توافق دهیم و در خاتمه به قواعد مستدله‌ی حضرتعالی هم توجهی مبذول کرده باشیم.

۱. اصل در بنی‌آدم، حریّت است و بردگی در او، امری عارضی است. بنابر این قاعده، حریت ظاهرة از او به نفس دعوٰی و تصرّف غیر و تداول أیدی از او زایل نمی‌گردد تا این‌که آقای او گواه قایم کرده باشد که این غلام من است.

قال فی حاشیة مختصر القدوری فی کتاب اللقیط نقلاً عن البنایة:

«**الحریة الظاهرة لا ینتقل عنه بنفس الدعوٰی الا أن یقیم البینة أنه عبده والظاهر فی الحریة فلا یبطل بالشک**».[۱]

وفی حاشیة الکنز المجتبائی نقلاً عن العینی وفتح القدیر و الطحطاوی و المستخلص: «**لأنه (ای الحریّة) الأصل فی بنی آدم ...**».[۲]

۱- مختصر قدوری، ص۱۴۷، ط مجتبائی ، کتاب اللقیط .

۲-کنزالدقائق، ص۲۱۷، کتاب اللقیط .

و قال فی الشامیة: «قوله (وهو حرّ) ای فی جمیع احکامه لأن الأصل فی بنی‌آدم الحریة لأنهم اولاد خیار المسلمین آدم وحوّا و إنما عرض الرق بعروض الکفر لبعضهم وکذا الدار دار الأحرار ...».[۱]

وفی البحر: «لأن الأصل فی بنی آدم انّما هو الحریّة وکذا الدار دار الأحرار ولأن الحکم للغالب فیترتب علیه احکام الأحرار».

وفی البحر ایضاً تحت قول الکنز: (لایرق الا ببینة): «لأنه لا یرقّ بإقراره لمدّعیه ...».[۲]

۲. «الأصل فی الصفات العارضة العدم». و این مسلّم است که هرکه دعوای صفتی عارضی کند، چون آن خلاف اصل است، بر مدعی گواه لازم می‌شود وگرنه فقط به دلیل مالك نمی‌گردد و در آن شئ همان اصلیت باقی می‌ماند؛ تا وقت ثبوت؛ کما فی شرح المجلة لسلیم رستم‌باز.[۳]

و ظاهر است که غلامی، صفتی عرضی است و برای إثبات آن بینه‌ی شرعیه می‌خواهد؛ خصوصاً به دست این آقایان حالی.

۳. طُرُق و راه‌های برده و کنیز کردن آزاد اصلی شش اند:

اول: آن‌که جماعت مسلمانان از دارالإسلام در دارالحرب رفته و با قهر و غلبه غلبه حربیان را؛ خواه مرد باشد و خواه زن، صغیر باشند یا کبیر، گرفتار کرده و به به دارالإسلام بیاورند یا کفار حربیِ یك کشور ، کفار حربی کشور دیگر را به همین صورت قهر و غلبه گرفته و بیاورند، در این هردو صورت اسیرکنندگان؛ خواه

۱- ردالمحتار شامی: ۳۴۴/۳ ، کتاب اللقیط .

۲- البحرالرائق شرح کنز الدقائق: ۱۵۵/۵ و ۱۵۹ کتاب اللقیط .

۳- شرح المجلة لسلیم رستم‌باز ، ص۲۲و ۲۳ .

خواه مسلمان باشند یا کافر، مالک این برده‌ها می‌گردند و همه تصرّفات بردگی با آن‌ها رواست.

«(الکفار) اذا سبیٰ بعضهم بعضاً فأخذوا مالهم او بعیراً ندّ الیهم او غلبوا علیٰ مالنا واحزروه بدارهم ملکوه ... ونملک بالغلبة حرّهم وما هو ملکهم».(۱)

«اذا سبیٰ کافر کافراً آخر بدار الحرب و أخذ ماله ملکه لإستیلائه علیٰ مال مباح و ملکنا ما نجد من ذلک السبیٰ للکافر إن غلبنا علیهم إعتباراً بسائر أملاکهم».(۲)

دوم: کفار حربی اولاد یا اقرباء خود را بفروشند و مسلمانان خریده و آنان را به منطقه و مُلک خود یعنی جایی‌که اقامت دارند ببرند؛ مساوی است که آن‌جا دارالإسلام باشد یا دارالحرب. در این قسم که آیا این‌ها بردگان وکنیزان شرعی می‌شوند یانه؟، اختلاف وجود دارد. قول صحیح‌تر و قوی‌تر به اعتبار دلیلِ حدیثی همین است که این‌ها بردگان شرعی می‌شوند و هر نوع تصرّفات مالکانه بر آن‌ها جایز است. بعضی در این صورت این شرط کرده‌اند که همین خرید و فروخت در عُرف کفار مروّج هم باشد و بعضی این شرط را اعتبار نکرده‌اند، لیکن إستیلاء و انتقال از دار الکفر به دارالإسلام ضروری است؛ چنان‌که از هدایه وغیره معلوم می‌شود:

«فاما الملک فإنما یثبت بعد الإحراز بدار الاسلام لما مرّ من قبل اي في باب الغنائم من ولأن الإستیلاء إثبات الید الحافظة والناقلة».(۳)

۱- شرح وقایه: ۳۱۰/۲ و۳۱۲، کتاب الجهاد، باب إستیلاء الکفار .

۲-الدرّالمختار مع التنویر بهامش ردالمحتار: ۲۶۶/۳، باب إستیلاء الکفار .

۳-هدایه مع الفتح: ۳۷۷/۴ ، فصل فی التنفیل .

«و لو دخل دارهم مسلم بامان ثم اشترٰی من احدهم إبنه ثم أخرجه الی دارنا قهراً ملكه واكثر مشائخ علی أنه لايملكهم فی دارهم هو الصحيح وقال الكرخی إن كانوا يرون جواز البيع جائز و إلا فلا كذا فی المحيط».

«وفيه إشعار بأن الكفار فی دارهم احرار وليس كذلک فإنهم أرقاء فيها وإن لم يكن ملكه لأحد عليهم علی ما فی عتاق المستصفٰی وغيره وكذا فی جامع الرموز».

و وجهه الشامی بتوجيه صحيح: «و لو دخل دارالحرب و اشتریٰ من احدهم اخته او بنته و ينبغی له ذٰلک اذا كان حكم دارهم وإن كان ليس من حكم الدار ذٰلک لا ينبغی له أن يشتری، كذا فی الملتقط فی كتاب البيوع».[1]

سوم: آن‌كه اولاد كنيزانِ اين هر دو قسم باشند، آن هم مملوک می‌شوند مانند مادران خود؛ زيرا در كتب فقه می‌نويسند: «**الولد يتبع الأم فی الحرية والرقية**»؛[2] به‌شرطی‌كه از مالک يا از ذی‌رحم مالک پيدا نشوند؛ زيراكه از اين هر دو اگر پيدا شوند، آزاد خواهند شد؛ موافق «من مَلَکَ ذارحم محرم عتق‌عليه (او فهو حرٌّ)»[3]

چهارم: آن‌كه كافران ذمی اولاد خود را بفروشند و مسلمانان يا كافران حربی آن‌ها را بخرند و ببرند، اينها برده نمی‌شوند؛ زيرا اين‌ها در دارالإسلام احراراند.

١- فتاوای عزيری، ص٦٧ ، مسأله‌ی «بيع كنيزان» ـ ردالمحتار: ٢٦٩/٣، باب إستيلاء الكفار .

٢- ردالمحتار: باب ما يجوز للمكاتب أن يفعله ، و ايضاً فی باب الولاء با الفاظ «الولد يتبع الأم فی الرقِّ والحرّية» ـ بدائع‌الصنائع، در مواضع مختلف -و... و... (شامله) ـ و فتاوای عزيزی .

٣- فتاوای عزيزی ـ روايت كرده ابن‌ماجه در سنن، امام طحاوی در مشكل‌الآثار و شرح معانی‌الآثار، ابوداؤود در سنن، ترمذی در سنن ، مسند احمد و... و... . در اكثر مواضع و سندها با الفاظ «فهو حرٌّ» و در بعضی جا با لفظ «فهو عتيق» يا «عتيق» آمده است .

قال فی الدر فی باب إستیلاء الکفار: «فلو سبٰی اهل الحرب اهل الذمة من دارنا لایملکونهم لأنهم أحرار».[۱]

پنجم: آن‌که کنیز مجهولةالحال است؛ معلوم نمی‌شود که از حربیان است یا از ذمی‌ها، در این صورت اگر او کوچک است و به حد بلوغ نرسیده است، قول قابض او معتبر است و اگر بزرگ است پس، قول خودش معتبر است.

قال فی الأشباه و النظائر: «الجاریة المجهولة الحال المرجع فیها الی صاحب الید إن کانت صغیرةً و الیٰ اقرارها إن کانت کبیرةً وإن علم حالها فلا إشکال».[۲]

ششم: آن‌که مسلمانان حرّ (آزاد) در حالت مخمصه و قحط اولاد خود را بفروشند وکسی آن‌ها را خرید کند، این‌ها هیچ‌گاه شرعاً کنیز نمی‌گردند.

حالا بعد از تمهید قواعد سه‌گانه چون نظر کرده شد، مقتضای قاعده‌ی اولی این‌ست که انسان باید اصلاً براصل خود ـ که آزادی است ـ ، در هرگوشه‌ی جهان ثابت داشته شود؛ بلوچستان باشد یا غیر! تا آن وقت که حجّت و دلیلی کامل ـ که گواه شرعی باشد یا همان طُرُق صحیحه که در اصل سوم ذکر شدند ـ، در او دیده شوند و بر بردگی او دلالت کنند. فقط تصرّف مالکان و تداول أیدی در این مورد در وقت دعوای‌شان، مُثبت نخواهد شد و بر ایشان حکم بردگی داده نخواهد شد و ایشان را بر احکام أحرار قایم و ثابت باید داشت.

مقتضای اصل دوم آن است که چون بردگی وصفی عارضی است که اصلی است، حقیقتاً آن معدوم است البته چون مُثبتی إثبات آن‌را بخواهد، باید

۱- الدرّالمختار مع التنویر بهامش ردالمحتار: ۲۶۶/۳- و فتاوای عزیزی .

۲- فتاوای عزیزی ـ الأشباه والنظائر، القاعدة الثالثة...، تحت عنوان «الأصل فی الأبضاع التحریم» .

با دلائل قویه آن‌را ثابت کند و بعد، احکام وصف عارضی بر آن‌ها جاری کرده شود و قبل از إثبات، حکم اصلی باقی می‌مانَد.

و نیز توجه باید کرد که در این‌جا بر بردگان إثبات گواه و دلیل به رفع بردگی خود طبق قاعده و اصول شرع و فقهاء و قاعده‌ی مذکوره، لازم نیست بلکه بر ایشان فقط إدعای حرّیت خود کافی است؛ چون مدعی اصلی‌اند و بر مدعی اصل ـ طبق اصول فقهاء ـ هیچ دلیلی لازم نیست. إقامه‌ی گواه و دلائل فقط بر مدّعیان وصف عارضی لازم است و بس.

بعد اللتیّا و اللتی، چون نظری به محیط بلوچستان و اقوام آن انداختیم، معلوم شد که در محیط بلوچستانِ ما تا امروز هیچ حکومتی اسلامی و جهادی طبق اصول شرعی نبوده است. البته در دَور فاروق اعظم رضی الله عنه بعضی از حدود «تُربت» و «کیچ» و... و در دور امیر معاویه رضی الله عنه در بعضی و در زمان عبدالملک بن مروان رحمه الله بعضی از جوانب ایرانشهر و سراوان و... فتوحات اسلامی آمده و محدود شده‌اند و امروز از آن‌ها در این مسأله اثری بر سر این محیط پیدا نمی‌گردد؛ مثل مصر که فتح آن و سلطنت اسلامی آن به قرون متطاوله مانده است. چون از مفتی ابوالسعود، مفتی دیار مصریه ـ که از علمای قرن ۸ و ۹ و مرجع فتوٰی و قاضی‌القُضات آن دیار بود ـ ، از این مسأله و از بردگان آن دیار سؤال کرده شدند، واضح فتوٰی دادند که سیصد سال قبل از قرن ما به‌علت عدم وجود و إجرای جهاد شرعی، مسأله‌ی بردگی از جهان معدوم است و این‌ها را برده نباید پنداشت؛ **کما ذکره الشامی فی فتاواه**.

و در مثل سرزمین هندوستان که بارها جهاد شرعی شده است، چون از مفتی مفتی دیار الهند والعرب، مفتی کفایت‌الله رحمه الله مرحوم از این مسأله سؤال کرده شد،

شد، فتوٰی دادند که این‌ها برده‌های شرعی نیستند و جاری نمودن احکام برده‌ها بر ایشان، حرام است. **راجع کفایت‌المفتی.**(۱)

و قبل از او، امام الهند حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه‌الله در فتاوای عزیزی این مسأله را در سه و چهار جا حل فرموده‌اند.(۲)

علامه شامی رحمه‌الله نیز برای حرمت وطی این چنین کنیزان در دو جا از فتاوای خود خوب بحث کرده است.(۳)

حضرت حکیم الامت تهانوی رحمه‌الله هم به حرمت چنین کنیزها تصریحاً نوشته است.(۴)

و نیز در ایام سابق بین مفتی اعظم پاکستان (مفتی محمدشفیع) رحمه‌الله و مفتی محمد عثمان بلوچ رحمه‌الله مشافهتاً و فتوایاً این مذاکره شده بود و بنده صراحتاً در مورد برده‌های بلوچستان سؤال کرده بودم، این هر دو جواب به نفی آن دادند و مفتی مؤخرالذکر (مفتی محمّدعثمان) از حضرت مفتی محمدکفایت‌الله رحمه‌الله هم همین فتوای نفی را در بلوچستان نقل نمودند و فرمودند: «**کفٰی به قُدوةً**».

و چون در قرائن بلوچستان دیده شود، همه دال‌اند که در این محیط نام شرعی این چیزها نبوده بلکه همه اقوام این محیط أجانب اند که به این حدود آمده و پناه‌گیر شده‌اند؛ مثلاً بارکزائی‌ها و مبارکیان از افغانستان و میران نسکند وغیره از دیره غازی‌خان‌اند و ملازئیان و دیگر اقوام رئیس وغیره همه أجانب‌اند.

۱-کفایت المفتی: ۱۵۲/۲ الی ۱۵۹، طبع امدادیه ملتان، کتاب الجهاد .

۲- فتاوای عزیزی: ۱۷/۱و۳۹ و۶۷ ، طبع مجتبائی .

۳- فتاوای شامی (ردالمحتار): ۲۶۵/۳، کتاب الجهاد و ج۳۱۳/۲ .

۴- بیان القرآن ، ج۲ ، سورۀ نساء .

قرینه‌ی دیگر این‌که در دیگر مُلک‌ها کفار غلام مسلمانان‌اند و در مناطق ما کفار ذگری از هرکس بیشتر غلام داشته‌اند که مسلمان، غلام و ذگری، آقا بوده‌اند و ملازئیان بلوچستان که از وارثان ملا بیت‌الله‌اند، از همه بیشتر غلام دارند؛ با وجودی که از شش و هفت پُشت بیشتر نمی‌شود که مشرّف به اسلام شده‌اند و هر که حاکم و زورآورتر بوده است، دارای برده‌های بیشتری بوده است. عجیب‌تر از آن این است که بسیاری از غلام وکنیزان بلوچستان چون سلسله‌ی نسب خود را بیان می کنند، با آقاهای خود بعد از چند پشت یک جدّ و متصل می‌شوند و بعضی با بعضی دیگر در أملاک إشتراک دارند.

این همه دلیل و شواهداند که در این دیار کسی از برده‌های شرعی نیست و این همه جبری و اکراهی‌اند وحالات مخمصه وغیره اسباب ایجاد این امر شده و بیع الأحرار از حاکمان و جابران بلوچستان امری روشن‌تر از ماهتاب است که ترویج آن تا وقت آباء ما جاری بوده است.

خلاصه این‌که هیچ طریقی از آن طُرُق شرعی که در اصل سوم ذکر شدند، برای برده‌ها و کنیزان این دیار دیده نمی‌شود **و من إدّعیٰ فعلیه البیان.**

خاتمه: آن‌چه حضرتعالی از قواعد استدلال کرده‌اید، به‌فکر احقر ضرورت جواب آن‌ها بعد از تحقیق علمی که از علماء نقل کرده شد، ندارد؛ زیرا ایشان دسترسی کامل‌تر به این قواعد و علوم آن از ما داشته‌اند و بازهم از این‌ها برزخ نشدند، اما برای تسلّی خاطر آن مخدوم چیزی در این مورد عرض کرده می‌شود:

۱) این قواعد سه‌گانه‌ی اول شاهد و دلیل همین مسأله‌اند؛ زیرا چون در انسان، انسان، «قدامت» و «ماکان» و «ثابت به مرور زمان»، حریت است و غلامی، امری

است عارضی، لذا حرّیت برقرار داشته شود تا آن وقت که دلیل شرعی بر بردگی ثابت شود و آن، تا حال نزد ما ثابت نیست؛ جز از تصرّف و تداول أیدی و آن، در این مسأله فائده ندارد [و مفید نیست] و قاعده‌ی چهارم هم مقیّد است به «اذا ثبت فی زمان» و تا حال ثبوت آن به طریق شرعی در این محیط غیرمسلّم است. «**ثبت الفرش ثم أنقش فیه**».

۲) این هر چهار اصل برای توضیح و تثبیت مسأله، إستصحاب‌اند و در خود إستصحاب این لازمی است که از اول ثابت باشد و بعد بر قرار داشته می‌شود و إثبات آن هم تا مدتی است که حجّتی قوی‌تر عارض حال آن نگردد و آن‌را نفی نکند و در مسأله‌ی مبحوث‌عنها، إستصحاب صحیح ثابت نیست و با وجود قرائن مزاحمه، به پا [و قائم] بودن إستصحاب و إثبات آن، [به‌منزله‌ی] «چنگ [زدن] در ثریّا» و «با عیّوق[1] دست و گریبان شدن» است.

استدلال از واقعه‌ی زید بن حارثه رضی الله عنه یا از قصه‌ی سلمان فارسی رضی الله عنه یا از حکایت هاجره رضی الله عنها یا از فروختن مصریان اولاد خود را با یوسف علیه السلام در ایام قحط به چند وجه صحیح نیست:

ـ حکایت اخیر در همان دین جایز بود و در دین ما منسوخ شد که آن حکایت فروخت أحرار بود در وقت گرسنگی شدید.

ـ آن سه حکایت دیگر در صورت اول و دوم از صورت‌های اصل سوم داخل‌اند که آن جایز بود و تا حال هم جایز است و در برده‌های بلوچستان اگر همین سه صورت در اصل سوم که طُرُق إثبات شرعی‌اند، ثابت کرده شود، ما

۱- نام ستاره ای است نورانی و روشن در طرف راست کهکشان .

تسلیم داریم و تا ثابت نباشد، طبق قواعد مذکوره‌ی خود شما که: «**الأصل بقاء ما کان علی ما کان**»، به‌حالت حریت اصلیة گذاشته شوند و إجرای احکام عبید و إماء بر آن‌ها قبل از إثبات آن، ظلم صریح و تبعید الأحرار است که آن حرام قطعی و بر آن در حدیث لعنت آمده است.

و اگر گفته شود که چون مدتی این برده‌ها در دست آقایان بوده‌اند و این قدر مدت سکوت اختیار کرده‌اند، این دلیل مملوکیت ایشان است.

می گویم: فقط تصرّف ید، دلیل بر مملوکیت آن‌ها نمی‌تواند شد.

قال فی اقرار المبسوط للسرخسی: «وکذٰلک إن علم أنهم کانوا فی یده لأن یدهم فی انفسهم اقوٰی فما لم یقرّوا بالملک کان القول قولهم فی الحریة لأنهم فی دارالإسلام وقت الخصومة ودار الإسلام دار الأحرار فمن إدعیٰ الحریة فیها فقد تمسک بالأصل، هکذا ذکر تأویله اذا جاء بهم غیر مقهورین و اما اذا کانوا مقهورین من جهته فلا یقبل قولهم احرار».[1]

وفی الجامع‌الصغیر: «غلام فی ید رجل یدعی الحریة وقال ذوالید هو غلامی فإن کان لایعبر فالقول لذی‌الید لأنه کالمتاع وإن کان یعبر عن نفسه او بالغاً فالقول للغلام وإن برهنا برهنا علی الرقیة و الحریة فبینة الغلام اولیٰ والقول قول الغلام فی انکار الرق».[2]

و اگر گفته شود که این‌ها خود مُقرّاند که ما چاکرانیم و ایشان آقایان ما هستند پس این اقرار، دلیل غلام بودن شان است... .

می گویم : اقرار یا سکوت در وقت فروخت، زمانی دلیل بر مِلک می‌تواند باشد که در آن کشور و برای آن شخص چنین سابقه‌ای باشد که ما در اصل سوم

١- فتاوای انقروی: ٢/ ١٠٨ علی الحاشیة .

٢- جامع الصغیر: ٢/ ١٠٨ .

سوم ذکر کردیم، اما در غیر این صورت و بلکه با وجود قرائن مضادّه یا اقرار بهسبب خوف و اجبار وغیره، دلیل ملکیت نخواهد شد.

قال فی جامع الفصولین: «والناس أحرار بلا بینة ... ثم إعلم أن الأصل فی دار الاسلام هو الحریة».[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۷ ذیقعده ـ ۱۴۰۳ هـ. ق.

جواب از: دارالإفتاء جامعۀ علوم اسلامیه بنوری تاون کراچی:

جواب ثانی که مولانا محمّدعُمر صاحب (رحمه الله) نوشته کرده، این جواب از جهت شرع درست و صحیح است. جواب اول که مولانا عبدالله صاحب(رحمه الله) تحریر کرده است، درست و صحیح نیست و آن اصول که نوشته هست، اگرچه مسلّم هست، لیکن در این جا هیچ تعلقی ندارد.

هذا ما عندی و الله اعلم ـ عبدالمنان ـ دارالإفتاء جامعۀ علوم اسلامیه بنوری تاون کراچی

۱۴۰۴/۵/۵ هـ. ق.

جواب از: دارالإفتاء جامعۀ دارالعلوم کراچی:

مجیب اول نے جن فقہی قواعد سے استصحاب حال کے تحت غلامیت کے ثبوت پر استدلال کیاہے وہ ہوسکتاہے جبکہ بلوچستان کے اہل علم اور غیر اہل علم سب کے نزدیک یہ بات کسی اختلاف کہ بغیر مسلم چل آر ہو حالانکہ واقعہ ایسا نہیں کیونکہ ان لوگوں کا غلام ہونا مسلم نہیں بلکہ اہل علم نے ہمیشہ اس کی نفی کی ہے لہذا قواعد کے عموم سے استدلال صحیح نہیں؛ کما فی شرح المجلة، ص۲۹، ج۱، المطبوعة فی حمص: کان مالکاً لعین ملکیة ثابتة متحققة فیما مضٰی لایخرج عن ملکه فیما بعد إلا بإثبات ما یزیله»

۱- جامع الفصولین: ۲۳۴/۲.

اور مجیب ثانی نے جو حکم تحریر کیا ہے ہمارے نزدیک وہ درست ہے اور ہمیں ان کے فتویٰ سے اتفاق ہیں ۔
والله تعالی اعلم و علمه اتم ۔ حرره احسن علی، دارالإفتاء دارالعلوم کراچی ۱۴
۱۴۰۳/۵/۱۲ هـ.
الجواب صحیح ۔ احقر محمّدتقی عثمانی عُفی عنه
۱۴۰۴/۵/۱۴ هـ.ق.

إنتقاد و اعتراض مولوی شاهوزهی بر برخی از مسایل کتب فقهی حنفیه و توضیح و جواب شافی آن‌ها

الإستفتاء [۳۷]: ۱. «ولو تزوج ذمیٌّ ذمیةٌ بخمراً او خنزیر عینٍ فأسلما لها الخمر و الخنزیر» (کنز الدقائق، باب المهر، ص۱۰۷).

۲. «ویحل للرجل وطئ إمرئة إدّعت علیه أنه تزوّجها والحال أن الرجل متیقّن أنه لم یتزوجها أمکن تنفیذه باطناً بشهادة الزور» (کنز الدقائق، درّمختار، هدایة، عالمگیری وغیره) «عند ابی‌حنیفة و کذا العکس ابوحنیفه ومحمد» (درّمختار، عالمگیری: ۱/ ۲۸۳ و شرح وقایه).

۳. «وحلّ تزوج الحبلیٰ من زنا عند ابی‌حنیفة و ابی‌یوسف» (کنز، هدایه وغیره).
(ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةً وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ)، (سورهٔ نور، آیهٔ ۳، پارهٔ ۱۸) (ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ) (سورهٔ نور، ع۳، ۲۶).

۴. «فمن إنتشرت آلته فطلب إمرأته و اولجها بین فخذی ابنتها لا تحرم علیه أمها» (فتاوای عالمگیری: ۱/ ۲۷۵).

۵. «ولو وطئها فأفضاها لا تحرم علیه امّها» (عالمگیری: ۱/ ۲۷٤).

۶. «ولو مسّ ظفرها بشهوة تثبت الحرمة» ـ ای مصاهرة (عالمگیری: ١/ ٢٧٠). «ثم لافرق فی ثبوت الحرمة بالمسّ بین کونها عامداً او ناسیاً او مکرهاً او مخطئاً» (فتح‌القدیر، عالمگیری: ١/ ٢٧٣).

٧. «ولو قضی بالطلاق بشهادة الزور مع علمها ـ ای بعدم الطلاق ـ حل لها التزوّج بآخر بعد العدة وحل للشاهد تزوّجها وحرّمت علی الأول» (عالمگیری: ١/ ٢٨٢).

٨ «وإن أولج بهیمة او میتة لایفسد صومه ولا یلزم الغسل» (قاضیخان: ١/ ٢٠٨ از عالمگیری).

٩. «ومن زعم أن المعوذتین لیستا من القرآن لایکون کافراً» (نوازل وقاضیخان: ٣/ ٥٧٤ از عالمگیری).

١٠. «قال ابوبکر الاسکاف لو کتب القرآن بدم الرعاف و بالبول وکان فیه شفاء لا بأس به و کذا علی الجلد المیتة» (قاضیخان، فتوای سراجیه، عالمگیری، درّمختار، هدایه و در تجنیس و شامی ص١٤٠: «وعلیه الفتوٰی»).

١١. «و اذا وقعت فارة فی حبب الخمر فماتت ورمیت الفارة ثم صارت الخمر خلاً کان طاهراً» (عالمگیری).

١٢. «ولو عجن خبز صبّ فیه حلّ حتی یذهب اثره فیطهر» (درّمختار، باب الأنجاس: ١/ ٢٢٣ از شامی).

١٣. «أولج ذکره فی الفرج ونزعها فعند ابی‌حنیفة فهی طاهرة» (درّمختار، ص٢٠٨ از شامی باب الأنجاس).

١۴. «بول السنّور فی غیر اوانی الماء عفو وعلیه الفتوٰی» (درّمختار باب الأنجاس: ١/ ٢٨٢ از شامی).

۱۵. «ولو قال رجل رأیت الله تعالی فی المنام قال ابومنصور الماتریدی هذا الرجل شرّ من عابد الوثن» (قاضیخان، فصل المبیح و التسلیم).

«و رؤیة الله تعالی فی المنام باطلةٌ» (قاضیخان) «ورأیٰ ابوحنیفة ربّه فی المنام مائة مرة ولها قصة مشهورة» (درّمختار، ص۳۵ شامی).

۱۶. «إستاجر امرأة لیزنی بها او یطأها او قال خذی هذه الدراهم لأطئک او قال مکّننی بکذا ففعلت لم یحد ولو قال أمهرتک کذا لأزنی بک لم یجب الحد» (الکافی وعالمگیری: ۲/ ۱٤۹).

نمونه‌ای از خروار؛ یا أیّها المقلدون أین مأخذکم فی هذه المسائل المفتضحانة من القرآن و الحدیث واجماع الصحابة؟، فإن لم تجیبوا ولن تجیبوا الی یوم القیامة فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة، قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ (آل‌عمران: آیه‌ی ۳۲).

شعر:

گرچه تقلید است استون جهان   هست رسوا هر مقلد در جهان
خاصه ی تقلید چنین بی حاصلان   که آبرو ریختند از بهر نان

۱۷. با حمل کردن سگ در نماز و پوشیدن پوستش نماز جایز است و همچنین پوستش را مصلّی کند روا است. (درّمختار، ص۱۳۹).

۱۸. سگ دریایی یا خوک دریایی در آب بمیرند، از این آب وضوء گرفتن جایز است (درّمختار، ص۱۲۴ از شامی).

۱۹. خون شهید اگر در آب افتاد، آب پاک است (درّمختار، ص۱۴۱ از شامی).

۲۰. اگر کسی با مادر و خواهر یا دختر خود ازدواج کرد، نباید به او حد شرعی بزنند (هدایه، ص۵۱۶ وعالمگیری، ص۱۴۸، ج۲).

۲۱. اگر کسی شراب خورد و دهنش بویی نداد، حد زده نشود (هدایه، ص۵۲۷).

شعر :

غرّه گشتی ز این دروغین پرّ و بال   پرّ و بالی کو کشد سوئ وبال
مولوی هرگه که شد قرآن شناس   اندر آن صورت نیندیشید قیاس
زانکه تقلید آفت هر نیکوییست   که بود تقلید اگر کوه قویست
گریه ی پر جهل پر تقلید ظنّ   نیست همچون گریه ی آن مؤتمن
خاصه ی تقلید چنین بی حاصلان   که آبرو ریختند از بهر نان
از محقق تا مقلد فرق هاست   کین چو داوَد است و آن دیگر صداست
کافر و مؤمن خدا گویند لیک   در میان هر دو فرقی هست نیک

الجواب باسم ملهم الصواب: هدف جنابعالی از نقل این عبارات معلوم نیست مگر این‌که یا مرعوب کردن ما است یا این‌که ذوق نقل عبارات حضرات اهل‌حدیث مثل صاحب کتاب «**مفتاح‌الحاجة**» و «**تعلیق‌المغنی**» وغیرهما، محرّك نقل این عبارات شده است یا منظور شما توهین احناف است و یا که تأثّر از حضرات اهل‌حدیث بر جناب إستیلاء یافته است وگر نه ما هم منکر این آیات و احادیث نیستیم. پس، چون جهت و هدف از تحریر آن‌ها معلوم نشد، بدین وجه احقر از جرّ و بحث آن خودداری کردم و أمره موکول الی الله سبحانه.

قبل از توضیح این مسائل و دلائل آن، یک تمهید نوشته می‌شود به آن توجه فرمایید. البته این تمهید را قبلاً برای حضرتعالی در جواب سؤال از تقلید نوشته بودم و به خدمت شما تقدیم شده بود و نیاز به تکرار آن نبود، اما ممکن است که از ذهن حضرتعالی به‌علت کم‌توجهی به آن، ذهول یافته است، از این وجه دو مرتبه تکرار کرده می‌شود.

تمهید: احکام و مسائل شرعیه بر دو قسم اند: منصوص و غیرمنصوص.

آن‌چه منصوص‌اند هم بر دو قسم‌اند: غیرمعقول‌المعنی یا معقول‌المعنی.

پس، هرچه که منصوص غیرمعقول‌المعنی‌اند، اجتهاد و استنباط در آن‌ها گنجائش ندارد و در آن دو قسم دیگر به حکم نص قرآن و حدیث، اجتهاد و استنباط روا است؛ چنان‌که احقر مدلّلا به جنابعالی در جواب تقلید نوشته بودم و نیز تخریج عِلل و اسباب به‌وسیله‌ی اجتهاد از نصوص و اشارات و اقتضاءات آن، به‌حکم شرع جایز و مأموربها است. پس، بر مجتهد لازم نیست که بر هر حوادث جزئی دلیلی صریح از نصوص پیدا کند بلکه او هزاران جزئی را از علل و اسباب نصوص تخریج می‌کند و آن‌ها همه مرام و معانی نصوص گفته می‌شوند نه خلاف نصوص و معارض بر آن‌ها.

بعد از تمهید بالا، متوجه به جواب تنقیدات بی‌محل‌تان بر مسائل فقهیه‌ی احناف و کُتُب‌شان باید شد. البته نخست تذکر می‌دهم که از شأن یک نفر عالم بلکه یک نفر مسلمانِ ادنا [و عادی] خیلی بعید می‌نماید که محض از راه تعصّب، تعصّب، عدالت زبانی و تحریری را بهم زده و در عبارات قطع‌وبُرید روا داشته و و ترجمه‌ی آن‌ها را بی‌محل و اشتباه کند و علیه دیگری بچسبد؛ هم‌چنان‌که [هم [هم اکنون برای شما] روشن خواهد شد که در این مسائل چه دسیسه‌ای به‌کار

برده‌اید!. ممکن است که این‌ها را خودتان جمع نکرده‌اید بلکه متعصّبی دیگر جمع کرده و به دست شما افتاده است و جنابعالی کورکورانه از او تقلید و نقل کرده و فرستاده‌اید.

جواب و توضیح مسألۀ ۱: «**فإن تزوج ذمی ذمیة علی خمر او خنزیر ثم أسلما او أسلم احدهم فلها الخمر و الخنزیر**»، منظور و معنای این عبارت این‌ست که [این دو شوهر و همسر؛ ذمّی و ذمّیه که در مقابل خمر یا خنزیر عقد نکاح بسته‌اند،] همان خمر و خنزیر را معین کرده باشند و اسلام آوردن‌شان هم قبل از قبض نمودن [خمر و خنزیر] باشد پس، نزد امام ابوحنیفه رحمه الله به زن همان خمر و خنزیر می‌رسد. امام ابویوسف رحمه الله می‌فرماید به او مهرمثل و امام محمد رحمه الله می‌گوید او را قیمت آن‌ها می‌رسد. **کذا فی الهدایة**.[1]

ببینید! شما این‌جا چه‌قدر إغفال و اشتباه و مسأله‌ی مفصل را مجمل کرده‌اید. با وجودی‌که این قول یک نفر است، اما شما چنان إغفال کرده‌اید که دیگری می‌فهمد که تمام اهل مذهب بر آن اتفاق‌نظر دارند.

البته در این مسأله امام بزرگوار رحمه الله هم دلیل عقلی دارد و هم دلیل نقلی.

دلیل عقلی ایشان این‌ست که مِلک بردو قسم است: ۱) مِلک رقبة، ۲) ملک ید که آن‌را مِلک تصرّف هم می‌گویند.

و در این مسأله شکی نیست که چون دو نفر ذمّی باهم ازدواج کنند، آن همین خمر و خنزیر برای‌شان مال است. پس، به‌مجرد عقد و تعیین مهر، زن در عین آن هر دو (خمر و خنزیر) ثابت می‌شود. البته تا بحال ملکیت ید و

۱- الهدایة: ۳۳۸/۲ .

تصرّف برایش حاصل نمی‌شود؛ زیرا قبض نکرده است، اما چون در این حال مسلمان شوند یا یکی مسلمان شود، ملکیت زن که از قبل ثابت شده بود، باقی می‌مانَد؛ زیرا مسلمان هم از قبض صوری خمر و خنزیر ممنوع نیست؛ [بدین توضیح که:] مثلاً مسلمانی از مسلمانی دیگر مقداری شراب به زور و غصب بُرد، در این صورت غاصب مأمور است که دوباره آن شراب را تحویل دهد تا خود آن مسلمان آن‌را بریزد و شخص اول هم مأمور است که از وی تحویل گرفته و خودش بریزد.[1]

در این مسأله (مسأله‌ی مورد بحث نیز همین معنی و حکم است) که زن آن‌را تحویل گرفته و بریزد و شوهر نیز مأمور است که به او بدهد نه این‌که خودش بریزد؛ زیرا امر به معروف با دست و نهی عن المنکر، وظیفه‌ی [امام] است نه هرکس. معنی و منظور این نیست که [زن آن‌را از شوهر] تحویل گرفته و خودش استفاده کند یا به دیگری بنوشاند.

سبحان الله! متعصّب چگونه تحریف معنای کلام دیگران می‌کند.

دلیل نقلی امام از نصوص، این روایت است که رسول‌اکرمﷺ در سال فتح مکه وقتی‌که داخل مکه‌ی مکرمه شد، باطل کردند از رباها را هرچه که ارباب اموال آن‌ها را تا حال قبض نکرده بودند و هرچه از رباها را که قبض کرده بودند، بر فسخ آن تعرّض و إقدام ننمودند. چنان‌که یکی از تأویلات این آیه‌ی قرآنی که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ [بقرة: ٢٧٨]، نزد گروهی از مفسرین همین است.

١- بدائع الصنائع: ٣١٣/٢، کتاب النکاح، فصل: ثم كل نكاح جاز بين المسلمين... .

ببین! [الله سبحانه در این آیه] امر فرمود به ترک «ما بقی من الربوا» که [منظور از آن، آن‌چه است که] تا به‌حال در قبض نیامده است و به آن‌چه مقبوض شده بود، تعرّض نفرمود و سکوت اختیار فرمود.[۱]

در این مسأله هم چون شراب و خنزیر قبلاً به‌سبب نکاح در قبض زن [و تصرّف وی] داخل شده‌اند پس، چرا به مِلك او تعرّض کرده شود!.

جواب و توضیح مسألهٔ ۲: در مسأله‌ی «تنفیذ نکاح بشهادة الزور» هم تفصیل هست. صاحبین از ما و امام شافعی رحمهم الله قایل به عدم جواز و امام ابوحنیفه و امام شعبی رحمهما الله و حضرت ابن‌عمر رضی الله عنهما قایل به جواز و تنفیذ آن هستند. امام ابوحنیفه در این مسأله منفرد نیست بلکه ایشان از صحابه و تابعین پیشوا و قُدوه و هم‌چنین از قرآن و حدیث و آثار؛ از همه، دلیل دارند متوجه باید شد. البته هرگونه دلیل که از اشاره‌ی [نصّ] و اقتضاء [نصّ] وغیره باشد، لازم نیست که من و تو و هر مدّعی تحقیق آن‌را بفهمد و بداند.

۱) دلیل اول از قرآن مقدس است قوله تعالی: ﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ﴾ [نور: ۱۳].

ببین! خداوند متعال در این آیه به محض نیاوردن شُهداء (گواهان)، آن‌ها حکم فرمود و این هم پوشیده نیست که نیاوردن مدّعی شهداء را، کذب فی نفس‌الأمر نیست، اما حاکم و قاضی به مجرد نیاوردن گواه، مأمور است به تکذیب او و می‌تواند حدّ را بر او إجرا کند و او گرچه فی نفس‌الأمر دروغگو نیست، اما در حکم الله تعالی و شریعت دروغگو شمار است. پس،

۱- بدائع الصنائع: ۳۱۴/۲.

آیه دلیل است بر این‌که حکم قاضی در عقود و فسوخ نافذ است؛ ظاهراً و باطناً، فافهم.

۲) دلیل دوم حدیثی است که به روایت ابن‌عباس رضي الله عنهما وغیره در صحاح مروی است در مورد واقعه‌ی لعان هلال بن امیه رضي الله عنه با همسرش (توسط رسول‌الله ﷺ) که بعد از تفریق، آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «اگر فرزند این زن به این و این صفات متولد شود، فرزند هلال است و اگر به این و این صفات پیدا شود، فرزند شریک بن سحماء[1] است». **آن فرزند به صفت مکروه و ناشایست پیدا شد. پس، ـ چون رسول‌اکرم ﷺ را معلوم شده بود ـ فرمود:** «اگر آن‌چه گذشت از اَیمان نمی‌بود، ضرور و حتماً برای من و او، یک شأن و حالی می‌شُد [و به وجود می‌آمد]» **ولی آن فُرقت را که به‌سبب لعانِ این زن؛ واقع شده بود، باطل نکرد؛ با وجود علم و دانستن ایشان در این وقت به دروغگو بودن زن و راستگو بودن شوهر.**

این [واقعه] یک اصل [و قاعده و قانون] بزرگ و مهمّی شد در این مورد که وقتی قاضی در عقود و فسوخ فیصله کند و بعداً شهادت زور ثابت شود، همان حکم اول نافذ می گردد و لزومی به فسخ ندارد.

۳. دلیل سوم این اثر است: «**قال محمد فی الأصل: بلغنا عن علی کرم الله وجهه: أن رجلاً أقام عنده بینة علی إمرأة أنه تزوجها فأنکرت فقضٰی له بالمرئة فقالت إنه لم یتزوجنی فاما اذا قضیت علیّ فجدّد نکاحی فقال: لا أجدّد نکاحک، الشاهدان زوّجاک**».

۱- شخصی که حضرت «هلال» رضي الله عنه همسرش را قذف کرده و او را متهم قرار داده بود به داشتن إرتباط نامشروع با وی و به همین منظور به‌نزد رسول‌الله ﷺ آمد و لعان کردند.

[ببینید! در این واقعه] اگر نکاح به این گواهان دروغ باطناً ثابت نشده بود، چرا با وجود رغبت و تقاضای زن و شوهر برای تجدید نکاح، [حضرت علی ﷺ] دومرتبه عقد نکاح آنان را نبست [؛ زیرا] به‌ظاهر در تجدید نکاح، هم تحصین زن از زنا می‌شُد و هم صیانت ماء زوج (یعنی حفاظت نطفه‌ی شوهر از واقع شدن در محل حرام).

قال الشیخ عبدالحی اللکنوی فی التعلیق الممجّد: «ذکروا (ای الفقهاء الحنفیة) أن بلاغات محمد مسندة. فإن قیل: لم یعلم سنده ینظر فیه، یقال: لاحاجة الیه، فإن المجتهد لما إحتج بحدیث، کان تصحیحاً له عند الحنفیة وإن قیل: إن محمداً لم یحتج به بل خالفه خلاف الراوی لروایته جرح فیه، یقال: إن اباحنیفة إحتج به وهو امام مجتهد ولما بلغ الحدیث محمداً فقد بلغ اباحنیفته ایضاً من غیر طریقة محمد لأنه أسن منه لاسیماً ورواه ابویوسف عن عمرو بن المقدام عن ابیه عن علی وهو مرسل حسن. الظاهر أنه عمرو بن ابی المقدام و ابوالمقدام ثابت بن هرمز، وعمرو هذا ضعّفه الناس لغلوه فی التشیّع و لکن قال ابوحاتم یکتب حدیثه و ذمّه ابوداؤد وقال رویٰ عنه سفیان ولیس یشبه احادیثه احادیث الشیعة وزاد ابن‌الأعرابی: کان صدوقاً فی الحدیث و وثّقه احمد وابن‌معین و ابوحاتم وغیرهم والمرسل حجة عند الأحناف، وقال القاری فی شرح الشفاء: إن المسئلة المذکور هی الروایة المشهورة عن علی کرم الله وجهه حیث قال شاهداک زوّجاک».[1]

حالا چرا حضرت علی و ابن‌عُمر و شعبی ﷺ را ملامت نمی‌کنید؟! که [این مسأله] از ایشان است بلکه طعن و ملامت فقط و فقط بر ابوحنیفه رحمه الله چه دارد؟! و حتی این‌قدر جرأت کرده‌اید و می‌گویید که «به‌ظاهر و باطن زنا

۱- اعلاء السنن: ۶۰/۱۱ الی ۶۲، باب اذا ثبت النکاح بحجة عند الحاکم... .

چنین زنی نزد ابوحنیفه حلال است». آیا ایمان جنابعالی همین است که حضرت مرتضی و ابن‌عُمر رضی الله عنهم فتوای جواز زنا داده بودند و ابوحنیفه از ایشان ناقل شد؟! و آیا تصحیح ایمان خود بر امثال شما به‌سبب این نسبت ناروا لازم است یا نه؟!. **یُهدیکم الله سواء السبیل.**

جواب و توضیح مسألهٔ ۳: در این مسأله هم إغفال [و عبارت را تحریف] کرده‌اید، اصل و صورت درستِ مسأله این‌ست:

«**و ان تزوج حبلیٰ من زنا جاز النکاح و لا یطأها حتی تضع حملها و هذا عند ابی حنیفة و محمد و قال ابویوسف النکاح فاسد**».[1]

شما به‌جای «جاز»، «حلّ» و به‌جای «محمّد»، «ابویوسف» آورده‌اید. ماشاء الله سلیقه‌ی نقل هم خیلی متدیّنانه و دل‌آویز است. در این مسأله هم امام ابوحنیفه رحمه الله تنها نیست بلکه امام مالک و شافعی و سعیدبن‌المسیب و جمهور فقهاء امت رحمهم الله همراه او و مثل او قایل هستند. فقط امام احمد رحمه الله گفته است: تا مدتی که زانی توبه نکرده است، نکاحش با زن عفیفه درست نیست.[2]

۱- (هدایه: ۲۱/۳، کتاب النکاح، المحرمات، ط البشریٰ). خوانندگان کرامی! ببینید بین عبارت منتقد ـ که در إنتقاد خودش ذکر کرده است ـ و بین اصل عبارت ـ که حواله به هدایه و کنز داده است ـ چه قدر تفاوت وجود دارد و عبارت «کنزالدقائق» هم به همین معنی است و عبارت آن این‌ست: «**(وحبلٰی من زنا لا من غیره) أي یجوز تزوج المرأة الحامل من زنا عند الطرفین... وقال أبویوسف لا یجوز النکاح...**» (کنزالدقائق مع الحاشیة، ص ۱۲۰، فصل فی المحرمات) و... .

۲- تفسیر مظهری: ۴۲۹/۶ .

در این مسأله هم دلیل از قرآن مقدس موجود است. قوله تعالی: ﴿...وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ...﴾ [النساء: ۲۴] بدین صورت که این هم [یعنی نکاح حُبلٰی (حامله) از زنا] در «ماوراء» داخل است.

اگر گفته شود: چرا نکاح حامله و حُبلٰی‌من النکاح روا نیست که آن هم در «ماوراء» داخل است؟.

گویم: آن‌را نصّ صریح دیگری از «ماوراء» بیرون کرده است و آن، قوله تعالی است: ﴿... وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ...﴾ [البقرة: ۲۳۵].[۱]

و آن‌چه از آیات مبنی بر عدم جواز استدلال کرده‌اید، بحث‌ها دارد و در این آیه هم اقوال زیادی موجود است؛ [که بعضی به‌شرح ذیل است]:

۱.عطاء بن ابی‌رباح و مجاهد و قتاده و زهری و شعبی و ابن‌عباس و سعیدبن جبیر و عکرمه فرموده‌اند که مراد اینجا همان زانی و زانیه‌اند که مشرک و مشرکه هم باشند نه هر زانی و زانیه.[۲]

۲.ضحاک ابن مزاحم و ابن‌عباس [در قولی دیگر) فرموده‌اند: مراد از نکاح، جماع است یعنی به زانی در زنای زانیه ذوق ولذت می‌آید و در عکس آن نیز.

۳. سعیدبن‌المسیب وگروهی قایلند که حکم آیه منسوخ است به این آیه‌ی کریمه: ﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡ...﴾ [النور: پس، زانیه در حکم «أیامَی‌المسلمین»داخل شد.[۱]

۱– عینی شرح هدایه: ۶۲/۲ .

۲- تفسیر مظهری: ۴۲۹/۶ .

دلیل حدیثی: عن جابر أن رجلاً أتی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله إن إمرأتی لا تدفع ید لامس، قال: طلقها، قال: أحبها وهی جمیلة قال: إستمتع بها، وفی روایة فامسکها اذاً»، رواه الطبرانی والبیهقی وابوداؤد والنسائی بطرق مختلفة موصولاً وإرسالاً ـ البته روایت مرسلش صحیح است ـ **وقال إبن‌حجر: إسناده أصح وأطلق النووی علیه الصحة.**[٢]

یک توجیه و معنی این حدیث [که آن مرد گفت: زن من دست هیچ لمس کننده‌ای را رد نمی‌کند]، همین است که او دست کسی را که اراده و خیال بد داشته باشد، رد نمی‌کند، ولی با این همه رسول‌اللهﷺ آن شخص را برای نگهداشتن این چنین زن اجازه داد.

در خود توجیه این آیه نیز اختلاف اقوال موجود است؛ به‌شرح ذیل:

ـ بعضی گفته‌اند مشارالیه «ذلک» [در «**وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ**»] زنا است یعنی حرام کرده شده «زنا» بر مؤمنان نه نکاح.

ـ گروهی دیگر مشارالیه آن‌را همین اشخاص قرار داده‌اند یعنی حرام کرده شده نکاح‌شان و این قول اصح است. نکاح مشرکین اجماعاً حرام است و نکاح زانی و زانیه در صورتی‌که بعد از نکاح هم او را از فعل بد باز ندارد، [حرام است].

ـ بعضی گفته‌اند این یک نهی است یعنی این اشخاص را کسی نکاح نکند مگر با هم‌دیگر؛ چنان‌که امام احمد به این قایل شده است.

١– تفسیر مظهری: ۴۲۹/۶ (روح المعانی: ۱۷و۸۷/۱۸) .

٢– مظهری ۴۳۱/۶ .

ـ جمهور امت فرموده‌اند این إخبار است یعنی فطرت زانی و میل او چنان فاسد شده است که به‌سوی زنی جز زانیه میل نمی‌کند و از عفیفه تنفر می‌کند و همین‌طور عکس آن. نه این‌که نکاح او با عفیفه یا عکس آن حرام است. معنی «الخبیثٰت» در آیه‌ی دیگر نزد جمهور علما هم همین است. **کذا فی روح المعانی وتفسیر ابن‌کثیر و المظهری ومعارف‌القرآن وغیرها.** (۱)

البته نزد ایشان نکاح عفیف با زانیه مکروه و ناپسند است؛ گرچه منعقد می‌گردد و جایز است.

حالا با این همه، چه بلا است [بر سر شما] که هدف ملامت فقط ابوحنیفه و متعلقین او شدند و بس! **ما هذا الا تعصب واضح!.**

جواب و توضیح مسألهٔ شمارهٔ ۴: در این مسأله هم مثل عادت گرامی‌ات، عبارت را قطع و بریده کرده‌اید. عبارت کامل عالمگیریه چنین است:

«**فمن إنتشرت آلته فطلب إمرأته و اولجها بین فخدی إبنتها لا تحرم علیه أمها مالم تزداد إنتشاراً، کذا فی التبیین**».

شما لفظ «**مالم تزداد...**» را که مدار اصل مسأله است، حذف کرده‌اید از این وجه معنی مسأله هم کاملاً تغییر یافته است. «که ره می‌زند زاهدانی به روز». ماشاءالله در عبارت فارسی شماره‌ی۱۱ خود عین عبارت را چه ترجمه و معنی پُرنغمه‌ای کرده‌اید که اطفالِ فقه هم بر آن می‌خندند. معلوم می‌شود که متعصب را حافظه و تفهیم نباشد.

۱- روح المعانی: ۱۷و۸۸/۱۸ ـ تفسیر ابن‌کثیر: ۵۰۵/۴ ـ تفسیر مظهری ۴۳۱/۶ ـ معارف القرآن: ۳۵۰/۶ الی ۳۵۲ (اردو) .

ترجمه‌ات این‌ست: «به هنگام شب اگر مردی زن خود را طلبید و بعد به دخترش عمل انجامید، زنش طلاق نمی‌گردد».

گویم: «**ضِغث علیٰ اِبّالة**». عبارت از آسمان وترجمه از ریسمان. بخ بخ بر عبارت فهمی شما. ترجمه‌ی صحیح عبارت نزد محصّلین این است:

«شخصی‌که آلت تناسلی‌اش اولاً برخاسته بود، زن خود را طلب کرد و داخل کرد ذکرش را در میان دو ران دختر او ـ نه در فرج که این‌را «تفخیذ» می‌گویند نه جماع و بر ران او مالید ـ، مادر این دختر بر این شخص انجام دهنده‌ی «تفخیذ» حرام نمی‌گردد؛ تا آن وقت که إنتشار آله ـ که قبلاً بود ـ به همان حال بماند و بیشتر نگردد»؛ زیرا نزد احناف اگر از قبل إنتشار و برخاستن آلت تناسل باشد، برای ثبوت حرمت مصاهره، إزدیاد إنتشار شرط است وآن إنتشار اول ناکافی است.

البته این مسأله از باب حرمت مصاهره است نه زنا. در صورت زنا با مادر، اجماع امت است به‌حکم قرآن که دخترش بر او حرام می‌گردد و احناف در جاهای متعدد در کتب خود اعلان می‌کنند؛ چنان‌که در خود فتاوای عالمگیریه قبل از این عبارت می‌نویسد:

«**فمن زنیٰ بإمرأة حرمت علیه أمها وإن علت وإبنتها وإن سفلت** ...».

حالا این عبارت، آن ترجمه‌ی إلزامی شما را در آن عبارت چه قدر تکذیب تکذیب می‌کند. «**قدّم الخروج قبل الولوج**». این است دعوای محققیت جنابعالیان که که ترجمه‌ی یک عبارت مختصر فقهی را هم نمی‌دانند و در عین حال دیگران را را به‌سبب تقلید طعنه می‌زنند. اگر معنی شعر «از محقّق تا مقلّد فرق‌هاست» همین است که مقلّد، عبارت‌دان (عالم و دارای فهم به معنی و مفهوم و حلّ یک عبارت) عبارت) باشد و محقّق، تغییر دهنده و تحریف کننده‌ی عبارت پس، بر این تحقیق

تحقیق از ما سلام باد؛ زیرا این، حکمِ «کالای زبون دارد» و «به‌ریش همان خاوندش به»، و... .

پری نهفته رُخ و دیو در کرشمه و ناز — فتاده عقل به حیرت که این چه بوالعجبی است

امام شافعی رحمه الله اصلاً منکر حرمت مصاهره است؛ ولو این‌که به جماع باشد. آیا او هم مورد ملامت است یا تنها هدف ملامت ابوحنیفه رحمه الله گردیده است که فهمیدن کلام او را از مخالف ایشان سلب کرده‌اند؟!.

تنها حنفیه به ثبوت حرمت مصاهره به‌سبب زنا و لمس وغیره قایل نیستند بلکه امام اوزاعی، احمد رحمهما الله و... هم بر آن اتفاق‌نظر دارند و دلایل ایشان روایات ذیل‌اند:

۱. ابن‌ابی‌شیبه به روایت ام‌هانی یا ابن‌هانی مرفوعاً روایت می‌کند:

«عن امهانی مرفوعاً: من نظر الیٰ فرج إمرأة لم تحل له أمها ولا بنتها»، (رواه ابن ابی‌شیبة) إسناده مجهول، قاله البیهقی.[1]

۲. عبدالرزاق به سند حسن بصری از عمران‌بن‌حصین رضی الله عنه روایت می‌کند:

«قال فیمن فجر بأم إمرأته حرمتا علیه جمیعاً»، ولا بأس بإسناده.[2]

۳. مسلم در صحیح خود به سند عائشه رضی الله عنها آورده است:

«أنها قالت إختصم سعد بن ابی‌وقاص وعبد بن زمعة فی غلام فقال سعدٌ هذا یا رسول‌الله إبن أخی عتبة بن ابی‌وقاص عهد الیّ أنه إبنه أنظر الی شبهه وقال عبد بن زمعة أخی یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ولد علی فراش ابی من ولیدته فنظر رسول‌الله

۱- فتح الباری: ۱۳۵/۹ (۴۲۰/۱۱)، کتاب النکاح، باب ما یحل من النساء وما یحرم).

۲- همان: (۴۲۱/۱۱) .

صلی‌الله‌علیه‌وسلم الی شبهه فرأیٰ شبهاً بیّنا بعتبة فقال هولک یا عبد، الولد للفراش وللعاهر الحجر واحتجبی منه یا سودة بنت زمعة قالت: لم یرسودة قط».[1]

در این موضوع روایات موافق ومخالف بسیار است، راجع حواشی «**إعلاءالسنن**».[2]

از نقد و تصفیه‌ی احادیث جمعاً، ثبوت حرمت مصاهره ترجیح دارد؛ به جمیع جهات آن؛ از وطی و لمس و نظر وغیره.

جواب مسألۀ «۵» الی «۷»: مسأله‌ی شماره‌ی «۵» و «۶» تحت همین قاعده‌ی «حرمت مصاهره» داخل‌اند و دلایل آن هم همین دلایل بالا هستند و مسأله‌ی هفتم نیز تحت قاعده‌ی مسأله‌ی شماره‌ی «۲» داخل است و دلایل آن هم همان دلایل مسأله‌ی دوم است.

جواب و توضیح مسألۀ ۸: این عبارت هم به این اطلاق نیست. عبارت آن‌طور که در قاضیخان بر هامش فتاوای عالمگیری موجود است، چنین است:

«کذا ای لا یفسد صومه اذا جامع بهمیة ولم ینزل او میتة ولم ینزل».[3]

ببین! چه‌قدر تفاوت هست. از عبارت منقوله‌ی شما معلوم می‌شود که مطلقاً مطلقاً به جماع بهیمه و میته فساد صوم و غسل لازم نیست و از خود عبارت

۱– صحیح مسلم: ۴۷۰/۱ و ۴۷۱، کتاب الرضاع، باب الولد للفراش... .

۲- إعلاءالسنن: ۳۰/۱۱ الی ۳۶، کتاب النکاح، باب من زنی بإمرأة حرمت علیه امها وبنتها .

۳- فتاویٰ قاضیخان بهامش الهندیة (عالمگیریه): ۲۰۸/۱، کتاب الصوم، الفصل الخامس فیما لایفسد الصوم. **ولو جامع بهیمة فأنزل فسد صومه وعلیه القضاء ولا کفارة علیه لأنه وإن وجد الجماع صورة ومعنی وهو قضاء الشهوة (بدائع) لأن المحظور هو الجماع وهو قضاء الشهوة علی سبیل الاجتماع** (تبیین‌الحقائق شرح کنزالدقائق: ۵۶/۲، الحج، فصل نظر المحرم إلی فرج امرأة بشهوة فأمنی) .

اصل کتاب معلوم می‌شود که آن جماع و إیلاج که بدون إنزال باشد، مفسد صوم و موجب غسل نیست و آن‌چه به إنزال برسد، هر دو لازم می‌شوند. شما ترجمه‌اش را هم در عبارت شماره‌ی «۵» فارسی خود به همین اطلاق کرده‌اید که این یک خیانت است.

دلیلِ این مسأله از حدیث این‌ست که: در حدیث مفطرِ صوم،[۱] لفظ «وِقاع» و «جماع» آمده است و «جماع» و «وِقاع» به‌اتفاق اهل لغت معنایش «**قضاء الشهوة بمماسة العضوِ العضوَ**» است و نیز در حدیث ذکر «جماع انسان» آمده و مطلق است و «**المطلق اذا أطلق يراد به الفرد الكامل**».[۲] پس، در إیلاج بهیمة و میتة و... نه قضاء شهوت با لذت کامل موجود است و نه جماع کامل؛ زیرا جماع کامل و با لذّت آن‌ست که هر طبیعت سالم آن‌را احساس کند، اما از این هر دو (جماع با بهیمة و میتة) طبیعت سلیمه تحاشی و تنفّر می‌کند. پس، چرا در حکم نص مطلق داخل کرده شود؟!.

۱- یعنی حدیثی که در مورد فاسد شدن روزه‌ی کسی‌که در روز رمضان با همسرش مقاربت کند و عمل جماع و وقاع انجام دهد و گویا این شخص افطار کننده‌ی روزه است. در بعضی احادیث لفظ «جماع» و در بعضی لفظ «وِقاع» آمده است. ر. ک: سنن ترمذی، صوم، باب ما جاء فی كفارة الفطر فی رمضان .

۲- هم‌معنی این مطلب آمده است. در شرح «الأشباه والنظائر» می‌گوید: «... **أن المطلق ينصرف إلى الفرد الكامل**» (غمز عيون البصائر فی شرح الأشباه والنظائر: ۶۳/۱، القاعدة الأولى لا ثواب الا بالنية و ص۲۳۴، قاعدة «الأصل فی الكلام الحقيقة») و در جایی دیگر می‌گوید: «... **أن المطلق محمول على الفرد الكامل**» (ج۲، ص۴۲۲ ، فقرة۳۳۰ «لا تحليف مع البرهان» ـ وايضاً: العناية شرح الهداية: ۱۳۱/۱۰ ، فصل فی الرمی ـ و... و... .

جواب و توضیح مسألۀ ۹: این یک قول مرجوح نزد احناف است. شما بدون تحقیق إلزام کرده‌اید بلکه در مورد «جزو قرآن بودنِ معوّذتین»، اجماع امت قائم است ومنهم الحنفية؛ **كما صرّح به المحقق الكبير، خاتمة المفسرين، مفتى بغداد، السيد محمود الآلوسى البغدادى الحنفى حيث قال:**

«أنت تعلم أنه قد وقع الإجماع على قرآنيّتهما (اى المعوّذتين) وقالوا إنّ إنكار ذلك اليومَ كفرٌ». (١)

بنده إلزاماً می‌گویم که حضرت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه هم منکر قرآن بودن معوّذتین بود؛ گرچه بعضی رجوع ایشان را ثابت کرده‌اند و بعضی نه و در صورت عدم رجوع او، چه می‌خواهی گفت! حالا یکی از تأویل و توجیهات قول قاضیخان هم همین است که چون ابن‌مسعود رضی الله عنه منکر بود پس، در صورت ثبوت این قول از او و دیگران، [شخصی که منکرِ از قرآن بودن معوّذتین باشد،] کافر گفته نمی‌شود.

جواب و توضیح مسألۀ ۱۰: جواز این مسأله هم مختلف‌فیها است. نزد ما همه احناف این قول اتفاقی نیست. شما در این‌جا هم به‌غیر تحقیق إلزام کرده‌اید. علامه شامی رحمه الله در این قول نظر فرموده و آن‌را تضعیف کرده است؛ **كما قال:**

۱- روح المعانی: ۲۷۹/۳۰. ایشان در ادامه می‌فرمایند: «ولعل ابن‌مسعود رجع عن ذلک وفى شرح المواقف أن اختلاف الصحابة فى بعض سور القرآن مروى بالآحاد المفيدة للظن ومجموع القرآن منقول بالتواتر المفيد لليقين الذى يضمحل الظن فى مقابلته فتلک الآحاد مما لا يلتفت إليه ثم إن سلّمنا اختلافهم فيما ذكر، قلنا إنهم لم يختلفوا فى نزوله على النبىّ صلّى‌الله‌عليه‌وسلم ولا فى بلوغه فى البلاغة حد الإعجاز بل فى مجرد كونه من القرآن وكذلک لا يضرّ فيما نحن بصدده انتهى».

«... أقول: وهو ظاهر موافق لما مرّ فی الإستدلال لقول الإمام لكن قد علمت أن قول الأطباء لا يحصل به العلم والظاهر أن التجربة يحصل بها غلبة الظن».[1]

و بر سبیل تسلیم: احناف مطلقاً جواز را قایل نشده‌اند بلکه آن‌را مقیّد کرده‌اند بر اینکه آن مرض را علاج دیگر نباشد و حصول شفا به آن هم به‌درجه‌ی یقین یا ظنّ غالب باشد و در این صورت مستدل احناف وغیرهم آیه‌ی «إضطرار در مخمصه» و «إکراه» است که خداوند متعال فرموده است:

﴿... **فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ**﴾ [المائدة: ٣].

و ﴿... **إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ**...﴾ [النحل: ١٠٦].

هم‌چنان‌که در نوشیدن شراب وقت تشنگیِ مُهلک و خوردن میته وقت گرسنگیِ مُهلک در شریعت اجازه هست، همین‌طور در این مسأله است **ولكنّ التعصّب يفعل العجائب.**

و كم من عائبٍ قولاً صحيحاً   و آفته من الفهم السقيم

جواب و توضیح مسأله۱۱: اگر شما این‌را تسلیم دارید که شراب بعد از این‌که سرکه کرده شود حلال می‌گردد، [پس این را هم بدانید که] پاك هم می‌شود و بدین وجه از مردن موش در شراب، شراب نجس‌تر نمی‌شود بلکه به‌حال اول نجس می‌مانَد و چون سرکه غالب شده و تبدیل ماهیت کند به سرکه، حالا حلال و پاك می‌گردد.

مسأله‌ی «١٢» (دوازدهم) هم از همین قبیل و فروع این مسأله است.

١- ردالمحتار للشامی: ١٥۴/١، باب المیاه، مطلب فی التداوی بالمحرّم.

توضیح و دلایل: نزد امام ابوحنیفه وگروهی رحمهم الله شراب بعد از سرکه کردن حلال و پاک می‌گردد و نزد امام شافعی وگروهی دیگر رحمهم الله حلال و پاک نمی‌شود.

دلیل۱: این حدیث است: **قال علیه‌السلام: «نعم الإدام الخلّ»**.

روایت شده این حدیث از حضرت جابر رضی الله عنه در تمام صحاح غیر از صحیح بخاری و به روایت عائشه رضی الله عنها نیز در صحیح مسلم و سنن ترمذی و مستدرک حاکم موجود است و نیز به روایت ام‌هانی رضی الله عنها در مستدرک و أیمن در شعب‌الایمان از بیهقی.[1]

«خلّ» در این حدیث عام است؛ خلّ اصلی باشد یا عارضی مثل شراب که خلّ کرده شده باشد.

دلیل۲: قال علیه‌السلام: «خیر خلّکم خلّ خمرکم»، رواه البیهقی فی المعرفة.

راوی این حدیث که «مغیره» است، متکلم‌فیه است، ولی از رجال اربعه است و بسیاری ایشان را توثیق کرده‌اند و نیز آثاری دیگر و هم‌چنین حدیث اول مؤیّد (تأیید کننده‌ی) این حدیث‌اند.[2]

۱- به روایت مسلم در صحیح: الأشربة، باب۳۰ (فضیلة الخل)، ش۲۰۵۱ و به روایت حضرت جابر هم با لفظ «نعم الأدم الخل، نعم الأدم الخل و الفاظ دیگر روایت کرده است ـ ترمذی در سنن: الأطعمة، باب۳۵، ش۱۸۴۱ـ۱۸۳۹ ـ ابوداؤد در سنن: الأطعمة، باب فی الخل (۳۸۲۱ـ۳۸۲۰ ـ مستدرک علی الصحیحینِ حاکم: ۵۹/۴، ذکر ام‌هانی فاختة بنت ابی‌طالب ـ شعب‌الایمانِ بیهقی: ۱۳۲/۱۲، الثامن والستون من شعب‌الإیمان وهو باب فی إکرام الضیف ـ و... و... .

۲- نصب‌الرأیة: ۳۱۰/۴.

دلیل۳: قال علیه‌السلام فی المیتة: «یحل دباغها کما یحل خل الخمر»، (دار قطنی در سنن به روایت فرج بن فضاله عن یحیی).

اگر بگویی که روایت «فَرَج بن فضاله» ضعیف است، در جواب می‌گویم: مختلف‌فیه است. امثال ابن‌معین آن‌را توثیق کرده‌اند و نیز شاهد و مؤیّدی حسن از حدیث جابر دارد و مؤیّد بالقیاس هم است؛ زیرا شراب از مردار که بدتر نیست و شریعت به اصلاح آن ـ به‌اتفاق ائمه‌ی فقها و محدّثین ـ اجازه داده است پس، همین‌طور اصلاح خمر هم گنجائش دارد.

دلیل از آثار: اجازه‌ی تخلیل خمر از حضرت علی و عمربن‌عبدالعزیز و عطاء بن ابی‌رباح و از ابی‌درداء رضی الله عنهم مروی است.

جواب از احادیث عدم جواز این‌ست که در اول ممنوع بود، بعداً اجازه داده شد و از حیث قیاس جواب این‌ست که این إستهلاک شراب است که سرکه کرده شود و إستهلاک شراب، ممنوع نیست. راجع «إعلاءالسنن».[1]

جواب و توضیح مسألۀ۱۳: [قبل از پرداختن به جواب] می‌گویم: «**التعصّب یأتی بالعجائب ویغری صاحبه الی الجعل والتحریف**».[2]

جناب مولانا صاحب [در این‌جا نیز طبق معمول‌اش] این عبارت را تحریف کرده و جعلی ساخته است. یک شاگرد ادنای مکتب نحو پی می‌برد این برای محققان غیرمقلّد به‌سبب غایت تعصّب و کمال إدعای تحقیق، دروغ

۱- إعلاءالسنن: ۳۹/۱۸ الی ۴۲، کتاب الأشربة.

۲- یعنی: تعصب، امور عجیب و غریبی به وجود می‌آورد و صاحب آن‌را شیفته و مفتون خودپردازی و تحریف می‌سازد.

گفتن هم به‌طریق نحو می‌آید [و در قوانین نحوی نیز به‌دروغ و تحریف می‌پردازند]. به‌قول حافظ شیرازی: «با دردکشان هرکه در افتاد بر افتاد».

ببینید! چه خوش ترکیبی نحوی ساخته است که: «**اولج ذکره فی الفرج ونزعها فعند ابی‌حنیفة فهی طاهرة**». این عبارت مغلق نحویِ غیرمقلّد با هیچ ترکیبی نحوی درست در نمی‌آید. این جمله چون از کلام مرغان نیست بلکه از کلام محققین غیرمقلّدین است، زیبا نیست که فعل مکلّف به هدر برود. بنا بر این، با صد عرق‌ریزی اولاً این کلام شریف را ترکیب و توجیه می‌کنم و توضیح می‌دهم تا هر مطالعه کننده از مزایای آن در ذوق آمده و سرش گیج شود.

ترکیب اول و ترجمه‌ی آن: «**أولج الرجل ذکره فی فرج إمرأته...**»: [داخل کرد مرد ذکرش را در فرج زوجه‌اش] وکشید شوهر زن را پس، نزد ابوحنیفه این زن پاک است.

[ما بدین سبب این چنین ترجمه کردیم] که ضمیر «ها» و «هی» و «طاهرة» همه مؤنث‌اند و لفظ «ذَکَر» نزد تمام نحویان مذکر است، لذا ما مجبور شده و این ترجمه را کردیم؛ چون راجع کردن این ضمائر به‌سوی «ذکر» نمی‌شود [و ممکن نیست]، اما اشکال این‌ست که «زوجة» که مرجَع است، مذکور نیست، در جواب می‌گویم: چون این کلام محقّقین است، جایز و صحیح است و نحویان اشتباه کرده‌اند.

ترکیب دوم و ترجمه‌ی آن: «کشید ذکر، زن را به‌جانب خود (چراکه مثل ذکر سگ چسپید در فرج ماده اش) پس، آن زن پاک است (و غسل نمی‌خواهد).

غیر از این دو ترکیبِ پُرمعنی، ترکیب دیگری درست در نمی‌آید و نیست.

و نیز می‌گویم: این «فا» در «فهی» که «هی» مبتدا است، از چه حیث آمده و از کدام فا است؟

این مفهوم مجمل یا متشابه را باید خود متکلّم حلّ کند. این کار از دستِ امثال ما مقلدان، ساخته نیست.

این مسأله در دو جا از درّمختار بر هامشِ فتاوای شامی ذکر شده است:

۱) **قال فی الدرّالمختار: «وفی المجتبٰی أولج فنزع فأنزل لم یطهر الا بغسله لتلوّثه بالنجس فیکون مفرعاً علی قولهما بنجاستها اما عنده فهی طاهرة».**

۲) **«رطوبة الفرج طاهرة خلافاً لهما».**

و قال الشامی تحت هذا القول : «وعندهما یتنجس وهو الاحتیاط. قلت و هذا اذا لم یکن معه دم و لم یخالط رطوبة الفرج مذی او منی من الرجل او المرأئة».[1]

حالا متوجه شوید که مدّعیان محققین در این عبارت چه‌قدر تصرّف کرده‌اند. در عبارت اول برای لفظ «أولج» مفعول محذوف یعنی «ذَکَره» را از جانب خود مرکب کرد و ذِکْر «فرج» هم بعد از «ذَکَر» چون طبعاً و ذوقاً مطلوب بود، آن‌را هم ختم کرد و چون تمامی ذوق در لفظ «نَزَعَها» است، آن‌را هم تتمه‌اش کرد و در آخر جمله «عنده» را به اسم ظاهر بدل کرد و« فا» را که تاج شاهی بود، بر سر «عند» نهاد و «فا»ی دیگر را که بر «فهی» بود، بنا بر سلبِ «امّا» از «عند» یتیم کرده به‌جای خود بی پدر و مادر گذاشت. سبحان الله! چه نغمه‌ای نو وآهنگی زاهدانی و غیرمقلّدی در این طنبور اضافه کردی!؟.

و اما توضیح تحقیقی مسأله مختصرا:

رطوبت فرج بر دو قسم است:

۱) رطوبت فرج خارج، ۲) رطوبت فرج داخل.

۱- ردالمحتار شامی: ۲۲۸/۱ و۲۲۸، باب الأنجاس .

رطوبت فرج خارج به‌إتفاق، پاک است و رطوبت فرج داخل مختلف‌فیه است بین امام و صاحبین رحمهم الله. نزد امام رحمه الله در صورتی‌که نجاستی دیگر نداشته باشد، فقط آن رطوبت پاک است و نزد صاحبین رحمهما الله پلید است و این قول، أحوط است.

حالا اگر شوهر آلت تناسلی‌اش راکه تا حشفه غائب نشده بود، داخل نمود و بعد، بیرون کرد، پلید نیست؛ گرچه وضو بر او لازم است، ولی غسل لازم نیست و اگر حشفه غائب شد، غسل هم لازم است؛ اگرچه إنزال نشود و اگر نجاستی دیگر نرسید؛ غیر از رطوبت فرج و به بیرون و بر لباسش رسید، پلید نمی‌گردد؛ زیرا این رطوبت بنفسه پاک است نزد امام صاحب رحمه الله ، اما إحتیاط در قول صاحبین رحمهما الله است و اگر نجاستی دیگر غیر از رطوبت فرج برسد، آن وقت به‌إتفاق پلید است.

جواب و توضیح مسألۀ ١٤: دلیل این مسأله، حدیث سؤر گربه و حدیث طواف است که در صحاح معروف و موجود است و **أنه لا یخفٰی الا علٰی أحول.**

جواب و توضیح مسألۀ ١٥: مسأله‌ی رؤیت الله تعالی فی المنام مختلف‌فیه است. جمهور به جواز آن رفته‌اند؛ از ائمه‌ی اربعه وغیرهم. امام ابومنصور ماتریدی از احناف و قلیلی دیگر به عدم جواز رفته‌اند؛ **کما هو المذکور فی شرح العقائد و النبراس و الخیالی و شرح المقاصد و کثیر من التفاسیر و الفقه.**

در این مسأله چه عیب و اشکالی هست! این گونه مسائل اختلافی در هر مذهبی وجود دارد. [مگر نمی‌بینی که] نظریات شوکانی و صدیق حسن‌خان و محمدحسین بتالوی (حضرات غیرمقلدین) در بسی مسائل مختلف است!.

جواب و توضیح مسألۀ ١٦: این مسأله هم با این نوعیت کامل نیست بلکه در آن آن تفصیل هست. ائمه‌ی ثلاثه و صاحبین رحمهم الله از احناف گفته‌اند که بر زن مستأجره حدّ لازم است. امام ابوحنیفه رحمه الله با تعداد قلیلی به عدم لزوم حدّ قائل

شده‌اند؛ البته ایشان هم مقیّد کرده اند به این‌طور که زن را به الفاظ صریح زنا اجاره نکرده باشد وگر نه این اجاره باطل و غیرصحیح است؛ مثلاً گفته باشد: «**أستأجرک للزنا**» یا «**أعطیک کذا الأزنی بک**» بلکه این طور بگوید: «**أعطیکِ کذا لتعطینی نفسکِ**» یا: «**أمهرک کذا لتمکّننی من نفسکِ**» یا: «**أستأجرک لأطأکِ بکذا**» و نحوها [که در این صورت حدّ لازم نمی‌شود] نه این‌که تصریح به لفظ زنا کند؛ زیرا آن وقت معاذالله معارض قرآن مقدس می‌گردد که الله تعالی فرموده است: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖ ...﴾ [نور: ٢].

علامه ابن‌هُمام رحمه‌الله در فتح‌القدیر همین طور تحقیق کرده است و نیز در این عبارت لفظ «زنا» که در دو جا واقع شده است، از إزدیادات متأخرین است ولی باز هم فتوی بر قول صاحبین مبنی بر وجوب حدّ است.[1]

دلائل امام ابوحنیفه رحمه‌الله در مورد این مسأله:

١. ابی‌سلمة بن ابی‌سفیان می‌گوید: زنی نزد فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه آمد وگفت: ای امیرالمؤمنین! من دارای چند گوسفند بودم و آن‌ها را می‌چراندم، مردی به‌من سه کف خرما داد و با من عمل بد انجام داد. حضرت فاروق رضی‌الله‌عنه فرمود: چه می‌گویی؟ آن زن دوباره آن لفظ را تکرار کرد. حضرت عمر رضی‌الله‌عنه اشاره نمود و لفظ «مهر، مهر، مهر» گفت و آن زن را ویل کرد [(او را به حال خودش گذاشت و به‌سوی او توجه نکرد) و حدّ را بر وی إجرا نفرمود].

و به همین معنی از حضرت واثله بن اسقع رضی‌الله‌عنه نیز مروی است. **ذکره ابن‌حزم فی المحلّی ولم یعلّه بشیٔ والسندان رجالهما ثقات...، کذا فی التقریب (١٨٠)**».

١– ردالمحتار شامی: ١٧٢/٣.

وقال ابن‌المنذر: أجمع كل من تحفظ عنه من اهل العلم أن الحدود تندرئ بالشبهة، كذا فی المغنی ١٠/ ١٥٥».[1]

برای ما اقتدای عمل حضرت عمر فاروق رضی‌الله‌عنه کافی است و در این‌جا شبهه‌ی ملك هم موجود است و هم‌چنین در حدیث شریف آمده است که: «**إدرؤا الحدود بالشبهات**».[2]

ببین! شما چه‌قدر جسارت کرده‌اید و این‌را یعنی جواز زنا را شریعت احناف گفته‌اید!.

جواب و توضیح مسألۀ١٧: این مسأله هم به این اطلاق نقلش صحیح نیست بلکه مسأله این است که: اگر کسی سگ‌بچه‌ای که دهانش بسته بود و از دهانش آب دهان نمی‌آمد، در آستین خود گرفته و نماز خواند، روا است؛ چراکه ظاهر هر حیوان پاك است و ناپاك نمی‌گردد مگر به موت و نجاست باطن آن، در معدن آن است و هم‌چنین نماز خواندن بر جانمازِ درست شده از پوست آن بعد از دباغت، جایز است؛ زیرا نزد ما سگ نجس‌العین نیست.

دلیل اول بر این مسأله: حدیث ابنة زینب [یعنی امامة بنت زینب رضی‌الله‌عنها] است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را در نماز [درحالت قیام] بر می‌داشت [و چون به سجده می‌رفت، او را به زمین می‌گذاشت].

١- إعلاء السنن: ٦٢٨/١١، کتاب الحدود.

٢- تخریج این حدیث پیش‌تر در جلد نهم همین فتاوی، ص٩٥ گذشت و هم‌چنین تحقیق بیشتر و مستند بودن آن در «إعلاءالسنن» (٥٢٥/١١-٥٢١، کتاب الحدود، باب ما ورد فی درء الحدود بالشبهات) موجود است. من شاء فلیراجع.

[استدلال بدین صورت است که] طفل مثل حیوان است که در نجاست احتیاط نمی‌کند.[۱]

دلیل دوم: حدیث «**أيما إهاب دُبغ فقد طهر**» (**الا جلد الخنزير و الآدمی**).[۲]

ببین! در این حدیث فقط دو چیز استثناء کرده شد و بس و سگ وغیره از این حکم خارج نشدند بلکه داخل این فتویٰ و حکم هستند و این حدیث، کلّی است.

جواب و توضیح مسألۀ۱۸: ظاهر است که سگ آبی و خوک آبی خون ندارند و هرچه خون سائل ندارد، ناپاک نیست و آب را پلید نمی‌کند.

دلیلش این حدیث است: (**قال رسول الله ﷺ في البحر**) «... **هو الطهور ماءه والحلّ ميتته**» که در صحاح تصریحاً آمده است.[۳]

جواب و توضیح مسألۀ۱۹: سبحان الله! مگر معلوم نیستید که خون شهید پاک است و شستن نمی‌خواهد. رسول اکرم ﷺ تمام شهداء بدر و احد را با خون و لباس خون بدون شستن و غسل دفن کرد. خون پاک چون در آب بیفتد، آب را پلید نمی‌کند.

۱- این حدیث در اکثر متون حدیثی آمده است. نگا: صحیح بخاری، الصلاة، باب ۳۰۶ و الأدب، باب ۱۸، (ش۳) ـ صحیح مسلم، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب۹ (ش ۴۰-۴۳ (۵۴۳)) ـ سنن ابی‌داؤود، کتاب الصلاة، باب ۱۷۰، (ش ۴۰۱) ـ سنن نسائی، الصلاة، باب ۱۴۰ و ۴۶۶ (ش ۱و ۲) .

۲- رواه الترمذی، السنن، ابواب اللباس، باب ۷، ش۱۷۲۸ وابوداؤود وابن‌ماجة و احمد بلفظ «أيما إهاب دُبغ فقد طهر» و... وراجع إعلاء السنن: ۱۸۹/۱، الطهارة، باب طهارة كل إهاب دبغ الا ما أستثنى .

۳- ر. ک: سنن الترمذی، ابواب الطهارة، باب۵۲ (ما جاء فی ماء البحر أنه طهور، ش.ح ۶۹ ـ سنن ابی‌داؤود، کتاب الطهارة، باب۸۳، (ش ۴۰۱) ـ سنن نسائی، الطهارة، باب ماء البحر و رواه احمد فی المسند و... و... .

جواب و توضیح مسألۀ ۲۰: این مسأله هم به این اطلاق صحیح نیست بلکه نزد صاحبین حدّ زده شود و بعضی‌ها به همین قول (قول صاحبین) فتوٰی داده‌اند و قول امام مُختار است.[۱]

دلیل امام حدیث بالا است که در جواب شانزدهم گذشت یعنی: «**إدرؤالحدود ما استطعتم**» ، **الحدیث** یا حدیث «**ادروأ الحدود بالشبهات**» و این‌جا شبهه‌ی عقد نکاح نیز موجود است. البته باز هم (و با وجود این)، نزد امام این شخص عذاب شدید داده شود و بعضی شبه‌ی محل قرار داده‌اند.

جواب و توضیح مسألۀ ۲۱: این هم تفصیل دارد؛ بدین توضیح که اگر دو گواه ثابت شد یا خودش اقرار کرد، اگر دهنش بو دارد، یک مرتبه حدّ زده شود و اگر بو ندارد و راه هم دور نیست، حدّ زده نشود. دلیل در این مسأله هم حدیث «**ادرؤا الحدود ما استطعتم**» است؛ زیرا وقتی که بو باقی نماند، محل شبهه باقی می‌ماند [که حدّ به ذریعه‌ی آن، دفع و ساقط می‌شود].

واقعا! شعری که در آخر از رومی نقل کرده‌اید، با چنین محققان سطحی که بی‌جا دنبال مسلمانان چسبیده‌اند، بَر می‌خورد و صدق پیدا می‌کند. **طابَقَ النعل بالنعل**. [از طرفی]، دعوای محققیت [اما در عین حال] مقلّد محض بودنِ دیگران!.

این بود مأخذ و دلائل این دسته از مسائلِ مقلّدان. **فقد أجابوا واستطاعوا أن يجيبوا بخلاف ما فهمتم وظننتم؛ لأن الضفدع فی الجدول لعدم علمه، يتصوّر أنه ليس بحر أعظم من بحره. هدانا الله وإياكم الى سواء السبيل.**

۱- کذا فی الدرّ علی حاشیة الشامیة: ۱۶۸/۳ .

اندکی با تو گفتم غم دل ترسیدم   که دل آزرده شود ورنه سخن بسیار است

والله اعلم وعلمه اتم واحکم ـ محمّد عُمر غُفرله

۲۹ شوال ـ ۱۴۰۴ هـ. ق.

توجیه خطاب به أموات و کاربرد ضمیر خطاب در تسلیم حضرات شیخین رضی‌الله‌عنهما و جواب اعتراض بر رسالهٔ «زادالحقیر» در این مورد

الإستفتاء [۳۸]: شخصی اعتراض دارد بر عبارت رساله‌ی «زادالحقیر» درباره‌ی تسلیم شیخین رضی‌الله‌عنهما که در آن «ک» ضمیر مخاطب موجود است و خطاب به اموات بی‌جا است؛ چراکه نمی‌توانند بشنوند. اشخاصی‌که توانایی شنیدن ندارند، چگونه خطاب به «ک» ضمیر مخاطب کرده می‌شوند؟.

دیگر این‌که در تسلیم صدیق اکبر رضی‌الله‌عنه این عبارت موجود است که: «سلِ الله سبحانه لنا دوام حبّک». این عبارت یک مستدل عظیم است برای فریق مخالف که استدلال می‌کنند و می‌گویند که شما دیوبندیان می‌گویید که از مرده استدعاء و توسل جائز نیست، چرا صاحب کتاب نوشته است: «سل الله»؟! بعضی از زائرین قبور هم می‌گویند ما به این اعتقاد نداریم که صاحب قبر حوائج ما را برآورده می‌کند بلکه ما آن‌جا می‌رویم و به صاحب قبر می‌گوییم که تو از خدا دعا و سوال کن تا فلان حاجت مرا برآورده کند پس، چرا شما دیوبندیان آن‌ها را منع می‌کنید و این عمل را ناجائز قرار می‌دهید؟!.. این عمل مشابه قول مشرکین است که گفته‌اند: ﴿... مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ ...﴾[الزمر: ۳]

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب این سؤال مبنی بر یک تمهید تحقیقی و یک جواب الزامی و دفع یک مغالطه است.

تمهید تحقیقی این‌ست که مسأله‌ی شنیدن و نشنیدن اموات یک مسأله‌ی مختلف‌فیه است از قرن اول تا به این زمان. کسی نمی‌تواند بر آن فیصله‌ی قطعی کند. هرکس از راجح و مرجوح خود صحبت می‌کند. مسئله‌ی «توسّل» و «خطاب» هم از فروع آن‌ست. پس، کسانی‌که شنیدن اموات را ترجیح داده‌اند، نزدشان «توسل» به‌طریق شرعی و خطاب هر دو جائزاند و محققین دیوبند به همین قول رفته‌اند و نزد احقر هم همین قول راجح است؛ به دلیل حدیث تلقین و سلام بر اهل قبور و غیره. کذا فی فتاوٰی رشیدیه و فتاوٰی امدادیه و عقائد علماء دیوبند که در آن امضاءهای تمام علماء دیوبند و حرمین و شام و دیگر مقامات به اتفاق در این مسأله موجود است.[۱]

جواب الزامی این‌که: آیا این قائل به حیات نبوی صلی‌الله‌علیه‌وسلم در قبر قائل است یا نه؟ اگر قائل نیست پس، چگونه روزانه در تشهد نماز کلمات خطابیه‌ی «السلام علیک» را می‌خواند؟! و در قبرستان، مردگان را به چه صیغه سلام می‌دهد؟!؛ زیرا در تمام احادیث قولی و فعلی سلام مردگان به صیغه‌ی خطاب وارد است؛ هم‌چنان‌که در حدیث بریده رضی‌الله‌عنه در صحیح مسلم لفظ «السلام علیکم» آمده است و در روایت ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما در سنن ترمذی نیز و در در روایت عایشه رضی‌الله‌عنها در صحیح مسلم و به روایت قولی او نیز در صحیح مسلم مسلم [که این همه روایات در] مشکٰوةالمصابیح[۲] [ذکر شده‌اند] و در تمام آثار صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین هست که ایشان همه عمر رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به همین

۱- فتاوای رشیدیه، ص۹۴ـ امدادالفتاوی: ۳۳۷/۶،مبوّب ـ عقائد علماء دیوبند، ص ۹ الی ۱۹ .

۲-مشکٰوةالمصابیح: ۱۵۴/۱، ط اصح المطابع .

کلمه‌ی خطاب سلام داده‌اند. این قائل این‌ها را به چه وجه موجهی توجیه می‌کند یا به چه استدلال قولی إتکاء کرده و آن‌ها را رد می‌کند؟!.

جواب دفعی این‌که: این لفظ در «زادالحقیر» مخطوط که در ص۴۴ مطبوع واقع است این گونه است که: «نسئل الله سبحانه دوام حبّک» و آن‌چه در مطبوع واقع شده است، نسخ کاتب [و اشتباه تایپی] است، شما متوجه نشده‌اید.

و بر سبیل تنزّل [جواب این‌که] به قول محقَّق اشکال هم ندارد؛ زیرا مسلک ما جواز توسل شرعی و ثبوت حیات انبیاء و ثبوت سماع موتٰی و لاسیّماً صدیقین و شهداء است؛ گرچه إستمداد و إستعانت از آن‌ها نزد ما هم حرام است و همین‌طور توسل غیرشرعی.

حضرت شیخ الحدیث مولانا محمدهاشم سندی تتوی رحمه الله در «حیات‌القلوب»[1] در مورد سلام شیخین رضی الله عنهما می‌نویسد:

«ونحن نتوسّل بکما الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم لیشفع لنا الی ربنا».

در کتاب «ارشادالساری» لمناسک الملا علی القاری،[2] می‌نویسد:

«ونحن نتوسل بکما» و مذهب مختار نزد ما هم همین است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۳ ذیقعده - ۱۴۰۴هـ.ق.

جماع در شب جمعه

الإستفتاء [۳۹]: آیا در شب جمعه جماع زن فضیلتی دارد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری از دیگر شب‌ها افضل است.[1]

۱- حیات‌القلوب، ص۳۱۰.

۲- ارشاد الساری، ص۳۱۰.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ محرم‌الحرام - ۱۴۰۵هـ.ق.

بردگی از چه زمانی شروع شده؟ و ذکر آن در قرآن کریم

الإستفتاء [۴۰]: اصل نوکری یا غلامی وکنیزی از کجا شروع می‌شود و در قرآن هم ذکری از آن شده است یا نه؟ اگر شده در چه سوره‌ای و از زمان کدام پیامبر شروع شده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بعضی می‌گویند از زمان حضرت نوح علیه‌السلام شروع شده است. در قرآن کریم نیز ذکر غلامی در پانزده جا آمده است. چهار جا در سوره‌ی نساء، آیات ۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶، یک‌جا در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۱، یک‌جا در سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۶، سه جا در سوره‌ی نور، آیات ۳۱ و ۳۳ و ۵۸، یک جا در سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۸، چهار جا در سوره‌ی احزاب، آیات ۵۰ و ۵۲ و ۵۵ و یک‌جا در سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۳۰.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ ذیقعده - ۱۴۰۸هـ.ق.

توضیح و تعریف «جواهر» و «أعراض» و أمثلهٔ آن

الإستفتاء [۴۱]: جواهر و اعراض را که در فنّ عقائد آمده است، برای اینجانب تشریح داده و برای هر یک از جواهر و اعراض مثالی بزنید، چون در ذهن من کمی خلل وارد است. (المستفتی جلال‌الدین خراسانی).

۱- مرقاةالمفاتیح شرح مشکوة: ۲۵۵/۲.

الجواب باسم ملهم الصواب: «الجواهر هو الماهیة التی اذا وجدت فی الاعیان کانت لا فی موضوع». یعنی جوهر همان ماهیت است که چون دیده شود، موصوف گردد به وجود خارجی و آن بدون موضوع می‌شود و موضوع، محلی را گویند که مستغنی عن‌الحال باشد و بین آن و بین محل، نسبت عموم و خصوص هست؛ یعنی جوهر به ذات خود قائم است و محتاج به موضوع و محلی نیست؛ مثل حیوان و انسان و حجر و صندوق و قلم و لباس و چوب و تخته و کفش و عصا وغیرها.

جوهر بر پنج قسم است: هیولا، صورت، جسم، نفس و عقل.

وجه حصرِ [آن به این پنج قسم] این‌ست‌که اگر جوهر محلّ است برای جوهری دیگر، مثل شیر و روغن‌وگل وگلاب، آن‌را «هَیُولا» گویند و اگر جوهر حال است در جوهری دیگر، آن‌را «صورت» گویند و اگر نه حال است و نه محل پس، اگر مرکّب است از هر دو، آن‌را «جسم» گویند؛ مثل انسان وغیره و اگر این‌طور مرکّب نیست پس، اگر متعلق است به تعلق تدبیر و تصرّف در اجسام که در اجسام تصرّف و تدبیر می‌کند، آن‌را «نفس» گویند مثل نفس و روح انسانی که به بدن انسان متعلق است و در آن تا دم موت تصرّف و تدبیر می‌کند و اگر به‌طریق تصرّف و تدبیر متعلق نیست، آن‌را «عقل» گویند؛ مثل عقل انسان که در دماغ انسان هست، ولی کاری به تصرّف و تدبیر بدن ندارد.

«**و اما العرض فهو الموجود فی موضوع**» . یعنی «عرض» آن‌ست که به وجود و ظهور خود محتاج محلّی باشد؛ مثل رنگ‌ها که محتاج اند به محل اجسام مثل رنگ سرخ که در لباس و... است و بدون آن دیده نمی‌شود.

خلاصه این‌که «جواهر» احتیاج به محل ندارند بلکه به ذات خود قائم‌اند به خلاف «اعراض» که نیاز به یک جسم و محل لازم دارند.

اعراض بر نُه قسم‌اند: کم، کیف، أین، متی، اضافت، مِلک، وضع، فعل و إنفعال. أمثله‌ی آن‌ها در این شعر جمع شده است:

مردی دراز نیکو دیدم به شهر امروز | با خواسته نشسته از کرد خویش پیروز

کم کیف أین متی | اضافت وضع فعل مِلک إنفعال

و اما تعریف هریکی:

«کم» آن‌ست که مساوات و لامساوات را به ذات خود قبول می‌کند و آن بر دو قسم است: ۱) منفصل؛ مثل عدد یک، دو، سه، چهار وغیرها، ۲) متصل و آن نیز بر دو قسم است: ۱) ثابت به‌ذات خود؛ مثل مقدار؛ چون خط و سطح و ثخن، ۲) متصلِ غیرثابت به‌ذات خود؛ مثل زمان و ساعات.

«کیف» آن هیئت است در شئ که به‌ذات خود قسمت قبول نمی‌کند و منقسم می‌گردد به‌کیفیات محسوسه‌ی راسخه؛ مثل شیرینی عسل و نمکی آب دریا و غیر راسخه؛ مثل سرخی رنگ وقت شرمندگی و زردی آن وقت خوف و به‌کیفیات نفسانیه؛ مثل کتابت و به‌کیفیات استعدادیه؛ مثل صلابت و مثل إنفعال؛ چون نرمی و به‌کیفیات مختصه به‌کمیات مثل؛ مثلثیت و مربعیت و زوجیت و فردیت.

«أین» حالتی است که حاصل می‌گردد برای شيء به‌سبب حصول آن در مکان؛ مثل این‌که «زید در خانه است».

«متٰی» حالتی است که حاصل گردد برای چیز به‌سبب حصولش در زمان؛ مثل این‌که «زید را امروز دیدم».

«إضافت» حالتی است نسبی که متکرّر می‌گردد؛ مثل أبوَّت و بنوَّت.

«مِلک» حالتی است که حاصل گردد برای چیز به‌سبب نسبت آن‌چه احاطه کند آن را و به إنتقال او منتقل گردد؛ مثل عمامه بستن و قمیص و شلوار پوشیدن.

»وضع» هیئتی است که حاصل می‌گردد برای چیز به‌سبب نسبت بعض اجزاء آن به بعض و به‌سبب نسبت آن به امور خارجی؛ مثل نشستن و برخاستن.

«فعل» حالتی است که حاصل می‌گردد شئ را به‌سبب تأثیر آن در دیگری؛ مثل برنده‌ی شاخ تا وقتی‌که آن‌را می‌برد.

«إنفعال» هیئتی است که حاصل می‌گردد چیز را به‌سبب تأثر آن از غیر آن؛ مثل آب گرم تا مدتی‌که گرم کرده شود یا مثل یخ تا مدتی‌که یخ کرده شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۲ ذیقعده ـ ۱۴۰۸ هـ. ق.

مؤمن و ناجی بودن والدَین رسول اکرم ﷺ

الإستفتاء [۴۲]: اگر از ما بپرسند که مادر و پدر پیامبرﷺ مسلمان بوده‌اند یاخیر، چه جواب بدهیم؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب بدهید که ایشان هیچ‌گاه در عمر مرتکب شرک نبوده‌اند و به دین حضرت ابراهیمعلیه‌السلام بوده‌اند و قبل از بعثت رسول اللهﷺ فوت کرده‌اند و آن وقت دین حضرت ابراهیمعلیه‌السلام حق بوده

لذا ایشان بر دین حق مرده و مسلمان شماراند و جنتی هستند. همین است قول محققین؛ **کما حققه العلامة السیوطی وغیره وصاحب روح‌المعانی وغیره.**[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۹ محرم‌الحرام- ۱۴۰۹ هـ. ق.

فائده و حکمت در تقدیم منفی بر مثبت در کلمهٔ طیبه / تعریف مضمون جمله

الإستفتاء [۴۳]: بنده در دو مسأله‌ی نحوی سر گردانم. این دو مسأله‌ی ذیل:

۱) آیا فایده‌ای در مقدم شدن منفی بر مثبت موجود است یاخیر در مثل: «**لا اله الا الله**» که «**لا اله**» منفی است و «**الا الله**» مثبت؟ چرا منفی از مثبت مقدم است؟ بنا بر چه فایده‌ای؟.

۲) تعریف مضمون جمله چیست و چرا این‌را مضمون جمله نام کردند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این هر دو سؤال شما نحوی نیستند. سؤال اول از تصوّف و بلاغت است و دوم از لغت.

در این تقدیم فائده‌ها هست: ۱) از فوائد بلاغت و نحو این‌ست که مستثنٰی‌منه از مستثنٰی مقدم می‌گردد؛ زیرا مستثنٰی‌منه به‌منزله‌ی اصل و مستثنٰی به‌منزله‌ی فرع آن است و اصل از فرع مقدم می‌گردد.

۲) در این تقدیم و تأخیر فائده‌ی حصر موجود است؛ بدین صورت که الوهیت را فقط و فقط برای ذات باری عزّ اسمه حصر می‌کند.

۱- روح المعانی: ۳۷۱/۱، تحت آیة . سید آلوسی رحمه‌الله می‌فرماید: «أنهما ماتا موحدین فی زمن الکفر... وأقول: أنهما افضل من علی القاری وأضرابه» (چون ملا علی قاری رحمه‌الله قائل به غیرناجی بودن والدین آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده است). و در تفسیر مظهری (۱۲۶/۱) می‌گوید: «فتلک الآیة لا تدل علی کفرهما فإن المؤمن قدیکون من الجحیم لإکتساب المعاصی حتی تدرکه المغفرة» .

۳) منفی، عدمی و مثبت، وجودی است و چون عدم در آله‌ی باطله مقدم بوده است و وجود بعد از آن‌چه بر عدمیت آن‌ها دلالت می‌کند، آن‌را مقدم کرد و ذات الٰه بر حق، همه وجود است و عدم دربارگاه او گنجایش ندارد، ذکر آن‌را مؤخر کرد تا بر ایجاد موجودات دلالت کند.

۴) در این ترتیب اشاره به این است که انسان باید اولاً قلب خود را از تمام کثافات کفر و شرک وغیره نفی و صاف کند و سپس توحید را در قلب خود جای دهد؛ زیرا تا وقتی‌که خانه از خَس و خاشاک صاف نگردد، زیبا و شایسته‌ی آمدن توحید مقدس در آن نیست.

۵) این‌که تخلّی (پاک و خالی نمودن وجود از رذائل) مقدّم بر تحلّی (آراستن وجود با فضائل و نیکوئی‌ها) است؛ به‌قول بزرگی:

تا به جاروب «لا» نروبی راه   نرسی در مقام «الا الله»

۶) تا نفی آله‌ی باطله نگردد، تحصیل توحید محال است.

۷) تقدیم نفی بنابر اشاره و ارشاد عبید است که تا از آله‌ی آفاقی و انفسی نرهید و همه را نفی نکنید، به دربار محبت و اعتراف محبت من شایستگی ندارید؛ به قول بزرگی: «تا در «خودی»، به »خدایت» راه نیست» و به قول ناصر:

یکقدم از خودی خویش برون نه ناصر   تا به دیگر قدم اندر حرم دوست رسی

غیر از این فوائد، فائده‌های زیادی هست که عقل شما متحمّل آن نیست. به همین چند فائده کفایت کنید.

جواب سؤال۲: معنی لغوی «مضمون»، «در میان گرفته شده» و مأخوذ است از «ضمن» و مراد از «مضمون جمله»، همان معنی و مفهوم اجمالی جمله است که

آن جمله موجود و دائر است. مثلاً ما می‌گوییم: «لا اله الا الله»، مضمون این جمله، نفی آله‌ی باطل و إثبات توحید خالص است برای ذات باری عزّ اسمه و یا می‌گوییم «ضَرَبَ زیدٌ عَمرواً»، مضمون این جمله، إثبات صدور ضَرْب است از زید؛ بنابر بودن او فاعلِ «ضَرَبَ» و إثبات وقوع ضَرْب است بر عَمرو؛ بنابر مفعولیت او.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ ربیع‌الآخر – ۱۴۰۹ هـ.ق.

مثل سؤال بالا / آیا قاعده‌ای هست که منفی از مثبت مقدم باشد یا خیر؟

الإستفتاء [۴۴]: آیا قاعده‌ای هست که منفی از مثبت مقدم باشد یا خیر؟ چنان‌که درکلمه‌ی طیبه (لا اله الا الله ...) «لا اله» منفی و «الا الله» مثبت است. چرا منفی از مثبت مقدم شد؟... حال آن‌که مثبت در قاعده‌ی نحوی عُمده می‌باشد و عُمده همیشه از غیرعُمده مقدم می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این قول شما که مثبت در قاعده‌ی نحوی عُمده است، غیرصحیح است و این‌که «عُمده، همیشه از غیر عُمده مقدم است» هم غلط است؛ زیرا در قاعده‌ی نحوی مرفوعات همه عُمده‌اند و منفی هم در مرفوعات موجود است مثل خبرِ «لا»ی نفی جنس و اسم «ما» و «لا»ی مشبهتان بلیس و نیز عُمده همیشه از غیرعُمده مقدم نمی‌گردد مثل خبرِ «لا»ی نفی جنس که عُمده است و اسمش که منصوب است، فَضله است؛ زیرا منصوبات نزد نحویان همه فضله‌اند ولی باز هم این‌جا فضله از عُمده مقدم است و در قرآن کریم این چنین نظائر بسیار موجود است که فضله هم بنابر وجهی از عُمده مقدم شده است.

در کلمه‌ی مبارکه اولاً بدانید که تراکیب زیادی وجود دارد و اجمال این‌ست این‌ست که مابعدِ کلمه‌ی توحید از دوحال خالی نیست: یا منصوب است بنا بر

إستثناء یا مرفوع است. در صورت مرفوعیت، از هفت حال خالی نیست: یا بنابر بدلیت از محل اسم «لا» رفع است یا بنابر بدلیت از محل کلمه‌ی «لا» با اسم آن یا بنابر بدلیت از ضمیر مستتر در خبر محذوف یا بنابر این‌که صفت است برای اسم «لا» باعتبار المحل و «الاّ» در این صورت به‌معنیِ «غیر» هست و خبر آن محذوف است ای: «**لا اله غیر الله فی الوجود**». یا مرفوع است بنا بر این‌که معمول الٰه به‌معنی «مألوه» است. پس، مابعدِ «الاّ» قائم مقام فاعل و ساد مسدّ خبر است. یا بنا بر این‌که آن خبر است و «لا» با اسم خود در محل رفع است بنا بر ابتداء و یا رفع است بنا بر این‌که مبتدای مؤخر است و اسم «لا» خبر مقدم است. پس، در پنج صورت اول، خبرِ محذوف یا عام است؛ مثل «وجود» و «امکان» یا خاص است؛ مثل «**لنا** » و «**للخلق**» و «**مستحق العبادة**». پس، این همه با ضرب «۵» در «۴»، ۲۰ (بیست) صورت شدند و با سه دیگر ۲۳ (بیست‌وسه) شدند.

و نیز بعض علماء اختلاف‌نظر دارند که منفی، یا معبود بحق است یا معبود به باطل یا اعم از هر دو. پس از ضرب «۳» در «۲۳»، جمله وجوه آن «۶۹» وجه گردید.

و هم‌چنین چون مابعدِ «الاّ» نزد امام شافعی رحمه الله مثبت است؛ زیرا إستثناء از نفی، نزد او إثبات و از إثبات، نفی است و نزد امام ما، مابعدِ «الاّ» در حکم مسکوت‌عنه است. پس، کل وجوه از ضرب این دو قسم در «۶۹»، «۱۳۸» وجه شدند.

حالا بفهمید که وجهِ مختار در کلمه‌ی توحید، بدلیت است. پس، چون مثبت این‌جا بدل است از مضمون منفی و تقدیم بدل ـ که تابع است ـ از مبدل‌منه ـ که متبوع است ـ، به اتفاق نحویان روا نیست.

قال الرضی: «لأن البدل لا يتقدم على المبدل‌منه لأنه من التوابع».[۱]

پس، بدین وجه منفی از مثبت مقدم شد. این یک وجه تقویم منفی بر مثبت است در این‌جا.

وجه دوم این‌که چون صفت است از اسم «لا» و صفت هم تابع است و از متبوع خود که موصوف است، مقدّم نمی‌گردد.

وجه سوم: چون معمول اِلٰه است، معمول از عامل خود مقدم نمی‌شود؛ إلاّ بعارض.

وجه چهارم: چون خبر است و اصل در آن، تأخیر است پس، بدین وجه باید آن در این تمام صورت‌ها [مؤخر باشد]. مثبت و منفی هر دو عُمده هستند؛ زیرا مرفوع اند و تمام مرفوعات نزد تمام نحویان عُمده هستند.

البته اگر کسی اشکال وارد کند که اگر بدل‌البعض است پس، در بدل بعض بودن ضمیری لازم است که به‌سوی مبدل‌منه راجع گردد و این‌جا نیست.

گفته می‌شود که نیازی به ضمیر نیست؛ **لقرینة الإستثناء المتصل** به‌سبب افاده‌ی آن که مستثنٰی بعضِ مستثنیٰ‌منه است

اگر دومرتبه اشکال کرده شود که چگونه بدل می‌تواند باشد که اول مخالف است با دوم در نفی و إثبات؟

جواب داده می‌شود که با وجود حرف مقتضی برای آن، در این امر مانع و اشکالی نیست؛ هم‌چنان‌که در صفت جائز است. مانند «**مررتُ برجلٍ لا ظريفٍ ولا**

۱- شرح رضی بر کافیه: ۲۲۷/۲ .

ولا کریمٍ» که در این صورت حرف نفی با اسمی که بعد از آن‌ست، صفت برای «رجل» کرده شده است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ ربیع‌الآخر – ۱۴۰۹ هـ.ق.

عدم ثبوت حق سرداری در شریعت

الإستفتاء [۴۵]: آیا حق سرداری از نظر شرع مقدس حق ثابتی است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حق سرداری در شریعت ثابت نیست بلکه این امر امور جاهلیت اولٰی بود که شریعت مقدسه آن‌را ردّ فرمود؛ چنان‌که در احادیث مذکور است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۴ رجب – ۱۴۰۹ هـ.ق.

درخت خرما از چه چیز پیدا شده است؟

الإستفتاء [۴۶]: بعضی می‌گویند که درخت خرما از حضرت آدم؈ درست شده، آیا این قول صحیح است یانه؟ اگر صحیح است، به چه صورت درست شده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در روایتی ضعیف که قابل استدلال نیست، چنین آمده است که: «**أکرموا عمّتکم النخلة فإنها خُلقت من فضلة طینة ابیکم**

آدم...» یعنی: «عزت بدهید عمّه‌ی خود، نخله را که پیدا شده است از باقی‌مانده‌ی گِل پدر شما، آدمعليه‌السلام».(١)

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ ربیع‌الآخر - ۱۴۰۹ هـ.ق.

إنتقاد بر رسالهٔ «وصیت‌نامهٔ عُمری» در مورد توهین به بلوچ‌ها در رابطه با عدم إعتماد بر عهد و پیمان آن‌ها و جواب آن (بیان خاصیت و ویژگی‌های اقوام)

الإستفتاء [۴۷]: ضمناً راجع به وصیت‌نامه‌ی جنابعالی اشکال می‌کنند که چرا به بلوچ‌ها توهین نموده‌اید؟

لطفاً جواب دقیق بفرستید تا ما بتوانیم و بدانیم مقصود شما چه بوده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مورد باید بفهمید که بیان خواص یک قوم دو صورت دارد:

یکی این‌که مثلاً در یک قوم خواصی هست، آن‌را عموماً بدون ذکر افراد و مشخصات آن‌ها در مواعظ و مجالس ذکر شود یا در نیش قلم آورده شود، این صورت هیچ عیب و مانعی شرعاً ندارد و جائز و روا است.

دوم این‌که آن به‌طور اسم‌بُرد و تخصیص و تعیین و مشخصات افراد ذکر کرده شود، این طریق روا نیست و شریعت آن‌را اجازه نداده است.

آن‌چه احقر نوشته‌ام، از قسم اول است نه دوم. کسی‌که تنقید بر این موضوع موضوع می‌کند، یا عامی است که از راه تعصب انتقاد می‌کند چون ناراحت است

١- روایت کرده آن‌را «ابونعیم» در حلیه و «رامهرمزی» در أمثال از علیرضي‌الله‌عنه مرفوعاً و نیز تخریج کرده آن‌را «ابویعلی» در مسند خود از ابن‌عباسرضي‌الله‌عنهما (عجلونی، کشف‌الخفاءِ» : ۲۰۰/۱ ، ش۵۱۱ ـ سخاوی، المقاصدالحسنة ص۱۰۴، ش۱۵۶) .

است یا عالم و ملائی سطحی‌العلم است که از موارد شرع مقدس مطالعه و بررسی او کوتاه است. دلائل این مسأله را در زیر مشاهده کنید:

در مشکواة، باب مناقب قریش و ذکر القبائل موجود است:

عن عمران‌بن‌حصین قال: «مات النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم وهو یکره ثلاثة أحیاء: ثقیفَ و بنی‌حنیفة وبنی‌أمیة»، رواه الترمذي وقال هذا حدیث غریب.

و نیز در همین باب، ذکر بعضی قبائل عرب به‌تخصیص، از رسول‌اکرمﷺ به‌طور بیان خواص آن‌ها قبل‌الاسلام و بعد الاسلام هر دو آمده است.

از این روایات صریحاً ثابت شد که اگر بیان مذمت و نقص قومی به‌طور بیان خاصه‌ی غالبه‌ی آن‌ها عموماً به زبان و قلم آورده شود، اشکال شرعی ندارد؛ چنان‌که صحابه رضی‌الله‌عنهم از ارشادات رسول‌اللهﷺ چنین استدلال می‌کردند. فقهاء نیز تصریح کرده‌اند که تنقیص یک قوم وقتی‌که فردی مشخص نباشد، در غیبت داخل نیست؛ چنان‌که در فتاوای شامی، کتاب الحَظَر والإباحة و در جواهرالفقه وغیرها موجود است.(۱)

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ صفرالمظفر – ۱۴۱۰ هـ.ق.

توضیح شعر «طبیب عشق را دکان کدام است؟»...

الإستفتاء [۴۸]: *طبیب عشق را دکان کدام است* *علاج جان کند او را چه نام است؟*

نشانت می دهم گر می شناسی *دو میم و هشت کاف و چار لام است*

۱– جواهر الفقه: ۱۲۱/۲ (از علامه مفتی محمدشفیع عثمانی رحمه‌الله) .

توضیح بیت اخیر چیست؟ بعضی گفته اند مراد از این سوره‌ی «الم‌نشرح» است، اما چون به آن سوره نظر کرده شود، میم‌ها ولام‌های آن از ۲ و۴ بیشتر می‌باشند.

الجواب باسم ملهم الصواب: این سؤال از لغویات و خرافات است. مراد از دو «میم» نزد احقر اشاره به دو میم اسم گرامی محمّدﷺ است و نیز در سوره‌ی «إنشراح» هم دو میم‌اند؛ زیرا میم «مع‌العسر» که دو مرتبه آمده است، به‌حساب معمّا و ابجد حکم واحد دارد و هشت «کاف» هم سوره‌ی «إنشراح» است بدون کافِ «ذِکْر»؛ زیرا منظور کاف‌های فاصله‌ها است نه کاف‌های وسطی و مراد از چهار لام، سوره‌ی «کوثر» و نیز کلمه‌ی طیبه است.

مقصد و منظور شاعر این‌ست که دکان طبیب عشق، توحید است که در کلمه‌ی طیبه می‌باشد و دوم حبّ صاحب رسالت که به محبت او در هر دو میم اسم «محمّد»ﷺ و در سوره‌ی «إنشراح» و سوره‌ی «کوثر» به شأن محبوبیت ختم الرسل و فخر موجوداتﷺ اشاره رفته است. الله تعالٰی خودش از اراده‌ی شاعر با خبر است که او چه اراده کرده است ؟!.

البته نزد احقر دکان طبیب عشق ـ که مطابق حدیث است ـ کلمه‌ی طیبه که دارای ۴ لام است و اذان که دارای دو میم است و اقامت که دارای هشت کاف است ـ که شش کاف بدون نقطه و چهار کافِ نقطه‌داراند که به‌حکم تکرارِ یک کلمه، دواند، می‌باشد؛ زیرا از حدیث معلوم می‌شود که بزرگترین شأن محبوبیت سید العالمینﷺ در همین سه شعائر اسلامی ظاهر می‌گردد؛ چون همیشه نام او همراه با نام خداوند متعال در وقت اعلان توحید گرفته می‌شود و مراد از «طبیبِ عشق»، ذات مقدس خداوند جلّ‌وعلٰی‌شأنه است.

منظور و معنی این‌ست که الله تعالی از خرید و فروش و اعلان خرید کالای خود، مقدس است، اما در این سه چیز، هم بائع و هم مشتری شده است یعنی محبت جناب رسول‌اکرمﷺ را در این اعلان‌ها با بندگان می‌فروشد و ایشان را دعوت به توحید و حبّ صاحب رسالت می‌دهد و خود هم محبت رسول‌اللهﷺ را خریدار است. و خلاصه این‌که رسول‌اکرمﷺ هم محبّ و هم محبوب و هم مرید و هم مراد است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸ صفر – ۱۴۱۰ هـ.ق.

درخت خرما از چه پیدا شده و پیدایش آن چه‌طور است؟

الإستفتاء [۴۹]: درخت خرما از چه پیدا شده و پیدایش آن چه‌طور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بذر و خسته‌ی آن‌را جبرئیل امینؑ آورده و به حضرت آدمؑ داد تا آن‌را بکارد. آن روایت‌که: «**أکرموا عمّتکم النخلة فإنها خلقت من فضلة طینة آدم**» یعنی: «عزت بدهید عمّه‌ی خود، درخت خرما را که پیدا شده است از باقی‌مانده‌ی گِل آدمؑ»، صحیح نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۴ ربیع‌الأول – ۱۴۱۰ هـ.ق.

شیاطین چگونه زیاد شدند؟

الإستفتاء [۵۰]: وقتی‌که شیطان مردود شد، همین یکی بود، حالا چطور شیطان‌ها زیاد اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: همین یکی بود، ولی بسیاری از جنّات را مثل خود إغوا و شیطان کرد و از این جمله هر نسلی‌که پیدا گردد، تابع این‌ها و زیاد می‌شوند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۵ ربیع‌الأول – ۱۴۱۰ هـ. ق.

حکم تکفیر و تلعین شخصی (تکفیر و تلعین کافری که کفرش به نصّ صریح ثابت نباشد)

الإستفتاء [۵۱]**:** محترم‌المقام مُدّظله‌العالی! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

عرض به‌خدمت گرامی این‌که تکفیر شخصی بر کافر هم جائز نیست الاّ آن‌که خاتمه‌اش بر کفر شده کسانی‌که خاتمه‌ی‌شان بر کفر به نص صریح ظاهر شده است، ولی کافری‌که نص بر آن وارد نشده؛ بر خاتمه‌ی آن‌ها مثل غیر نمرود و فرعون و هامان و ابولهب و ابوجهل کفار غیرمشخص، حکم بر کفر آن‌ها چه باشد؟ تکفیر شخصی بر آن‌ها درست است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: کرم‌فرمای بنده، محترم‌المقام جناب مولانا اسلامی! دامت برکاتکم(رَحِمَهُ‌اللهُ) وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته؛ امابعد: آن‌چه در مورد مسأله‌ی محرّره تحقیق احقر است، در زیر مرقوم می‌گردد:

در این مسأله دو صورت هست: یکی تکفیر و دوم تلعین.

در مسأله‌ی تکفیر ضابطه این‌ست که اگر شخصی‌که اولاً مسلمان بود وکفر وکفر کرد پس، تا زمانی‌که در کلام او گنجائش تأویلِ صحیح هست و خلاف خلاف آن در کلام متکلّم تصریحی نباشد یا این که در عقیده‌ی کفریه‌ی او کوچکترین اختلافی بین ائمه‌ی اجتهاد واقع باشد، او کافر گفته نشود، اما اگر شخصی انکار امری از ضروریات دین کند یا چنین تأویل و معنی و تحریفی کند

کند که خلاف معانی إجماعی آن باشد در این صورت، در تکفیر این شخص هیچ تأمّل کرده نشود. **کذا حقّقه العلامة الکشمیری** رحمه الله **فی «إکفارالملحدین» والمفتی محمّدشفیع** رحمه الله **فی «جواهر الفقه».** [۱]

و اگر آن شخص از اول دارای کفر است؛ مثلاً یهودی و نصرانی وغیره است و کفر او معلوم و ظاهر است، تکفیر شخصی و فردی او جایز است. حتی فقها نوشته‌اند که اگر کسی از کفر چنین کافری سؤال کرده شد و او وی را تکفیر نکند و کافر نداند، خودش کافر می‌گردد؛ چنان‌که شاه صاحب رحمه الله در «إکفارالملحدین» و دیگر فقهاء نوشته‌اند. در این مسأله، تکفیر شخصی و غیرشخصی فرقی ندارد بلکه فقط ثابت شود و بس.

صورت دوم که تلعین است، تفصیل دارد و ضابطه‌اش این‌ست: هرکس که مُردن او بر کفر محقّق باشد؛ مثل فرعون و امثاله یا بر لعنت او نص صریح آمده است؛ ولو این‌که زنده باشد؛ مثل شیطان و اولاده یا شرعاً محل و مورد لعنت بودن او ثابت باشد پس، او را مشخصاً و معیناً و فرداً هم لعنت کردن روا است و اگر چنین نباشد، لعنت کردن او روا نیست. البته بر گروه و جماعت؛ لا علی‌التعیین؛ مثلاً بر اهل معصیت لعنت جایز است؛ مثل: **«لعنة الله علی الظالمین»** و... .

حضرت شاه صاحب کشمیری رحمه الله در «عَرف‌الشّذی» می‌فرماید:

«ولا یلعن معین وتجوز علی طائفة مثل المشرکین او الکافرین والمرتدین والفلاسفة ولایلعن رجل خاصة الا من علم کونه محل اللعنة بالشرع کالقادیانی». [۱]

۱- جواهر الفقه: ۳۶/۱.

و این هم لازم نیست که بر خاتمه به‌کفر بودن هر کافر نص بیاید؛ زیرا در این زمان نص نمی‌آید و نیز در زمان رسول‌اکرمﷺ صدها کافر به‌کفر مرده‌اند و نصّ گواهی نداده است که او به‌کفر مرده است، ولی باز هم چون کفر او در وقت موت شرعاً ثابت و محقّق بوده است، آن‌ها را کافر مشخصاً هم باید گفت؛ زیرا چون نصّ صفات کفریه آن‌ها را ثابت کرده است و آن هم تا دم موت به همان صفات مُرده‌اند، گویا کفر آن‌ها منصوص شد.

وفی «تحفةالأحوذی» نقلاً عن الطیبی تحت حدیث: «لا تلاعنوا بلعنة الله...»:

«ای لاتدعوا علی الناس بما یبعدهم الله من رحمته؛ اما صریحاً کما تقولون: لعنة الله علیه اوکنایةً کما تقولون علیه غضب الله او أدخله النار، فقوله: لاتلاعنوا من باب المجاز لأنه بعض فی بعض افراده حقیقة وفی بعضه مجاز وهذا مختص بمعین لأنه یجوز اللعن بالوصف الأعم کقوله لعنة الله علی الکافرین او بالأخص کقوله: لعنة الله علی الیهود او علی کافر معین مات علی الکفر کفرعون وابی‌جهل».[۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۸ربیع‌الأول ـ ۱۴۱۰ هـ.ق.

حکم گفتن: «به‌سبب شما ملاها باران نمی‌شود» و «منطقه‌ها را سوختید»

الإستفتاء [۵۲]: مثلاً عوام‌الناس می‌گویند از ذریعه‌ی شما ملّاها باران نمی‌شود. شما ملّاها مُلکان (مناطق) را سوختید، آیا برای این چیزی هست یا نه؟

۱- عَرف‌الشّذی (شرح سنن الترمذی): ۳۳۰/۳، کتاب البرّ والصلة، باب ما جاء فی اللعنة.

۲- تحفة الأحوذی شرح سنن الترمذی: ۱۳۸/۳، باب ما جاء فی اللعنة.

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! این کلمه گناه بزرگ است و بر گوینده توبه لازم است البته کافر نمی‌شود و همسرش هم جدا نمی‌گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ ربیع‌الثانی – ۱۴۱۰ هـ. ق.

وجود خورشید در آسمان‌ها و در زمین‌های دیگر

الإستفتاء [۵۳]: مثلاً می گوییم زیر زمین دیگر مخلوق هست و بالای آسمان یعنی پشت آسمان دیگر مخلوق هست و خورشید همین یک است پس، پشت آسمان و هم زیر زمین چگونه روز می شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در تمام کائنات علوی و سفلی وجود خورشید ضروری نیست و روشنایی و تقسیم شبانه‌روزی علویات و سفلیات به این خورشید نیست بلکه به نور و کیفیتی دیگر است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ ربیع‌الثانی – ۱۴۱۰ هـ. ق.

شما در رسالۀ «پیکار با إسبال إزار» بستن کروات را گناه کبیره و کفر گفته‌اید، در مورد «حسن البنّا» و «سیّد قطب» که کروات بسته‌اند، چه می‌گویید؟

الإستفتاء [۵۴]: شما در کتاب‌تان بنام «پیکار با إسبال ازار» مع ضمیمه‌ی لباس ص۲۷ فرموده‌اید:

«بستن کرابات در گردن گناه کبیره است و نزد بعضی کفر است».

پس، درباره‌ی «حسن‌البناء» و «سید قطب» که ظاهراً معلوم است کراوات به گردن بسته‌اند، چه می گویید؟ در صورتی که آن‌ها از مُصلحین درجه‌ی یک بودند.

الجواب باسم ملهم الصواب: احقر کاری به این امر ندارم که این شخص چه‌کاره است! مُصلح است یا مُخرّب، عالم است یا عامی، صوفی است یا کوفی!. احقر متّبع قرآن و حدیث و مقلّد مذهب ائمه و ناقل قول فقهاء هستم و فقهاء با دلیل صحیح چون این چیزها را نوشته‌اند، احقر نقل کرده‌ام و هدفم شخص معین نیست. پس، اگر عاملِ این اعمال هرکس که باشد و بر او صادق آیند، احقر ملامت ندارم و این هم ظاهر است که کسی‌که مخالف شرع و سنت باشد وکروات را زیبِ تن کند، او چگونه مُصلح گفته می‌شود؟! مگر این‌که ساده لوحی امثال شما طلاب اگر او را مُصلح بداند، اشتباه بزرگ او است که او قابلیت تمیز مُصلح و مُخرّب را ندارد.

کلمه‌ی «مُصلح» مزید و متعدّیِ کلمه‌ی «صالح» است. بنابر این، باید که مُصلح اولاً خودش صالح باشد و سپس مُصلح دیگران می‌گردد و اصلاح هم با اتباع سنت می‌باشد. چون خود شما تسلیم دارید که این آقایان کروات می‌بسته‌اند و پتلون می‌پوشیده‌اند و ریش سنت نداشته‌اند پس، خودشان که اصلاح‌نشده بودند، چگونه مُصلح درجه‌ی یک مردم شدند!. با وجود مفقود بودن مجرّد و لازم که «صلاح» است، متعدّی و مزید آن که «مُصلح» است، از کجا آمده است؟ آیا نزد شما ماده‌ای چنین در تصریف و لغت هست که بدون مجرّد و لازم، ماده‌ی متعدّی و مزید دارد؟ پس، باید به حرف خود فکر کنید.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۵ جمادی‌الآخر ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

إنتقاد بر رسالۀ «وصیت‌نامۀ عُمری» در مورد توهین به بلوچ‌ها در رابطه با عدم إعتماد بر عهد و پیمان آن‌ها و جواب آن (بیان خاصیت و ویژگی‌های اقوام)

الإستفتاء [۵۵]**:** رساله‌ی وصیت‌نامه‌ی شما را خواندم. به‌نظر من شایستگی نداشت این طور از بلوچ‌ها بدبین باشید و اگر هم صحت می‌داشت، صحیح نبود نقطه‌ی ضعفی به دست دشمنان بدهید و از این راه ضربه‌ای به قوم خود بزنید!.

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً شما بعضی از طلبه آن عبارتِ «وصیت‌نامه» را نمی‌فهمید و بی‌جا اعتراض می‌کنید؛ زیرا آن‌جا که گفته‌ام: «به‌قول قوم بلوچ اعتماد نباید کرد»، مراد از این «قول»، «گفتار» نیست بلکه فقط وعده است و این حقیقت است که بلوچ اگرچه قوم من است و من خود در بلوچ‌ها داخلم، ولی در وعده‌اش اعتماد نداریم و این إظهار حقیقت است و هیچ کس از إظهار حقیقت ناراحت نمی‌گردد، مگر شخص متعصّب یا متکبّر.

کسانی‌که ناراحت می‌گردند، حتماً از این دو مرض یکی دارند وگرنه قرآن و حدیث ما را برای إظهار حقیقت امر فرموده‌اند.

خداوند قدوس جلّ‌جلاله می‌فرماید: ﴿...**وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ**...﴾ [المائدة: ۵۴]

.

و نیز فرموده است: ﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ**...﴾ [نساء: ۱۳۵] .

در قرآن کریم هم خاصیت اقوام بیان شده است و پیامبر اسلامﷺ نیز عیوب قوم خود، قریش را در احادیث در موارد متعدد بیان فرموده‌اند که احادیث از بیان اقوام و امکنه و بعض افراد به‌خیر و شرّ مشحون‌اند.

دشمنان، قبل از بیان من و تو از این خاصیت بلوچ پی بُرده و بیداراند، احتیاج به معلوم کردن من و تو ندارند.

علامه فردوسی در «شاهنامه»ی خود قبل از هفتصد سال و انگلیس قبل از پانصد سال این خاصیت بلوچ را در تاریخ‌های خود بیان کرده‌اند و همین‌طور همسایه‌های من و تو از قبل در دواوین و تواریخ خود این را توضیح داده‌اند، ولی متأسفانه میدان مطالعه‌ی فرزند ارجمندم محدود است. خداوندکریم او را بر صراط مستقیم و تحقیق حق و اصلاح نفس و مطالعه‌ی کتب اهل‌حق و تحقیق موفق فرماید. خداوند قدوس من و شما را ببخشد.

عزیزم! شما فرزند احقر هستید و به سؤالات شما خوش‌وقت شدم؛ چون از آن‌ها بوی تحقیق حق می‌آید. شما مجازید هر نوع سؤال که پیش بیاید، بپرسید. احقر خفه و عصبانی نمی‌گردم. جواب دادن به سؤالات فرزندان و دوستان را وظیفه‌ی خود می‌دانم و مسئولم. **وفّقنا الله وإیاکم الی صراط مستقیم.**

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۵ جمادی‌الآخر ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

لفظ «عالم» در شعر «به قاسم عالم انوار یا رب»، به‌کسرِ لام خوانده می‌شود

الإستفتاء [۵۶]: در این [مصرع از] شعر که: «به قاسم عالم انوار یا رب»[۱]، لفظ «عالم» به‌کسرِ [لام] خوانده می‌شود یا به فتح؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به کسرِ لام خوانده می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- شعر از حضرت مؤلف رحمه‌الله می‌باشد در مورد بیان سلسله‌ی طریقه‌ی نقشبندیه.

۲۸ رجب ـ ۱۴۱۰ هـ.ق.

توضیح و معنی شعر «فگن از مطلع سبع مثانی حرف ثانی را»

الإستفتاء [۵۷]**:** این الفاظ (در این شعر) معنی کامل می‌خواهند؛ چون معنی کامل این جمله را کسی نمی‌داند و آن این‌ست:

فگن از مطلع سبع مثانی حرف ثانی را — پس آنگه خوش تماشا کن جمال یار جانی را

الجواب باسم ملهم الصواب: مراد از «سبع مثانی» سوره‌ی «فاتحه» است؛ که خود قرآن کریم آن‌را «سبع مثانی» فرموده است یعنی همان هفت آیه که باربار و دو دو بار در نماز تکرار و خوانده می‌شوند.

مراد از «مطلع»، اول و ابتدای آن است؛ چون «مطلع» اولِ هر شیء را می‌گویند و مراد از «حرف ثانی»، «لام» است که در «الحمد» هست و مراد از «جمال یار جانی»، اسم گرامی رسول‌اکرمﷺ است یعنی «احمد»ﷺ.

ترجمه‌ی شعر چنین‌ست: «بینداز و حذف کن از کلمه‌ی اولِ سوره‌ی فاتحه ـ که الحمد است ـ حرف دوم یعنی «لام» را پس، آن وقت خوب نگاه کن جمال یار جانی را» یعنی جمال رسول‌اکرمﷺ را که در لباس گرامی‌اش ـ که احمد است ـ ظاهر می‌گردد؛ زیرا از حذف «لامِ» الحمد، لفظ «احمد» باقی می‌مانَد.

البته این شعر از نظر شرع، سوء ادب و ناروا است؛ زیرا تقطیع حروف قرآن برای تخریج یک اسم، ناجایز است و نیز احتیاج به‌تقطیع این شاعر ندارد؛ چون خداوند قدوس در سوره‌ی «صف» علناً اسم گرامی‌اش را آشکارا فرموده است، قوله تعالی: ﴿... **وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ**...﴾ [صف: ۶].

بعضی از مبتدعین و رضاخانیان معنی این شعر را این‌طور گرفته‌اند که مراد از حرف ثانی مکرّر «ل» و «م» است که هر دو را حذف کرده «احد» می‌مانَد یعنی «احمد» با «احد» یکی است؛ العیاذبالله. پس، در این صورت این شعر مستلزم شرك وکفر می‌گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳۰ رجب ـ ۱۴۱۰ هـ.ق.

تراشیدن ریش فسق است، چگونه می‌گویند «اقبال» عاشق رسول است در حالی‌که ریش تراشیده است؟

الإستفتاء [۵۸]: بعضی از مردم إلزام می‌کنند و می‌گویند که علماء می‌گویند اگر کسی ریش بتراشد، فاسق است و پشت سر او نماز روا نیست. پس، چرا شما اقبال لاهوری را تعریف می‌کنید؛ با وجودی‌که ریش تراشیده است و می‌گویند اقبال عاشق رسول بوده. عاشق رسول نباید ریش بتراشد و نباید او را تعریف کرد.

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسلّم است که ریش تراش، فاسقِ جاهر است و نماز خواندن پشت‌سر او، روا ولی مکروه است. اقبال لاهوری هم از این فسّاق شمار است.

البته این دو حرف دیگر، یکی این‌که تعریف فاسق روا نیست و دوم این‌که اقبال عاشق رسول بوده است، در این دو حرف تفصیل هست. تفصیل این‌ست که مدح فاسق مطلقاً ممنوع نیست بلکه اگر فاسق کاری خوب بکند، تعریف او به‌سبب آن کار جایز است و حتی تعریف کردن کافر به‌سبب کار خوب جایز است و یا این‌که او سخن و شعر و مضمون خوب بگوید، تعریف سخن و شعر و مضمون او رواست؛ چنان‌که در صحیح بخاری شریف و دیگر صحاح موجود است که رسول الله ﷺ به صد بند شعر «أميّه‌بن‌ابی‌الصَّلتِ» مشرك گوش فرا داد و

او را تعریف کرد و هم‌چنین «لبید» و شعر او را که در زمان کفر گفته بود، تعریف کرد.[۱]

بنابر این، تعریف اقبال وغیره هم به‌سبب اشعار و مضامین خوب و جذبه‌ی جالب‌اش خوب است. البته تعریف فاسق من حیث أنه فاسقٌ یا افعال فسقیه‌اش را تعریف کردن، حرام است.

دوم این‌که ریش‌تراش عاشق رسول‌اللهﷺ نمی‌تواند شد، این هم صحیح نیست. البته فاسق، عاشقِ کامل و عاشقِ ایمانی نمی‌تواند شد بلکه عاشقِ ناقص و عاشقِ طبعی می‌تواند. فسق و عشق، ضدَّین نیستند بلکه جمع می‌توانند شد؛ چنان‌که درحدیث آمده است که حضرت نعیمان رضی الله عنه چندبار شراب خورده بود و او را حدّ زدند و شخصی او را لعنت کرد، رسول‌اکرمﷺ آن شخص را تهدید کرد که او را لعنت نکن؛ چون خدا و رسول را دوست می‌دارد.[۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۲رجب - ۱۴۱۰ هـ.ق .

۱– روایت کرده این روایت را مسلم در صحیح، کتاب الشعر با این الفاظ: «عن عمرو بن الشريد عن أبيه قال: ردفت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فقال: «هل معک من شعر أمية بن أبى الصلت شیء؟» قلت: نعم، قال: «هيه» فأنشدته بيتا، فقال: «هيه» ثم أنشدته بيتا، فقال: «هيه» حتى أنشدته مائة بيت»ـ ابن‌ماجه، در سنن، کتاب الأدب، باب الشعر ـ ترمذی در شمائل، باب۳۷، ش۹ ـ مسند احمد ـ و... . روایت بخاری در مورد تعریف شعر «لبید» را ببینید در صحیح‌اش، کتاب الآداب، باب ما یجوز من الشعر والرجز والحداء وما یکره منه و باب ایام الجاهلیة .

۲– تخریج این حدیث تحت عنوان مسأله‌ای مشابه این خواهد آمد.

افسانه و عدم ثبوت واقعه‌ای در مورد برگرداندن أجل و موت

الإستفتاء [۵۹]**:** در تاریخی گذشته یک نفر به‌وسیله‌ی مرض این‌که عاجزه‌ای به وقت متولد شدن فرزندش وفات کرده است و ملاّئی از اهل‌تسنن قبل از وفاتش مُرده است و بعد از آن که مُرده شده، مردم اعتراض کرده و می‌گفته‌اند که اگر ملاّ شیعه‌ای بود، زود أجلش می‌گردانید. من یکی از آن ملاها را دیده‌ام و گفتم شما چه طریقه مرده را زنده می‌کنید و أجلش می‌گردانید آیا معجزه دارید یا نه؟ ولی به‌نظر من وقتی خدا بخواهد همان معجزه‌دار نمی‌تواند أجل کسی را بگرداند. گفت تو نمی‌دانی وقت موت کسی برسد، ما أجل او را می‌گردانیم بر سر یکی دیگر می‌زنیم. من گفتم شما چه می‌گویید و چیست کتاب شما و از چه حدیثی ثابت است که رسول خدا این چنین چیزی گفته است و واقعاً فرد مذکور وقتش نرسیده نمُرده است؟ و آن‌که شما می‌گویید، وقتش رسیده می‌میرد ولی شما أجلش را نگردانده‌ای و آن گفت تو نمی‌دانی در خود کتاب‌های شما هست ولی علمای شما نمی‌کنند. آیا چنین چیزی هست یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: [چنین چیزی ثابت نیست بلکه] از نصّ قرآن کریم ثابت است که چون أجل کسی تمام گردد، هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌را برگرداند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿**كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ ۝ وَقِيلَ مَنۡۜ رَاقٖ ۝**﴾ [قیامة: ۲۹] و ﴿... **فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ**﴾ [أعراف: ۳۴، و نحل: ۶۱].

و نه در حدیث چنین چیزی هست.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ شوال ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

توجه و نگاه بیشترِ استاد یا شیخ به‌سوی یک شاگرد یا مرید نسبت به سایر شاگردان و مریدان

الإستفتاء [۶۰]: پدر یا استاذ یا شیخ به یک فرزند یا شاگرد یا مرید ظاهراً پُر نظرتر نگاه می‌کند یا استاذ بر سر درس به یک شاگرد توجه بیشتر می‌کند، آیا به خاص کردن توجه ظاهری به یکی، عندالله جرم دارد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر همان فرزند و مرید و شاگرد، کمالی افضل و اعلٰی از دیگرها دارد؛ مثلاً علم یا ادب یا فهم یا خدمتش از دیگرها بیشتر است

۱- در احادیث زیادی این مطلب وارد شده است. به‌طور نمونه بخوانید: عن ابن‌عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «ما من مسلم یعود مسلماً فیقول سبع مرات: أسأل الله العظیم رب العرش العظیم أن یشفیک إلا شُفی إلا أن یکون قد حضر أجله» رواه أبوداود والترمذی (مشکوةالمصابیح، کتاب الجنائز، باب عیادة المریض وثواب المرض، ش۱۴۶۵).

وعن ابی‌الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول‌الله ﷺ: «إن الله عزّوجلّ فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس؛ من أجله وعمله ومضجعه وأثره»، رواه احمد ((مشکوةالمصابیح، باب الإیمان بالقدر، الفصل الثالث).

وفی الدرّالمنثور: «أخرج ابن أبی‌حاتم والطبرانی وأبوالشیخ وابن‌مردویه والخطیب فی تالی‌التلخیص وابن النجار فی تاریخه عن أبی‌الدرداء قال: تذاکرنا زیادة العمر عند رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فقلنا: من وصل رحمه أنسئ فی أجله فقال إنه لیس بزائدة فی عمره قال الله:{فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ} ولکن الرجل یکون له الذریة الصالحة فیدعون الله له من بعده فیبلغه ذلک فذلک الذی ینسأ فی أبده وفی لفظ: فیلحقه دعاؤهم فی قبره فذلک زیادة العمر». «وأخرج ابن أبی‌حاتم عن سعید بن أبی عروبة قال: کان الحسن یقول: ما أحمق هؤلاء القوم یقولون: اللهم أطل عمره والله یقول: { فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ} (تفسیر الدرّالمنثور للعلامة السیوطی: ۴۴۸/۳).

پس، توجه خاص به او جرمی ندارد. آری! اگر وجهی مرجّح ندارد بلکه صرفاً بنابر محبت قلبی یا امری دنیوی او را مورد توجه خاص قرار می‌دهد ؛ به‌طوری‌که موجب دلخور شدن دیگران گردد، در این صورت مسئول می‌گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ ذیحجه ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

افسانه بودن قولِ «در عقد نکاح حضرت حسن و حسین در آمدن دختری که دایماً به‌حال دختر می‌مانَد»

الإستفتاء [۶۱]: می‌گویند پیغمبرﷺ به حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما فرموده که دختری در عقد نکاح شما می‌آید که تا ابد به حال دختر می‌ماند، بدین وجه حضرت حسن به‌کثرت ازدواج نموده تا همان دختر را گیر بیاورد پس، حضرت حسین فرمود که آن دختر به عقد من در آمده و نصیب من گردیده. آیا این درست است ؟ اگر درست است آن دختر که بوده؟ به‌طور واضح قضیه‌ی آن‌را لطف (و بیان) فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: بنده چنین چیزی ندیده‌ام و نمی‌دانم و عقلاً و نقلاً صحیح هم نیست؛ چراکه این هر دو بزرگوار در نظر بعضی مردم معصوم و عالم‌الغیب بوده‌اند پس، چرا به علم غیب خود همان زن را ندانستند و پیدا نکردند تا از تکلّفِ این‌قدر ازدواج کردن و ناراحت شدن، نجات می‌یافتند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۹ محرم الحرام - ۱۴۱۱ هـ. ق.

مجازات شرعی کسی که شب هنگام به خانهٔ دیگران به‌نیت سرقت و زنا یا بدنام کردن داخل شود

الإستفتاء [۶۲]: اگر کسی هنگام شب در خانه‌ی افرادی دیگر به‌عنوان سرقت یا به نیت زنا یا بدون اراده به منظور بدنام کردن و لطمه زدن صاحب خانه داخل شود، حکم مجازات شرعی او چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر آن وقت صاحب خانه او را بدون قتل، دفاع نمی‌تواند کرد پس، قتل او روا است، ولی اگر سالم برآمد و رفت، مجازات شرعی او مقرر نیست البته دانشمندان و علما به‌حکم اجتهاد خود نوعیت جرم او را اندازه و ملاحظه نمایند و یک نوع مجازات مقرر کنند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۹ *محرم الحرام* **- ۱۴۱۱** هـ . ق .

معنی «مشکل‌گشا» گفتن حضرت علی رضی‌الله‌عنه در شعر علامه اقبال رحمه‌الله

الإستفتاء [۶۳]: *بانو آن تاجدار هل اَتی　　　　مرتضی مشکل کشا شیر خدا*

(علامه اقبال لاهوری)

«مشکل‌کشا» گفتنِ شیرخدا (حضرت علی رضی‌الله‌عنه در این شعر) به چه معنی است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شعراء عموماً در اشعار خود ملاحظه‌ی حدود شرعی را نمی‌کنند بلکه تجاوز می‌کنند و بسا اوقات در کلام آن‌ها دروغ محض و شرک محض دیده می‌شود؛ به قول یکی:

در شعر مپیچ و در فن او　　　　چون اَکذب اوست اَحسن او[1]

۱- شعر از نظامی گنجوی است .

و گاهی به‌حدّ غلو و إغراق می‌رسند و در کلام خود استعارات بعیده استعمال می‌کنند. حقیقت در کلام آن‌ها خیلی کم است و به دنبال مجازیات و تخیّلات و توهّمات می‌روند. ألم تر الی ما قال الله سبحانه وتعالی: ﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ۝ أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ ۝﴾ [الشعراء: ۲۲۴ـ ۲۲۵] ؛ الا ماشاء الله.

و نیز علامه اقبال از آن دسته از علماء نیست که از قول او استدلال گرفته شود و از آن اهل سلوک هم نیست که متشرّع کامل باشد که در هر عنوان اتباع شرع را ملاحظه کرده باشد. بنا بر این، کلامِ موهم بالشرکِ او، محل تعجب نیست.

و اما اصل و توضیح این مسأله این‌ست‌که: مشکل‌کشا دانستنِ کسی مطلقاً همراه با عقیده، کفر است و بدون عقیده گفتن مطلقاً موهم بالشرک و مکروه است البته آن‌را مقیّد کردن به قیدی خاص؛ مثلاً بگوید: «مشکل‌کشای مسائل»، «مشکل‌کشای میدان جهاد» و غیره، جایز ولی خلاف‌اولی است.

تأویل قول اقبال به اعتبار حسن ظنّ [نسبت به وی، همین است‌که] همین مقیّد مراد گرفته شود؛ اگر امکان دارد. البته «شیرخدا» گفتن، صحیح است [و اشکال ندارد]؛ چنان‌که در حدیث آمده است که رسول‌الله ﷺ (در حق حضرت حمزه رضی الله عنه) فرمود: «حمزة أسد الله وأسد رسوله» (رضی‌الله‌عنه).[1]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ صفر ـ ۱۴۱۱ هـ.ق.

۱- المستدرک للحاکم: ۴۰۵/۳، ش۴۹۴۷، به روایت حضرت جابر رضی الله عنه وش۴۹۴۴ ـ مجمع الزوائد: ما جاء فی العباس رضی الله عنه .

شخصی که مال کسی را برده است و قدرت پرداخت ندارد، اگر راست بگوید، احتمال کشته شدنش هست، آیا راست بگوید و خود را به کشتن دهد یا دروغ و خود را نجات دهد؟

الإستفتاء [۶۴]**:** اینجانب مال یکی را دزدیده‌ام. صاحب مال می‌گوید مال من را بپرداز و اگر نه تو را می‌کشم. من قدرت پرداخت را ندارم، اگر من دروغ بگویم و جان خود را نجات دهم بهتر است یا خود را به‌کشتن دهم بهتر است؟ کشتن من بدون پرداخت مال حتمی است.

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً دروغ بگوید تا جانش رهایی یابد وبعد از مدتی که جانش رهایی یافت، به‌نوعی حق او را پرداخت کند. اگر می‌داند که به هر نوع اگر بگویم که این همان مال تو است، دو مرتبه مرا می‌کشد پس، به‌عنوان هدیه و صدقه وغیره ـ بعد از قدرت ـ پرداخت کند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ رجب ـ ۱۴۱۰ هـ.ق.

أیا کشته شدن به‌خاطر مال، شهادت است؟

الإستفتاء [۶۵]**:** اینجانب به‌همراه ماشین و مال حلال خود غیر از قاچاق با دزدان و راهزنان برخورد می‌کنم، وجدانم قبول نمی‌کند که بدون کشتن، مالم را به

راهزنان بدهم، اگر کشته شدم شهیدم یا نه گناهکار؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شهید می‌شوی. در حدیث آمده است که:

«من قُتل دون ماله فهو شهید، ومن قُتل دون دینه فهو شهید، ومن قُتل دون دمه فهو شهید، ومن قُتل دون أهله فهو شهید»، او کما قال علیه‌الصلوٰة‌والسلام.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ رجب ـ ۱۴۱۰ هـ.ق.

حاجی عبدالله در پلّیری چه کسی است؟

الإستفتاء [۶۶]: حاجی عبدالله که در «پلّیری» است، بدعتی است یانه؟ به چه دلیل؟ و اگر کسی به او چیزی هدیه بفرستد، گناهکار می‌شود یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حال حاجی عبدالله را از کسی بپرسید که او را دیده و از اعمال و افعال او کشف کرده است. احقر در زندگی خود چون یکبار هم با او برخورد نکرده‌ام، از حال او چه می‌دانم!.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ صفر ـ ۱۴۱۱ هـ.ق.

گوینده‌ی اول کلمه‌ی «لا اله الا الله محمّد رسول الله»

الإستفتاء [۶۷]: گوینده‌ی اولی کلمه‌ی «لا الٰه الا الله محمّد رسول الله» چه کسی بود؟ و آیا تمام کلمه را یکی گفت یا گوینده‌ی هر جزو کلمه، کسی دیگر بود؟ یعنی «لا الٰه الا الله» را که و جزو دوم کلمه را که گفت؟ یا تمام کلمه را؟

۱- این حدیث در اکثر متون و کتب حدیث با الفاظ متفاوت و کم و بیش روایت و تخریج شده است. نگا: سنن ترمذی، کتاب الدیات، باب۲۲، (ش۱۴۱۹ و۱۴۲۱) ـ سنن ابی‌داؤد، کتاب السنة، باب فی قتال اللصوص، (۴۷۷۲) ـ مسند احمد (ش۱۶۵۲) ـ صحیح بخاری، باب من قاتل دون ماله (ش۲۴۸۰) ـ صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب۶۲ (ش۲۲۶ (۱۴۱)) ـ سنن ابن‌ماجه، کتاب الحدود، باب من قتل دون ماله فهو شهید (ش۲۵۸۰)، این هر سه تنها با الفاظ: «من قتل دون ماله فهو شهید».

الجواب باسم ملهم الصواب: این سؤال مبهم است. اگر منظور از گوینده‌ی اولی، مطلق از موجودات است پس، گوینده‌ی اولی مجموعه‌ی این کلمه، خود ذات أقدس حق سبحانه‌وتعالی است و اگر مراد، ممکنات است پس، گوینده‌ی اول این کلمه از همه‌ی ارواح، نور حضرت محمّدﷺ و از همه‌ی اجسام، لوح محفوظ و از بشر، حضرت آدمعليه‌السلام و از این امت حضرت صدیق‌اکبر رضی‌الله‌عنه و از فرشتگان، نزد بعضی جبرئیل و نزد بعضی روح اعظم و نزد بعضی اسرافیلعليه‌السلام است.

این سؤال از غیرمقصودات است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۸ صفر ـ ۱۴۱۱ هـ. ق.

دربارۀ کسی‌که متهم به بدکاری است و شنیده شده و به چشم دیده نشده است، آیا نسبت به وی گمان نیک باید داشته شود یا بد؟

الإستفتاء [۶۸]: درباره‌ی مردی‌که متهم به بدکاری است و شنیده شود و مردم به چشم خود ندیده‌اند یعنی از قراین معلوم است که این شخص بدکار است، آیا گمان نیک باید داشته شود یا بد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ظنّ نیک باید داشت؛ تا آن وقت که به إجهار (آشکارا کردن) فسق خود برسد؛ **لقوله علیه‌الصلاة والسلام: «ظُنُّوا بالمؤمنين خيراً».**(۱)

۱- این روایت را امام رازی در تفسیر کبیر به همین الفاظ آورده است و در منابع حدیثی دیده نشد. البته با الفاظ دیگر روایات زیادی در کتب حدیث وجود دارد. (تفسیر کبیر: ۱۱۵/۲۸، تحت آیه‌ی۱۲ سوره‌ی حجرات).

وقال الله سبحانه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ...﴾ [الحجرات: ۱۲].

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۱ هـ . ق .

آیا تمامی انبیاء علیهم‌السلام آرزوی امتی بودن حضرت رسول‌اکرم ^ نموده‌اند؟

الإستفتاء [۶۹]: برادران جماعت تبلیغی در وعظ و تقریر خود می‌فرمایند که تمام انبیاء از خدا خواسته‌اند تا آن‌ها را یک امتی از از امت پیامبرﷺ قرار دهد و دعای‌شان قبول نشده است؛ الا حضرت عیسیٰ علیه‌السلام. حالا از شما سؤال می کنم که آیا این حرف یقینی است و در کتب حدیث موجود است یاخیر؟ اگر صحیح است و در کتابی آمده است، اسم همان کتاب و آدرسش را به ما بنویسید؛ چون بسیاری از علما در مخالفت هستند.

الجواب باسم ملهم الصواب: در مورد جمیع انبیا علیهم‌السلام روایتی صحیح در نظر احقر نگذشته است. البته در «مدارج‌النبوة» شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه‌الله روایتی بدون سند آورده است که حضرت موسیٰ علیه‌السلام نیز همین تمنّا را کرده بودند و در عوض آن، به ایشان دو نعمت عطا کرده شد. یکی نعمت رسالت و دیگری نعمت هم‌کلامی با الله سبحانه‌وتعالی.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۷ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۱ هـ . ق .

۱- مدارج‌النبوة (ترجمۀ اردو) : ۱۸۷/۱ .

آیا عروج بر کرهٔ ماه صحت و ثبوت دارد؟

الإستفتاء [۷۰]: می‌گویند مردم به‌کره‌ی ماه می‌روند، آیا این صحت دارد یانه؟ آیه‌ی ﴿يَـٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ﴾ گفته‌ی ایشان را تأیید می‌کند یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به قول گروهی از علماء که کره‌ی ماه پایین از آسمان است، امکان رفتن به آن هست و به قول بعضی که کره‌ی ماه در آسمان است، امکان ندارد. علمای متأخرین اکثراً به قول اول قایل شده‌اند. قرآن کریم نه صراحتاً این امور را تأئید می‌کند و نه تردید و نه مقصد نزول قرآن به این‌ها تعلق دارد، بلکه در نظر قرآن و حدیث افتادن در این مباحث، لغو و تضییع اوقات است، لذا احقر را هم از بیان تفصیل آن معذور دانید.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ محرم الحرام ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

در این زمان درگوشه وکنار جهان کسانی‌که از دین اسلام و از خدا و از رسول بی‌خبر هستند، اگر در همین حال بمیرند، آیا روز قیامت این‌ها و علمای این زمان مسئول می‌گردند یا نه؟

الإستفتاء [۷۱]: در این زمانه در بعضی کشورها وگوشه وکنارها کسانی‌که از دین اسلام و از خدا و از رسول بی‌خبر هستند و مردمان وحشی‌صفت‌اند، اگر این‌ها در همین حالت بمیرند، روز قیامت مسئول می‌گردند یانه؟ و علمای این زمان مسئول می‌گردند یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر ایشان اصلاً بی‌خبراند، نزد بعضی از علماء ایشان در قیامت امتحان کرده می‌شوند. اگر توحید را اعتراف کنند، بخشیده

می‌شوند و نزد بعضی بدون امتحان داخل أعراف کرده می‌شوند و اگر مِن وجهٍ باخبر باشند پس، اگر اسلام را قبول نکنند، حکم شان حکم کفار است.[۱]

علماء اگر دسترسی و توان رفتن به‌نزد آن‌ها داشته و قریب‌اند و نمی‌روند، مسئول می گردند و اگر دسترسی ندارند و دوراند یا ناآگاه‌اند، مسئول نیستند بلکه خود آن‌ها از تحقیق نکردن از دین، مسئول‌اند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳ محرم الحرام ـ ۱۴۱۲ هـ . ق .

۱– (کذا فی تفسیر روح المعانی: ۴۲/۱۵– ۳۹ ـ تفسیر مظهری: ۴۲۳/۵– ۴۲۱ تحت آیة «۱۵» سوره‌ی اسراء ـ فتح الملهم بشرح صحیح مسلم: ۵۳۶/۲–۵۳۵ ، باب بیان أن من مات علی الکفر فهو فی النار ولا تناله الشفاعة...) . حضرت مؤلف ﷫ در تفسیر «تبیین الفرقان»: ۱۰۷/۸ و٤۳۵ وج۲۱۸/۱۰ نیز مطالبی در این باره نوشته است.

امام ابوحنیفه﵀ می‌فرماید: عقل انسان بعنوان راهنمای بشر است بسوی توحید و یگانگی الله سبحانه‌وتعالی و اقرار به نبوت (بعد از مشاهده‌ی معجزات). بنابر این، کسی‌که به او دعوت اسلام نرسد، اگر صاحب عقل باشد و الله یا یگانگی او تعالی را قبول نکند، در قیامت مورد مؤاخذه و عذاب قرار می‌گیرد. «اشاعره» قائلند که انسان‌هایی‌که به آن‌ها دعوت دین نرسیده باشد، در قیامت نجات می‌یابند. «ماتریدیه» می‌گویند: اگر به آن‌ها فرصت تأمل (در دین و درباره‌ی الله تعالی) نرسد و نه معتقد به کفر باشند و نه به ایمان، این‌ها عذاب ندارند، اما اگر فرصت به تأمل داشته باشند یا معتقد به کفر و شرک باشند، در این صورت عذاب داده خواهند شد. عقیده‌ی جمهور و محققان همین است که اینان (کسانی‌که دعوت به آن‌ها نرسیده یا در زمان فترت (زمان فاصل بین دو پیامبر که پیامبری مبعوث نشده باشد) زیسته‌اند) امید بخشش و نجات دارند؛ البته آن‌هایی‌که از فطرت تجاوز نکرده و به‌سوی کفر و شرک گرایش نداشته باشند. برای تفصیل بیشتر به منابع مذکور مراجعه شود.

در این عالم که هزاران کهکشان و... وجود دارد و کشف شده، از نظر عرفانی چه می‌دانید و از اسرار خلقت چه اطلاعی دارید؟ / دو نظریه و دیدگاه در مورد کائنات و تدبّر و تفکّر در آن‌ها

الإستفتاء [۷۲]: ۱ـ انسان تاکنون حدود ۱۵۰ هزار کهکشان کشف نموده و هر کهکشان دارای میلیون‌ها منظومه‌ی شمسی بوده و بشر قادر نیست که طول و قُطر کهکشان کره‌ی أرض را اندازه بگیرد؛ با توجه به این‌که نور خورشید حدود ۵ تا ۸ دقیقه به زمین می‌رسد، و فاصله‌ی یک ستاره با ستاره‌ی دیگر شاید حدود ۴ میلیارد سال نوری وغیره باشد و با توجه به این‌که تمام کهکشان‌ها ضمن این‌که دَور خود در مِحور خود می‌گردند، در شمال کائنات در حال حرکت هستند و به‌کجا می‌روند و انتهای کائنات چه‌قدر است و کائنات قار نهایت اندر قار نهایت بی‌کران است، در این همه عالم سرّ از دیدگاهی ۲ـ کائنات چهارهای دارای تریلیون‌ها خورشید بوده و تمام ستاره‌گان (زمین‌ها و آسمان‌ها) از یکدیگر تریلیون کیلومتر فاصله دارند، از این همه اسرارِ خلقت چه اطلاع دارید؟

۳ـ در منظومه‌ی ماه مثلاً عطارد یا زُحل وغیره هرکدام دارای **۹** ماه وغیره هستند، چه‌طور می‌توان عوام را تفهیم کنیم؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عزیزم! بنده نه از اهل عرفانم که حکمت کائنات و حقایق اشیاء را به شما نشان دهم و نه از علمای برجسته‌ی فنون حکمت و فلسفه‌ام که با شما سرّ معقولی کائنات و آخشیج‌ها را طشت بربام کنم. بنده فقط یک نفر طلبه و ملاّیی سطحی وکم تجربه‌ام که از راه مطالعه چند چیز را که در ذهنم خطور کند، خدمتِ شما عرض می‌کنم:

اول این‌که آن‌چه از دیدگاه قرآن و حدیث به‌فهم می‌رسد، این‌ست که در مورد تفکّر درکائنات علوی و سفلی و مثالی و جَوّی، علماء دو گروه شده‌اند. گروهی در فکر تدقیق و تحقیقِ لِمّ و إنٍّ وجود صوری آن پرداخته‌اند. این نظریه را اولاً «بُقراط» و «سقراط» و امثال شان پیاده کردند تا این‌که به سائنس‌دانانِ حال حاضر رسید.

نتیجه‌ی این فکر و عمل، بدون صفرالید و بی‌حاصلی و تضییع اوقات و عمر عزیز، چیزی دیگر که به سود دین و آخرت باشد، نیست و این رأی هیچ وقتی بر یك قرار و میزان واحد نمی‌مانَد، بلکه هر آخر که می‌آید، اولی را تکذیب و تغلیط می‌کند؛ به قول نظامی رحمه الله:

مهندس لبی جوید از راز شان ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ندانَد که چون کردی آغاز شان

یا به قول سعدی رحمه الله:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بر عارفان جز خدا هیچ نیست

و یا به قول حافظ شیرازی رحمه الله:

آنکه این نقش برین دایره می‌نازد ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ کس ندانست که در گردش پر کار چه کرد

و نیز می‌گوید: «هرکسی بر حسب فهم، گمانی دارد».

خداوند قدوس در قرآن خود فرموده است: ﴿... وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡبَشَرِ﴾ [المدثر: ۳۱].

عزیزم! عقل سمندآرایِ بشری و فکر فرسوده و پوچ او کجا ارزش آن دارد که مبدأ و منتهای کائنات و لِمّ و إنّ آن‌ها را بررسی کند! به‌قول شیخ ابوالعباس مرّی[1]:

عجز فکر از درک إدراک حقایق اشیاء مقام بشر است، حقائق کائنات ماورای سمند عقل دون بشر است، تحقیقات سیارات و خورشید و عطارد و برجیس وغیرها مدرک عقل پوچ «بوفول» و «لاپلاس» و «سرجمز» و «هولمز» وغیره‌اند. ایشان خود گم‌اند، کِه را رهبری کنند!. ایشان از صورت عطارد (تیر)، زهره، ناهید، زمین، مریخ (بهرام)، مشتری (برجیس)، زحل (کیوان)، اورانوس، نبتون و بلوتون، تا به‌حال سال‌ها سال عرق‌ریزی و خود را جگر خون کرده‌اند، اما از حقایق این‌ها به‌قدر نقیر و قطمیری هم به دست نیاورده‌اند.

خلاصه، هیچ کس از بشر این موضوع را با عقل خود به پایان نمی‌تواند برساند و جز از تضییع اوقات خود [چیزی به دستش نمی‌آید].

نظریه‌ی گروه دوم ـ که انبیاء و علماء و اولیاء باشند ـ و برداشت آن‌ها از حقایق کائنات، استدلال من المعلول الی العلة و ترقی از سبب، به مسبِّب و توجه از مصنوع، به صانع است. ایشان می‌فرمایند: خلاصه‌ی کائنات، دریافت و پی بُردن به ذات مُکوّنِ حقیقی جلّ‌جلاله است یعنی وظیفه‌ی ما انسان‌ها این‌ست

---

[1] - «مری» احتمالاً «مروزی» است. تعارف شیخ ابوالعباس مروزی چنین آمده است: «۴- ابوالعباس فضل بن محمد لوکری مروزی از شاگردان بهمن‌یار است. وی در اقسام علوم عقلی و از جمله علوم منطقی کتاب‌ها نوشته است و کتاب شفا را تلخیص کرده است. کتاب منطق وی در نُه فن و سی‌وهشت مقالت است که آن هم منتخبی است از منطقیات شفا» (رجوع شود به: «فرهنگ معارف اسلامی»، تحت عنوان «حکما و منطقیان بزرگ ایران در قرن چهارم و پنجم»).

که در آفرینش کائنات تفکّر و تدبّر کنیم و در وحدانیت و تصرّف و قدرت و عظمت صانعِ آن‌ها (الله سبحانه‌وتعالی) خوض کرده و او را بشناسیم؛ چراکه این‌ها این‌ها مظهر آن ذات یگانه جلّ‌وجلاله هستند نه مقصود بالذات. به قول بزرگی:

ما مقیمان کوی دلداریم رُخ به دنیای دون نمی آریم
بلبلانیم و کز قضا و قدر اوفتاده جدا ز گلزاریم

* * * *

هر چه بینی بدان که مظهر اوست که به چشمان دل مبین جز دوست

یا به قول جامی رحمه‌الله:

کل ما فی الکون وهمٌ أو خیال او عکوس فی المرایا أو ظلال

نتیجه‌ی این نظریه، تحصیل توحید و حقایق صفات حق سبحانه‌وتعالی و پیروزی به سعادت دارَین است.

جواب دو سؤال بعدی شما هم همین است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۷محرم الحرام ـ ۱۴۱۲ هـ . ق .

وجود بشر و احکام تکلیفی بر آن‌ها در کُرات و سیّارات دیگر

الإستفتاء [۷۳]: ۱ـ با عنایت به این‌که شاید حدود ۱۴ میلیارد ستاره (زمین) کشف شده و به استنادِ آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿**خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا**﴾ آیا در این ۱۴ میلیارد زمین و یا سنتلیون‌ها زمین کشف فقط آدمی‌زاد در کره‌ی زمین است و سایر ستارگان آیا آدمی‌زاد دارند یاخیر؟

۲ـ آیا امکان دارد که سایر زمین‌های خداوند که به صورت ستاره می‌بینیم، دارای انسان باشند؟

۳ـ آیا امکان دارد بیشتر کائنات زمین‌های آن دارای انسان باشند و مانند کره‌ی أرض دارای احکام و پیامبرانی باشند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مورد که در دیگر کره‌ها آدمی‌زاد و نبی و احکام تکلیفی وجود دارد یانه؟، علمای اهل‌سنت دو گروه شده‌اند. گروهی گفته‌اند که این همه در کره‌های دیگر وجوددارند. إستنادشان حدیثی ضعیف است که از ابن‌عباس مروی است.

وگروهی دیگر وجود بشر وغیره را به همین کره مخصوص‌کرده و آن حدیث را توجیه‌ها کرده‌اند.

تفصیل آن در جلد اول فتاوای مولانا عبدالحی لکنوی‌رحمه‌الله و در بعض تصانیف حجت‌الاسلام حضرت مولانا محمدقاسم نانوتوی‌رحمه‌الله موجود است؛ مثل رساله‌ی «تحذیر الناس عن انکار اثر ابن‌عباس». بحث آن‌ها طولی دارد و در این اوراق نمی‌گنجد.

جواب سوال‌های بعدی هم همین است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۷محرم الحرام ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

چرا بیشتر نویسندگان ما همیشه از این عالم هندی و آن عالم هندی و... إستناد می‌نمایند و از قرآن کریم و حدیث رسول‌اکرمﷺ إثبات و إستناد نمی‌نمایند؟

الإستفتاء [۷۴]**:** چرا بیشتر نویسندگان علمای دین ما در مورد نوشتن کتاب‌های‌شان همیشه از این عالم هندی و آن عالم هندی إستناد می‌نمایند؟ چرا از قرآن مجید و حدیث رسول‌اکرمﷺ إثبات و إستناد نمی‌نمایند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: علت این امر این‌ست: هر مسأله و موضوعی را که یک عالم معتمد و مستند که قابل مرجعیت دارد و سلف ماست، از قرآن و حدیث حل و إستخراج کرده است، مجدداً احتیاج به حلّ ندارد و به مانند نان پخته است. پس، چرا کنجکاوی دیگر کرده شود!. بلکه کفایت کردن به آن، عین تسلیم و ایمان است. این یک نوع خودی و بی‌اعتمادی است که ما هرکس برخاسته و دعوای اجتهاد کنیم!.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۷محرم الحرام ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

نویسندگان اعمال بنی‌آدم فرشته هستند یا خداوند دستگاه‌هایی در فضاء نصب کرده تا اعمال بنی‌آدم را ضبط کنند؟

الإستفتاء [۷۵]**:** نویسندگان اعمال بنی‌آدم فرشته هستند یا خداوند دستگاه‌هایی در فضاء نصب کرده تا اعمال بنی‌آدم را ضبط کنند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به اتفاق مسلمین و تمام اهل کتب سماویه نویسندگان اعمال فرشته هستند. البته گروهی از سائنس‌دانان حال حاضر به همین رفته‌اند که دستگاه‌ها هستند، اما این قول به‌حکم قرآن باطل است. خداوند متعال

در سوره‌ی إنفطار می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَٰفِظِينَ ١٠ كِرَامٗا كَٰتِبِينَ ١١ يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ ١٢﴾ [إنفطار: ۱۰-۱۲]. [۱]

ببین! این همه صفات اشخاص و ذوی‌العقول هستند و دستگاه‌ها نه اشخاص‌اند و نه ذوی‌العقول و در تمام قرآن مقدس به همین صفات مذکوراند.

الله سبحانه در سوره‌ی «ق» نیز می‌فرماید: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾ [ق: ۱۸]. [۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۸ صفر ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

۱- در احادیث نیز این مطلب آمده است که نویسندگان اعمال نیک و بد انسان‌ها فرشتگان اند. بخوانید: **أخرج ابن‌جریر عن ابن‌عباس رضی الله عنهما قال: «جعل الله على ابن آدم حافظين في الليل وحافظين في النهار يحفظان عمله ويكتبان أثره». وأخرج البزار عن ابن‌عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «إن الله ينهاكم عن التعرّى فاستحيوا من ملائكة الله الذين معكم الكرام الكاتبين الذين لا يفارقونكم إلا عند إحدى ثلاث حاجات: الغائط والجنابة والغسل». وأخرج ابن‌مردويه عن ابن‌عباس رضی الله عنهما قال: «خرج رسول الله ﷺ عن الظهيرة فرأى رجلا يغتسل بفلاة من الأرض فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد: فاتقوا الله واكرموا الكرام الكاتبين الذين معكم ليس يفارقونكم إلا عند إحدى منزلتين: حيث يكون الرجل على خلائه أو يكون مع أهله لأنهم كرام كما سمّاهم الله فيستتر أحدكم عند ذلك بجرم حائط أو بعيره فإنهم لا ينظرون إليه»** (تفسیر الدرّالمنثور للعلامة السیوطی: ۸/۴۴۰).

۲- در تفسیر «روح‌المعانی» آمده است: « **﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ...﴾ ملك يرقب قوله ويكتبه فإن كان خيرا فهو صاحب اليمين وإن كان شرا فهو صاحب الشمال ... واختلف فيما يكتبانه فقال الإمام مالك وجماعة: يكتبان كل شيء حتى الأنين في المرض، وفي شرح الجوهرة للقاني مما يجب اعتقاده أن لله تعالى ملائكة يكتبون أفعال العباد من خير أو شر أو غيرهما قولا كانت أو عملا أو اعتقادا همّا كانت أو عزما أو تقريرا إختارهم سبحانه لذلك فهم لا يهملون من شأنهم شيئا فعلوه قصدا وتعمدا أو ذهولا ونسيانا صدر منهم في الصحة أو في المرض كما رواه علماء النقل والرواية انتهى**» (تفسیر روح‌المعانی للعلامة الآلوسی تحت آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی ق).

در درود خواندن لفظ امر (صلِّ) به‌کار رفته است، در صورتی‌که انسان نمی‌تواند خدا را امر و نهی کند، این چه معنی و توجیهی دارد؟

الإستفتاء [۷۶]**:** شما می‌گویید: «اللّٰهم صلّ علٰی محمّد» یعنی لفظ امر استعمال می‌کنید در صورتی‌که انسان نمی‌تواند خدا را امر و نهی کند. بنابر این، این درود شما اشتباه است.

الجواب باسم ملهم الصواب: این قول آن‌ها دو جواب دارد: یکی الزامی و دوم تحقیقی.

جواب الزامی این‌که اولاً شما باید بر خداوند متعال تنقید کنید که چرا بندگان را در قرآن دستور داده است که از او به امر و نهی طلب کنند! و نیز العیاذ بالله خواندن آن آیات را که در آن‌ها بنده را دستور به طلب با صیغه‌ی امر و نهی داده است، باید آن‌ها را اشتباه بگویید و از قرآن بیرون کنید و بالخصوص سوره‌ی فاتحه را که در هر نماز به‌طور فرضیت یا وجوب خواندنش لازم است؛ زیرا در فاتحه خداوند متعال بنده را دستور داده است که بخوان: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ [فاتحه: ۴]. لفظ «إهدِ» صیغه‌ی امر است که در هر نماز ـ به‌قول شما ـ بنده خداوند قدوس را امر می‌کند که ما را هدایت بده به راه راست و درست و خداوند خودش بر او این امر را لازم کرده است.

حضرت خلیل عليه السلام می‌گوید در وقت بنای کعبه: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآ﴾. این «تَقبّل» صیغه‌ی امر است از باب تَفعُّل و نیز در دعای خود می‌گوید: ﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ﴾ [بقره: ۱۲۷ و۱۲۹]. «إبعث» نیز امر است از فَعَلَ، یَفعَل و در دعای دیگری می‌گوید: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [بقره: ۲۶۰]. این «أرنی» امر است از باب إفعال.

حضرت طالوت﵀ در دعای خود می‌گوید: ﴿...رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [بقره:۲۵۰] . در این‌جا «أفرِغْ» امر است از باب إفعال و «ثَبِّتْ» امر است از باب تفعیل و «أنْصُرْ» امر است از باب فَعَلَ، یَفْعُلُ.

الله تعالی بنده را دستور داده است که بگوید: ﴿... رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [آل‌عمران: ۲۰۱] .«اٰتِنا» امر است و نیز بنده را دستور دادند که بگوید : ﴿... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [بقره: ۲۸۶] .

ببین! در همین یک آیه به سه صیغه‌ی نهی و چهار صیغه‌ی امر ما را تعلیم داده است که مرا به امر و نهی طلب کنید. «لاتُؤاخِذْنَا»، «ولاتَحْمِلْ» و «وَلاتُحَمِّلْ» همه نهی‌اند و «وَاعفُ»، «وَاغْفِرْ»، «وَارْحَمْ» و «فَانْصُرْ» همه امراند. این همه از سوره‌ی بقره هستند و هیچ سوره‌ی قرآن از این حال خالی نیست و در سوره‌ی آل‌عمران ببین! که ما را درس می‌دهد که از من به صیغه‌ی امر و نهی سوال کنید، می‌فرماید، قوله تعالی: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ﴾ [آل‌عمران: ۸] . در این‌جا «لاتُزِغْ» نهی و «هَبْ» امر است. گویا خداوند قدوس تمام انبیاء﵏ و تمام بندگان را در قرآن درس می‌دهد که مرا به طریق امر و نهی سوال کنید پس، ما هم به دستور او که فرموده است در سوره‌ی احزاب که: ﴿... يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾ [أحزاب: ۵۶] ما هم می‌گوییم ای الله! چون شما

خود دستور داده‌اید که «صَلُّوا عَلَيْهِ»، ما اطاعت می‌کنیم و صلوات می‌فرستیم به او و تو آن‌را به او برسان و خود هم بر او رحمت فرما!.

آیا ما که به دستور خود خداوند قدوس عمل کردیم، اشتباه کردیم یا شما از نافهمی خود در اشتباه هستید!؟.

و اما جواب تحقیقی این‌ست که صیغه‌ی امر هر جا برای حکم کردن و إیجاب نیست؛ گرچه اصلش برای إیجاب است نزد ما احناف، اما به‌اعتبار قرائن، گاهی برای التماس و دعا و إظهار نیاز و عاجزی می‌باشد.

خلاصه این‌که در لغت عرب هرجاکه مخاطَب در صیغه‌ی امر و نهی، شخصی با وقار و شهامت و معظّم و بالاتر از مقام مخاطِب (خطاب‌کنند) باشد، آن‌جا امر به معنی حکم و دستور نیست بلکه به قرینه‌ی مقام مراد ازآن، إستدعا و إلتماس و إظهار عجز و نیاز و طلب می‌باشد. همین است معنای تمام اوامر و نواهی که در آن مخاطَب الله جَلَّ‌جَلالُه باشد. این حکم و قاعده، به‌اتفاق تمام لغت و عربی‌دانان است. معلوم می‌شود که معترضِ بی‌چاره از لغت و قوانین عربی بی‌سواد است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸صفر ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

وعدهٔ ارواح در روز «ألست» و حکایت یک سجده و دو سجده کردن ارواح

الإستفتاء [۷۷]: بعضی ملاها می‌گویند: در عالم ارواح روح هر انسان وعده گرفته شده که احکام خدا را قبول کند و هم‌چنین می‌گویند که روح هر شخص در عالم ارواح اگر دو مرتبه سجده کرده، خوب می‌شود و کارهای شایسته انجام می‌دهد و آخر به بهشت خواهد رفت و اگر یک مرتبه کرده خیر، آیا این صحیح است یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: وعده‌ی ارواح در روز «ألست»، خود در قرآن مقدس و احادیث صحاح ثابت است ولی حکایت دو سجده و یک سجده و...، صحیح نیست.[(١)]

البته هرکه بر او تجلّی نور الٰهی افتاده است، هدایت‌یاب می‌گردد و اگر در ظلمت و تاریکیِ آن روز مانده است، گمراه می‌گردد.[(٢)]

١- **قال الله تعالى:** ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا۟ بَلَىٰ شَهِدْنَآ ۛ أَن تَقُولُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـٰذَا غَـٰفِلِينَ﴾[اعراف: ١٧٢] .

و در حدیث آمده است: «**وعن ابن‌عباس** رضي‌الله‌عنهما **عن النبي** صلى‌الله‌عليه‌وسلم **قال:** «**أخذ الله الميثاق من ظهر آدم بنعمان يعني عرفة فأخرج من صلبه كل ذرية ذراها فنثرهم بين يديه كالذر ثم كلمهم قبلاً؛ قال: {ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين} [الأعراف: ١٧٢]، {أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون} [الأعراف: ١٧٣]، رواه أحمد**». (مشکوة، باب الایمان بالقدر). انبیاء علیهم السلام به أخذ میثاق دیگری اختصاص داده شدند و آن، میثاق نبوت و رسالت بود. **عن أبي بن كعب في قول الله عز وجل:** (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ) - تا این که می‌فرماید:- «**ورأى الأنبياء فيهم مثل السرج عليهم النور خصَوا بميثاق آخر فى الرسالة والنبوَة وهو قوله تعالى** (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَـٰقَهُمْ) **إلى قوله** (عِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ). حضرت مؤلف رحمه‌الله در تفسیر گرانسنگ خود می فرماید: «خداوند متعال از ارواح بندگان در آن روز در باره‌ی سه چیز وعده گرفت: ١) از کل ارواح نسبت به ربوبیت خویش، ٢) از انبیاء علیهم‌السلام که بندگان را فراموش نکنند و حتماً به آنان تذکر بدهند، ٣) از انبیاء علیهم‌السلام وعده گرفت که رسول‌الله ﷺ دارای آخرین و بالاترین مرتبه‌ی نبوت است و هرکس از شما که زمان او را درک کرد، مجبور به نصرت و تأیید او هستید (تبيين الفرقان: ٢١۶/١٠).

حکایت و مطلب «یک سجده و دو سجده و...» در تفسیر روح المعانی: ١٠٩/٩آمده است که آن مؤید و مشهودله به کتاب و سنت و قابل اعتماد نیست.

٢- این مطلب را حدیثی به این مضمون تأیید می کند: «**وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول:** «**إن الله خلق خلقه في ظلمة، فألقى عليهم من نوره، فمن أصابه من ذلك النور**

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۲ هـ . ق .

نسبت و کاربرد کلمهٔ «جور» به امیر معاویه رضی‌الله‌عنه در عبارت صاحب هدایه و محشی آن

الإستفتاء [۷۸]**:** صاحب هدایه در جلد ۳، ص۱۰۴ در کتاب «ادب‌القاضی» نوشته: «**يجوز التقلّد من السلطان الجائر كما يجوز من العادل لأن الصحابة تقلّدوا من معاوية والحق كان بيد على فى نوبته...**».

محشی می‌فرماید: «**هذا تصريح بجور معاوية رضى‌الله‌عنه**».

منظور از این «جور» چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این لفظ را صاحب هدایه و علامه تفتازانی در شرح‌عقائد هر دو استعمال کرده‌اند و این دو توجیه دارد:

ـ جور بر سه قسم است: کامل، متوسط و ادنا.

دو قسم اولِ جور از صحابه رضی‌الله‌عنهم منفی است؛ چون ضدّ عدل و عدالت است و «**الصحابة كلّهم عندنا عَدُول**»، اما سوم گاه وقتی امکان دارد؛ زیرا این سوم به معنی میل الی الخطأ در امور اجتهادیه است و این مسلّم است که صحابه رضی‌الله‌عنهم خطای اجتهادی دارند. یعنی امیر معاویه رضی‌الله‌عنه از عین حق و صراط مستقیم، به‌سبب خطای اجتهادی مائل به غیرحق بود که این هم یک نوع جور است بر نفس خود به‌مرتبه‌ی گناه صغیره؛ مثل لغزشِ وقتی و گاهی برای انبیاء علیهم‌السلام؛ گرچه به‌نسبت ایشان علیهم‌السلام آن لغزش، صغیره هم نیست.

اهتدٰى ومن أخطأه ضلّ، فلذلك أقول: جف القلم على علم الله» رواه أحمد، والترمذي. (مشكوة المصابيح، باب الايمان بالقدر).

همین است معنی جور در عبارت هدایه به نسبت امیر رضی الله عنه و مراد از آن هم جور در حکم نیست، ولی به‌نسبت حجّاج از قسم اول است و بدین وجه آن را در جمله‌ی مستقله با حرف عطف آورد که عطف بر مغایرت دلالت دارد. این توجیه نزد احقر معتبر است.

ــ توجیه دوم علی سبیل‌التسلیم است. پس، گفته می‌شود که از هر دوِ ایشان یک نوع تسامح در عبارت واقع شده است که سوء ادب است برای‌شان.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ جمادی‌الآخر ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

باز کردن درب خانه‌ها در میان مغرب و عشاء به نیت تقسیم رزق

الإستفتاء [۷۹]**:** بعضی مردم در میان مغرب و عشاء درهای خانه‌ها را باز می‌کنند و می‌گویند که در این وقت رزق تقسیم می‌شود، آیا این صحت دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: صحت ندارد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۲ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

اگر کسی مثل صدر اسلام از مذاهب اربعه تابعیت نکند و از روی قرآن عمل کند، چطور است؟

الإستفتاء [۸۰]**:** در صدر اسلام مذهبی وجود نداشت و همه مسلمان و دین اسلام داشتند اگر شخصی مسلمان باشد مسلمان کامل و از ۴ مذهب اربعه تابعیت نکند و مثل صدر اسلام طبق دستور قرآن مجید رفتار نماید، چه اشکالی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در صدر اسلام نیز از مذهب پیروی می‌کردند. معنی «مذهب» به‌معنی مکان رفتن و راه رفتن است؛ برابر است که آن راه رفتن دینی باشد یا دنیوی، حق باشد یا باطل.

«مذهب» یک کلّی مشکّک است و هزارها افراد دارد؛ مثلاً مذهب انبیاء، مذهب صدیقین، مذهب شهداء، مذهب صحابه، مذهب خلفاء، مذهب ائمه‌ی حق، مذهب ائمه‌ی باطل، مذهب صوفیه و... و... .

بنابر این، هر امتی که در زمان خود انبیاء علیهم‌السلام زندگی کرده، بر او فرض بوده است که از مذهب آن نبی إتباع و به‌عنوانی دیگر، تقلید کند. این إتباع و تقلید، مرادف‌اند یعنی دو لفظ‌اند و دارای یک معنی‌اند.

هیچ دین و مذهبی بدون تقلید، إمکانِ وجود ندارد. اگر جبرئیل علیه‌السلام از الله جلّ‌جلالُه احکام را إتباع و تلقّی و تقلید نکند، چگونه به پیغمبران می‌رساند و اگر پیغمبران از جبرئیل تقلید نکنند، چگونه احکام را به بندگان می‌رسانند. خداوند قدوس پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به تقلید از حضرت جبرئیل علیه‌السلام دستور می‌دهد، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [قیامة: ۱۶ـ ۱۹].

صحابه همه نیز از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به‌حکم قرآن تقلید می‌کردند، قوله تعالی:

﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [آل‌عمران: ۳۱].

تابعین نیز از صحابه تقلید می‌کردند و امت بعدی از ائمه‌ی اربعه و تابعین و تبع تابعین تقلید کردند. این سلسله چون طلای ناب است تا این‌که امروز به ما رسیده است. اگر کسی اسلام کامل و توافق زندگی خود با صدر اول می‌خواهد، باید که إتباع و تقلید ائمه بکند؛ به حکم قرآن مقدس که می‌فرماید: ﴿... فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [نحل: ۴۳].

امام بیضاوی‌رحمه‌الله و دیگر مفسرین در تفسیر این آیه فرموده‌اند: «**وفی الآیة دلیل علی... وعلی وجوب المراجعة الی العلماء فیما لایعلم**».[۱]

وقوله تعالی: ﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ**﴾ [توبه: ۱۱۹].

در این آیه هم معیتِ «صادقین» را ـ که مراد از آن‌ها علماء ربانیین اند ـ لازم و واجب فرموده است و قوله تعالی: ﴿**وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِۦ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيرًا**﴾ [نساء: ۱۱۵].

در این آیه در «**غیرسبیل المؤمنین**» وعده‌ی عذاب شدید فرموده است و تقلید أئمه‌ی اربعه، سبیل أکثر مؤمنین و ترک آن، [خلاف‌ورزی از سبیل مؤمنین و از اکثریت بوده و] حرام است.

وغیرها من الشواهد والدلائل من الآیات و الأحادیث.

لذا ثابت شد که تقلید مذاهب اربعه در این زمان برای امثال من و تو لازم و ضروری و بیرون رفتن از آن، بیرون رفتن از رشته‌ی اسلام کامل و مسیر صدر اولی است.

مزید این مباحث را در دو رساله‌ی احقر ـ اگر جایی پیدا شوند ـ ملاحظه فرمایید. یکی «خیرالمقاصد» و دوم «گوشمال بلید» (در موضوع تقلید)؛ زیرا این مسأله نشیب و فرازی دارد که در این نامه نمی گنجد، موفق باشید. و نیز در فتاوای «خیریه» و فتاوای «محمودیه» در این مورد تفصیلاتی مذکور است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱ ذیقعده ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

۱- تفسیر بیضاوی: ۲۲۷/۳.

آگاه و باخبر کردن برادر مسلمان از شخص منافق و ظالم

الإستفتاء [۸۱]: آیا روی‌کردن و آگاه نمودن برادران مسلمان در مورد اشخاص منافق و فاسق و ظالم در اسلام جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نه تنها جایز بلکه واجب است. البته این امر ضروری است که اولاً نفاق و فسق و ظلم آن شخص در نزد او با دلیل شرعی ثابت و محقّق گردد و هدف، ذاتیات و عداوت و آبروریزی و امور دنیوی نباشد بلکه فقط أندرز و خیرخواهی مسلمان باشد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

یکم ذیقعده ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

آیا گناه و جرم زنا بیشتر است یا شراب خوردن؟

الإستفتاء [۸۲]: آیا گناه و جرم زنا بیشتر است یا که شراب خوردن؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این هردو، گناه کبیره‌اند و فی‌الأصل و بالذات زنا بدتر است؛ زیرا در آن نسل بشر تغییر می‌یابد و حیا از بین می‌رود و بدین وجه قرآن کریم آن را «فاحشة» و «مقت» و «ساء سبیلا» گفته است. یعنی سه فساد و خرابی بزرگ در آن بیان فرموده است و بر این عمل، بر گروه محصنین و محصنات، سنگسار و بر غیر محصن، حدِّ صد ضربه شلاق واجب فرموده است و بر شراب به‌إجماع، هشتاد ضربه شلاق هست و آن را قرآن مقدس «رجس» و «از عمل شیطان» فرموده است. البته به‌سبب بعضی از امور خارجی، شراب از زنا هم بدتر است؛ چون عقل انسان را نابود و در هر گناه مبتلا می‌سازد. بدین وجه حدیث

آن‌را «أم‌الخبائث»[1] (مادر و اساس خُبث‌ها و پلیدی‌ها) گفته است. **كذا يُفهم من القرآن الكريم وأحاديث رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وسلّم.**

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۵ صفر ـ ۱۴۱۳ هـ. ق.

در بعضی مکتب‌ها درجات و مراتب تحصل و دانش متفاوت‌اند و شخص در هر مقطع، دارای یک رتبۀ علمی است، در مکتب ما چرا این‌طور نیست؟ / فرق مراتب بشر در خلقت و علم و دانش وغیره

الإستفتاء [۸۳]**:** در بعضی مکتب‌ها شخصی چندین سال درس می‌خواند، می‌شود مثلاً «حجت‌الإسلام» و سپس با ادامه دادن تحصیلات بالاتر، می‌شود «ثقة‌الإسلام» و سپس با ادامه دادن تحصیلات بالاتر و تأیید صدها علمای دین، می‌شود «آیة‌الله» و سپس با ادامه دادن به تحصیلات بالاترین مدارج علمی و تأیید هزاران علمای دینی، می‌شود «مرجع‌تقلید» به‌قول و عقیده‌ی ما می‌شود مفتی و مفسر و اما برادران و فرزندان ما چند سالی مثلاً ده سال می‌روند مدرسه‌ی دینی گُشت سراوان و مدرک مولوی می‌گیرند، هم «حجة‌الإسلام» هستند و هم «ثقة‌الإسلام» و هم «آیة‌الله» و هم «مفتی» و هم «مفسّر» و هم «مرجع‌تقلید» و به عوام تفهیم می‌نمایند که هرچه منِ مولوی گفتم حجّت خداوند است و بس. با عرض معذرت، پس فرق بین مولانا عبدالعزیز و مولانا شهداد رحمهماالله و مولانا عبدالرحمن سربازی مُدّظلّه‌العالی و شخص مولوی محمّدعُمر (رحمه‌الله) سربازی چه است؟

۱- تخریج کرده این حدیث را نسائی در سنن (مجتبی) و در سنن کبرای خود، ابن‌حبان در صحیح، بیهقی در شعب الایمان و... اکثر با الفاظ: «إجتنبوا الخمر فإنها أم الخبائث» **یا** «إجتنبوا أم الخبائث».

معلومات این آقای مولوی در این‌ست که در جلسه‌ی تعذیه یا پُرس بیان می‌نمایند که خداوند روز حشر و قیامت را در شهر دمشق برپا می‌نماید وغیره وغیره. آن ساعت که قیامت واقع شود و صور اسرافیل بدمد، از این کره‌ی خاکی جز ذرّات چیزی نیست و آن سزاید که شخص شما در مجالس بیان نمایید و از احوال قیامت مردم را ارشاد نمایید. درست است، به‌قولی همه سواد دارند، اما یکی ششم ابتدائی است یکی، سیکل یکی، دیپلم یکی، فوق دیپلم یکی، لیسانس ویکی فوق‌لیسانس؛ تا جائی که لطف خداوند باشد. تکلیف در این موارد چه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عزیز محترم! خداوندکریم مخلوقات و بخصوص بشر را به‌مراتب و إستعدادهای مختلف خلق کرده و آفریده است. «گر فرق مراتب نکنی، زندیقی». اما باید دانست که دانش دینی و سواد قرآنی هرقدر که کم باشد، قدر آن‌را باید دانست. به‌قول سعدی رحمه الله:

علم گر اَندک بود خوارش مدار　　　زانکه دارد علم قدری بی‌شمار

خداوند قدوس فرموده است: ﴿...**وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ**﴾ [یوسف: ۷۶] .

یعنی در مرتبه‌ی علم همه برابر نیستند. برای این منطقه‌ی کیشکور و مناطق ما و... همین هم غنیمت است که چند طلبه به همین سواد پیدا گردند؛ به قول بلوچ‌ها: «برای چشم کور، یک قطره اشک هم غنیمت [و زیاد] است». ما باید قدر همین را بشناسیم و باید به اقوال همین علماء هم گوش کنیم و وجود ایشان را هم غنیمت بدانیم و قدر ایشان را بشناسیم و از ایشان برزخ نشویم. اگر آب نباشد، وجود خاک هم برای تیمم أرزشی دارد. من و تو در فکر آن نباشیم که الآن در این

خاکدان شخصیت‌هایی چون امام غزالی و نانوتوی و مدنی رحمهم الله پیدا شوند وگوش به حرف آن‌ها می‌دهیم.

البته بر همین علما هم حقانیت و تحقیق مسائل و موارد طرح نُطق و ملاحظه‌ی مسائل روز لازم است تا حرف غیرمثبت و دعوای بی‌دلیل و عناوین زننده و مسائل بی‌وجود به سمع مردم نرسانند که موجب تخریب مردم گردد. به‌قول سیدنا مرتضٰی کرّم‌الله‌وجهه: «**کلّموا الناس علی قدر عقولهم**»[۱] تا مردم سوء استفاده نکنند و به‌قول شیرازی رحمه الله:

«که نه هرکو ورقی خواند، معانی دانست».

البته وظیفه‌ی شنونده این‌ست که ذات و شخصیت را ملاحظه نکند بلکه صحت کلام و حقیقت آن‌را تحویل گیرد؛ گوینده هرکس که باشد. به‌قول سعدی رحمه الله:

مرد باید که گیرد اندر گوش ــــ ور نوشت‌ست پند بر دیوار

۱- امام بخاری رحمه الله روایتی به همین معنی از حضرت علی رضی الله عنه آورده است؛ بدین الفاظ: «**وقال علی حدّثوا الناس بما یعرفون**». علما در تحت آن می‌نویسند: «**ای کلّموا الناس علی قدر عقولهم**» (عمدة القاری: ۲۰۴/۲، بَاب من خص بِالْعلمِ قوما دون قوم كَرَاهِيَة أَن لَا يفهموا ــ صحیح البخاری بشرح الکرمانی: ۱۵۳/۲ ــ و...). و در بعضی از آثار آمده: «**خاطبوا الناس علی قدر عقولهم**» (حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی، تحت آیة۱۲۵ سورة نحل). در مرقاة شرح مشکٰوة هم آمده که: «**کما ورد: کلّم الناس علی قدر عقولهم**» (مرقاة ۸/باب العلامات بین یدی الساعة...، ش۵۴۷۱) .

و در عربی فرموده‌اند: «**أنظر الی ما قال ولاتنظر الی من قال**» و در حدیث صحیح آمده است: «**الکلمة الحکمة ضالّة المؤمن حیثما وجدها فهو أحق بها**»؛ کلمه‌ی حکمت، گم شده‌ی مؤمن است؛ هر جا که آن‌را بیابد، حق‌دارتر به آن است.(۱)

خلاصه این‌که در این مورد بر گوینده و شنونده؛ هر دو تدبّر و توجه لازم است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۵ جمادی‌الثانی ـ۱۴۱۳ هـ. ق .

افسانه و إستدراج بودن یک واقعه و داستان و تولید شدن پول وغیره با یک‌سری عملیات

الإستفتاء [۸۴]: چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین در این مسأله که خیلی معروف و مشهور و باعث فتنه می‌باشد؟

از قرار شنیدن مردی معتاد و تریاکی در «کُنارک» زن خود را مجبور می‌کند که برایم پول بیار، زن ناراحت شده بیرون می‌رود در وسط راه با یک نفر ناآشنا ملاقات می‌شود. مسأله را با وی پیش می‌کند همان مرد ناآشنا به زن چکی می‌دهد و می‌گوید از بانک پول بگیر، ولی زن از قبول کردن چک انکار می‌کند و می‌رود به‌طرف دریا که خود را در دریا بیندازد. در همین وقت با مردی دیگر ملاقات می‌کند. همین مرد دست خود را در دریا کرده مُشتی سُوس آبی از دریا کشیده به زن می‌دهد و می‌گوید: این را بردار و ببر در خانه تا سه هفته همین سُوس‌ها را چای و شکر بدهید، بعد از سه هفته سه شاخه می‌زند دو شاخه به

۱- به روایت ابن‌ماجه در سنن (۱۵، باب الحکمة) ـ ترمذی در سنن (باب ما جاء فی فضل الفقه علی العبادة) از حضرت ابوهریرة رضی‌الله‌عنه ـ و... .

همسایگان خود بده و یکی را خوشبو کرده کفن پوشانیده توی صندوقی بگذارید، بعد از چهل روز پول تولید می‌کند؛ اگر زیر آن شاخه خوشبو زده، هزار تومانی بگذارید، صندوق پر از هزار تومانی می‌شود و اگر زیر آن اسلحه بگذارید، اسلحه درست می‌شود و هم‌چنین بوده است. نیز این عمل را باید زن انجام دهد و اگر مرد ببیند، خراب می‌شود پول تولید نمی‌شود و چندین جا این عمل را انجام داده‌اند، پول تولید شده است.

و نیز از قرار شنیدن باید بعد از چهل روز چهار رکعت نماز خوانده دو رکعت خوانده ثوابش را به ارواح حضرت خضر عليه السلام ببخشد و دو رکعت دیگر خوانده ثوابش را به ارواح گل یا صبر ببخشند. بعد از این‌که پول تولید می‌شود، اگر در آن خانه عروسی بشود، سه نفر به صورت مرد که دو نفر از آن‌ها لباس پوشیده و یک نفر دیگر لخت و عریان باسم «صافُک» آمده عروس را با خود می‌برند و می‌گویند که این پول‌ها را ما آورده‌ایم نه آن شاخه‌ی خوشبو زده و چندین جا این عمل را انجام داده‌اند و پول هم تولید شده است و پشت آن شاخه‌ی خوشبو زده، قبلاً نوشته شده است: «خضر و روزی زن‌ها».

صورت مسأله را نوشته و مردم را از فتنه و بلا نجات دهید و آیا این امر حقیقت دارد یا إستدراج است؟ اگر بالفرض و المحال، این واقعه درست باشد، پول‌هایی که به دست می‌آیند، شرعاً حلال‌اند یا حرام؟ بيّنوا تؤجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: گرچه بودن این صورت، محال عقلی نیست، ولی إثبات این امر تا به‌حال چیزی بیش از مقام أفواه و شایعه‌ی بی‌هوده نیست و اگر واقعاً در جایی به‌ثبوت رسیده است پس، وجود آن دلیل صحت و حقیقت آن نیست و منسوب کردن آن هم به‌جانب خضر عليه السلام و دیگر ارواح

صحیحه و أبدال و أوتاد وغیرهم غیرصحیح است؛ زیرا اولاً وجود خضرعليه‌السلام مختلف‌فیه است و نزد محققین تصوّف وجود مثالی دارد نه حقیقی و اگر وجود هم داشته باشد، با امثال این افراد برخورد ظاهری او غیرصحیح است. البته می‌توان گفت که این یکی از حزب شیاطین بود و در جُثمان إنس برای گمراه کردن گروهی، نمودار شده است. «ای بسا ابلیس آدم روی هست».

در حدیث آمده است که: «در زمان آخر دجّال‌ها وکذّابان زیادی پیدا می‌شوند و مردم را گمراه می‌کنند».(۱)

اهل‌الله و اهل‌حق فرموده‌اند که در زمان آخر شیاطین و افراد جنّ و عفاریت برای فریب مردم صورتاً ظاهر شده و دعوت و شیادی و شعبده‌بازی می‌کنند تا مردم را در دام پر فریب خود شکار کنند.

بسیاری از این داستان‌ها در اوراق تاریخ ذکر شده است و بخصوص حضرت شیخ‌الإسلام مولانا شبیراحمد عثمانی رحمه‌الله نوشته است که از جانب و سواحل دریاها بسیاری بیرون می‌آیند. ایشان می‌نویسند که یکی قریب به زمان ما از دریای مغرب بیرون آمد و قرآنی محرّف در دست خود داشت و می‌گفت که قرآن اصلی این‌ست که من آورده‌ام. و امثاله.(۲)

۱- مفهوم حدیث است. الفاظ آن این‌ست: «**يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤكم، فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم**» (صحیح مسلم به‌روایت حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء والإحتیاط فی تحمّلها ـ و دیگر متون حدیثی با الفاظ مختلف).

۲- در حدیث آمده است به روایت حضرت عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنهما که فرمود: بسیاری از شیاطین وجود دارد که در دریا یا به زندان انداخته شده‌اند و حضرت سلیمان علیه‌السلام آن‌ها را به زنجیر بسته است. به زودی بیرون خواهند آمد و بر مردم قرآن (ساختگی) می‌خوانند. علامه شبیراحمد عثمانی رحمه‌الله تحت

لذا این هم ممکن است که از شیاطین باشد و خواسته است که مردم ساده را در گمراهی بیندازد.

واقعه‌ای که مربوط به خودِ احقر است که یکبار در خوابی با یک‌نفر جنّ برخوردم شد، گفت: ما از جایی به‌جایی دیگر به‌نقل و حرکت وغیرها انسان‌ها را فریب می‌دهیم. در زمان جاهلیت هم بسیار چنین اتفاق افتاده است.

خلاصه، احقر جزماً می‌گویم: اگر این ثبوت دارد، این یک إستدراج است و این پول‌ها دزدیده‌شده‌ی جنّ یا شعبده‌اند و استفاده از آن‌ها حلال نیست؛ چنان‌که علامه شبلی رحمه الله در «آکام‌المرجان» نوشته است که: «آورده‌شده‌ی جنّ حلال نیست».

چند قرینه‌ی دیگر نیز برای بُطلان و إستدراج بودن این واقعه موجود است:

ــ این امر مخصوص به زنان است؛ چون آنان ضعیف‌العقل و متأثرترین گروه از اهل‌باطل هستند. جناب رسول‌الله ﷺ فرمودند: «**رويداً يَا أنجشة لا تكسر القوارير**». و هرکار مخصوص به زنان، از باطل خالی نیست.[1]

ــ دو رکعت «گل یا صبر» چه معنی دارد؟ «گل بَکالی» یک جنّ عفریت و شریرِ معروف است که باری یکی از متعلقینِ احقر را در کراچی گرفته بود و با احقر حقیقت خود را توضیح داد.

همین حدیث می‌نویسد که تقریباً بیست سال قبل این واقعه پیش آمد و ما مشاهده کردیم... . (فتح‌الملهم بشرح صحیح مسلم: ۳۵۸/۱، باب مذکور).

۱- صحیح مسلم به روایت حضرت انس بن مالک رضی الله عنه، کتاب الفضائل، باب۱۸، ش۷۳ (۲۳۲۳) ــ صحیح بخاری، الأدب، باب۱۱۶، ش۳ــ مسند احمد، مسند انس بن مالک، ش۱۳۶۴۲ و... .

ــ این نفر که در عروسی ظاهر می‌شوند، هر سه جنّ‌اند وآن خبیث لُخت‌کننده از عفاریت است.

ــ این لفظ «صاف» خود در حدیث [در مورد قصه‌ی دجّال و ابن‌صیّاد] آمده است که اسم «ابن‌صیّاد» بود وگروهی از صحابه معتقد بودند که دجّال است و در زمان اول ظهور کرده بود وگم شد. اسم هر باطل و دجّال و شیاطینِ هر فنّ را به‌همین اسم افتخاراً مسمّٰی می‌کنند.

بنا براین، بندگان خدا را از این فتنه آگاه کنید که خوف کفر و شرک دارد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ شعبان ـ ۱۴۱۳ هـ .ق .

کتاب «افسانه‌ی تحریف قرآن» / اهل‌سنت و تحریف قرآن

الإستفتاء [۸۵]: در شهر چابهار کتابی بنام «افسانه‌ی تحریف قرآن» که نویسنده‌ی آن شیعه‌مذهب می‌باشد، در کتاب‌خانه‌ها موجود است و این نویسنده مدعی‌است که در صحاح و دیگر کُتُب حدیث اهل‌سنت روایاتی موجود است دال بر تحریف قرآن و حتی حواله‌های این احادیث را ذکر نموده است. آیا ما اهل‌سنت چنین روایاتی داریم یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اهل‌سنت‌والجماعت از صدر اسلام تا به امروز همه‌ی سلف و خلف و تمام مذاهب و تمام أقشار عالم به این امر إجماع دارند که تحریف لفظی و معنوی قرآن‌کریم؛ گرچه به یک لفظ یا یک آیه هم باشد، کفر محض است؛ به‌حکم خود قرآن مقدّس. پس، چگونه در کُتُب اهل‌سنت و به خصوص در کُتُب حدیث چنین چیزی إمکان داردا؟. این آقا از راه تعصّب این

إلزام را بر اهل‌سنت کرده است. می‌خواهد که به‌همین سیاست، بر عیب خود چادری بکشد و چند نفر بی‌سواد از علم دینی را بفریبد یا قانع کند.

این آقا یا حتماً معنی تحریف را ندانسته است یا احادیث و روایات را نفهمیده و توجیه اشتباهی کرده و یا روایات را قاطی و مختلط کرده است. اگر شما چندی از این روایات را می‌نوشتید، بیشتر بررسی نموده و جواب تحقیقی آن‌ها را برای شما می‌نوشتم، ولی چیزی از روایات او در دست من نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۵ شوال ـ ۱۴۱۳ هـ.ق.

جواب دادن به مسایل دینی از روی سماع یا مطالعه برای شخصِ غیر عالم

الإستفتاء [۸۶]**:** زید بعضی از مسایل را از قبیل وضو یا غسل و نماز یا طلاق وغیره از علمای معتبر شنیده یا در کتاب‌های فارسی مطالعه کرده است، اگر شخصی از زید سؤال بکند که فلان مسأله چطور است، آیا جواب بدهد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! جواب بدهد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸ ذیقعده ـ ۱۴۱۳ هـ.ق.

شخصی می‌گوید «فلان دوستم را از پدر و مادرم بیشتر دوست می‌دارم» چه حکم دارد؟

الإستفتاء [۸۷]**:** شخصی می‌گوید فلان دوستم را از پدر و مادرم نیز بیشتر دوست دارم. آیا این گفتارش درست است؟ آیا کسی دیگر را بیشتر از پدر یا مادر دوست داشتن جائز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر همان دوست، استاد و شیخ او باشد، گفتن این کلمه اشکالی ندارد و اگر دیگری است و همین‌طور که می‌گوید فی‌الواقع او را دوست‌تر از پدر و مادر می‌دارد پس، این از دو حال خالی نیست:

اگر منظورش دوستی طبعی است، در این صورت هم اشکالی ندارد و اگر منظورش دوستی ایمانی است پس، او مجرم و گناه‌کار می‌گردد و این گفتار او در معیار شرع درست نیست و اگر محبت دیگر را از محبت والدین عقیدتاً افضل می‌داند، سخت مجرم می‌گردد؛ چون خلاف قرآن و حدیث است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ محرم – ۱۴۱۴ هـ.ق.

جنّات که سال‌ها قبل از شیاطین بوده‌اند، چه کسی آن‌ها را فریب داده است؟

الإستفتاء [۸۸]: جنّات سال‌ها قبل از انسان بوده‌اند و درآن زمان شیطان علیه‌اللعنة نبوده پس، چه چیزی آن‌ها فریب داده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جنّات به دوهزار یا ده‌هزار یا پنجاه‌هزار سال قبل از انسان بوده‌اند؛ والله اعلم. آن‌ها را نفس آن‌ها فریب می‌داده است؛ هم‌چنان‌که خود شیطان را هم خود نفس‌اش فریب داد وگرنه او عابدترینِ همه‌ی جنّ‌ها و بنام «حارث» بود.

والله سبحانه وتعالی اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۳ صفر ـ ۱۴۱۴پپ هـ.ق.

در حدیث آمده است که بر سر پدر و مادر حافظ قرآن تاجی گذاشته می‌شود، اگر آن‌ها مجرم باشند، چطور می‌شود؟

الإستفتاء [۸۹]: طبق حدیث شریف شخصی اگر دارای فرزند حافظی باشد، در روز قیامت بر سر پدر و مادر تاجی داده می‌شود، اگر این پدر زمین مردم را به‌ناحق غصب کند یا کسی را به‌ناحق قتل کند، آیا با وجود این جرم‌ها باز هم تاج بر سر او نهاده می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: تا مدتی او را به جُرم حق‌خوری مردم ـ اگر معاف‌اش نکنند ـ روز قیامت در عذاب داخل می‌کنند تا به مجازات اعمال خود برسد و در این مدت تاج بر سرش نمی‌دهند و چون او را بعد از تمام شدن مجازات‌اش از جهنم بیرون کرده و به جنت می‌برند، آن وقت تاج بر سرش نهاده می‌شود.

والله تعالی اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۵ ربیع‌الأول ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

دادن بعضی از اموال میت به یتیمان وفقراء و مدارس به‌جای صرف در مراسم نامشروع بعد از فوت میت

الإستفتاء [۹۰]: شخصی وفات یافت و ولیّ آن شخص عالم بود و علٰی‌رغم اصرار نزدیکان، نگذاشت چهار ماه و شام‌گور بکنند و این مبلغ را بدون قید و بند به مدرسه‌ی دینی یا به یتیم و بیوه‌ای تحویل داد، این کار چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر آن مبلغ مال یتیم و بیوه و دیگران نبود و از وارثان بالغین بود که به رضا و إذن خود به او داده‌اند یا از مال خودش بود، در این صورت کاری خوب است و هیچ اشکالی ندارد و اگر از مال یتیم و بیوه و

وارثان بود و بدون إذن بالغین بود، این کار زشت و حرام است نباید که بکند. هذا مأخوذ من الفقه.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

گردش زمین/در یک محور قرار گرفتن زمین و خورشید یا ماه در وقت خورشید یا ماه‌گرفتگی/صحت و عدم صحت کتابی بنام «جهان آفرین»

الإستفتاء [۹۱]**:** عده‌ای از مردم فکر می‌کنند که زمین در حال دوران می باشد و در مدت یک شبانه‌روز به‌دور خودش و در مدت یکسال به‌دور خورشید گردش می‌کند، آیا این قابل إعتماد است و می‌توان قبول کرد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گروهی از فلاسفه‌ی متأخرین همین قول را نوشته‌اند و متقدمینِ‌شان بیشتر به‌سکون زمین و گردش فلک و خورشید قایل شده‌اند. شرع مقدس دوم را تأیید می‌کند و اول را هم تکذیب نمی‌کند.

الإستفتاء [۹۲]**:** در هنگام کسوف و خسوف عده‌ای می‌گویند که در هنگام کسوف خورشید، خورشید و زمین و هم‌چنین در خسوف ماه، زمین و ماه در یک خط قرار می‌گیرند و رو به‌رو می‌شوند، آیا صحیح است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اهل فلکیات قدیم و بعضی از متجدّدین همین‌طور نوشته‌اند و اکثر معقولین منطق به‌همین قول قائل شده‌اند. شرع مقدس گرچه، آن‌را تکذیب نمی‌کند، ولی مؤیّد آن هم نیست؛ زیرا شرع مقدس علت کسوف و خسوف را تخویف مُجرمین عالَم قرار داده و آن‌را آیةٌ من آیات الله فرموده است که به موت و حیات کسی و به حیلولة الأرض بین الشمس والقمر تعلق ندارد.

الإستفتاء [۹۳]: کتابی به نام «جهان آفرین» به‌محضر جنابعالی تقدیم نمودیم که با مطالعه و بررسی آن، نتیجه‌ی تصحیح و صحیح بودن آن‌را به بنده بنمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: بنده فرصت بررسی تمام کتاب را نداشتم، ولی بر فهرست آن نظری سرسری کردم از آن این‌طور برداشت کردم که مطالعه‌اش برای إزدیاد معلومات بد نیست، البته به نوشته‌های آن معتقد نباید شد. طبق مقوله‌ی معروف:

«به‌نظر در سبزیِ بهارش استفاده بد نیست، ولی به خوردن از آن دور باید شد».

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۳ ربیع الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

توهین به ائمه و امام ابوحنیفه رحمهم الله

الإستفتاء [۹۴]: شخصی بر حُسن امام صاحب (ابوحنیفه رحمه الله) توهین کند؛ مثلاً دشنام بدهد و امام صاحب را از ائمه‌ی اربعه قرار ندهد و می‌گوید من او را قبول ندارم، آیا فاسق گفتن او جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این چنین شخص فاسق کامل است و پشت سر او نماز خواندن جایز نیست و قطع تعلق از چنین أشخاص واجب است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ربیع الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

توهین به امیر معاویه رضی الله عنه

الإستفتاء [۹۵]: اگر شخصی در حُسن امیرمعاویه رضی الله عنه تفریط کند و بسیاری می گویند که حق حضرت علی رضی الله عنه مقدم بوده از حضرت معاویه رضی الله عنه پس، چرا با حضرت علی رضی الله عنه جنگ کرده است، این شخص چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این شخص فاسق است؛ گرچه کافر نمی‌شود و محبت با او حرام است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

چرا در دیوان علامه اقبال اشعاری در مورد حضرت عثمان و عائشه رضی الله عنهما نیست؟

الإستفتاء [۹۶]: آیا نظر مبارک شما در دیوان «إقبال» به غزل یا ابیاتی در مورد فضیلت حضرت عثمان یا حضرت عائشه رضی الله عنهما خورده است یاخیر؟ چونکه برخی إدعا دارند که اقبال با فضائل این دو صحابی جلیل‌القدر میانه‌ی چندان خوبی ندارد. بفرمایید آیا این موضوع صحت دارد یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: احقر دیوان‌های «إقبال» از فارسی و هندی همه را دیده‌ام، اما ابیاتی از او در مورد فضیلت این دو شخص الآن در ذهن ندارم و تنقیدی هم بر ایشان از وی در نظرم نگذشته است. البته تعریف نکردن کسی، دلیلِ تنقید بر او نیست و هم‌چنین اگر «إقبال» نسبت به‌ایشان میانه‌ای نداشته باشد، این موجب نقص ایشان نیست بلکه نقص خود «إقبال» است و «إقبال» از آن اولیاء و علماء هم نیست که ما به‌قول یا فعل یا نظر او استدلال کنیم. «إقبال» یک نفر مسلمانِ شاعر بود وتا حدودی درددین داشت و با فرنگ و نظام او سرسخت دشمن بود و از فلسفه‌ی جهاد و مکر مخالفین تا حدودی وارد بود و بس. و نیز به

این‌قدر بدبین شدن از «إقبال» شرعاً روا نیست؛ تا آن وقت که کاملاً از عقائد او با خبر نباشیم. البته احقر به أکابر خود مثل شاه صاحب (حضرت شاه عطاءالله بخاری) رحمه الله اعتقاد دارم. ایشان اگر در «إقبال» آثار رفض یا ناصبیت یا خارجیت می‌دیدند، هرگز او و اشعار او را تحویل نمی‌گرفتند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ . ق .

معرفی شخصیت «ابن‌عربی» و «ابن‌العربی»

الإستفتاء [۹۷]**:** آیا «إبن‌عربی» و «إبن‌العربی» هر دو یکی بوده‌اند یا هر یکی جداگانه بوده و دارای چه مذهبی است یا هستند و ساکن کجا بوده یا هستند؟.

الجواب باسم ملهم الصواب: لفظ «إبن‌عربی» و «إبن‌العربی» هر دو در تعبیرِ تلفّظ یکسان هستند. اول بدون تعریفِ الف‌ولام و دوم معرف بالّام است. یعنی استعمال و تلفّظ آن به‌هر دو صورت در نحو رواست. البته به‌اعتبار مسمّٰی که در کمال علم و عمل مشهور و معروف‌اند، ایشان دو نفراند و غیر معروفین هم چند نفری دیگر از علما به همین کنیت وجود داشته‌اند.

آن دو که معروف و مشهوراند، هردو مالکی‌المذهب‌اند. یکی معروف است به‌شیخ محی‌الدین «إبن‌عربیِ» اکبر، محمّدبن علی طائی أندلسی، متوفی ۶۲۸ (یا ۶۳۸) هـ . ق . این بزرگوار در تصوّف و عرفان معروف است که مجاور حرم مکه مکرّمه بود و دو تفسیر نوشته است. یکی بزرگ که در شصت اسفار تا سوره‌ی کهف به‌طریق تصوّف نوشته است و دوم کوچک در هشت اسفار به‌طریق مفسرین است. «فتوحات‌مکیه» و «فصوص‌ُالحِکَم» وغیرها نیز از تصانیف او هستند.

دوم معروف است به‌حافظ و قاضی ابی‌بکر، محمدبن‌عبدالله أشبیلی أندلسی مالکی، معروف به «إبن‌العربی»، متوفی۵۴۶ (یا ۵۴۳ یا ۵۴۵) هـ. ق. .

این بزرگوار در فنّ حدیث و زمره‌ی محدّثین مشهور است. «عارضة‌الأحوذی»، شرح سنن ترمذی از جمله تصانیف مشهور او است و تصانیف بسیار دیگر دارد.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۱ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۴ هـ. ق .

پنج چیز که در روز جمعه پیدا شده‌اند/هفت چیز که بر هفت حصه اند/ سرزمین فرود آمدن آدم و حوا و... /سبب بر نیامدن ریش برای زن/ دو چیز که سه نمی‌شوند/ صحابی‌ئی که است که به پیامبرعلیه‌السلام گفت: جبرئیل‌علیه‌السلام را به من نشان بده؟ /روز پیدا شدن آسمان و زمین/ اشیای مقابل با هم

الإستفتاء [۹۸]: آن کدام پنج‌اند که در روز جمعه پیدا شده‌اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آن‌ها عبارتند از: بهشت، دوزخ، آفتاب، ماهتاب و سیّارات هفتگانه.

الإستفتاء [۹۹]: آن کدام هفت‌اند که هر یکی بر هفت حصّه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آسمان، زمین، دوزخ، دریا، طواف‌کعبه، روزهای هفته، و قرآن‌مقدس که هفت منزل است.

الإستفتاء [۱۰۰]: آدم، طاووس، حوّا، مار و ابلیس در کدام زمین انداخته شدند؟

۱- کشف الظنون: ۴۳۸/۱ و۵۵۹ (التفسیر والمفسرون: ۴۰۷/۲ ـ مقدمة احکام القرآن للإمام ابن‌العربی) . از جمله تصانیف مشهور قاضی ابن‌العربی تفسیر معروف وی «أحکام القرآن» و کتاب ارزشمند «العواصم من القواصم» (در مورد موقف صحابه رضی‌الله‌عنهم بعد از وفات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌باشد.

الجواب باسم ملهم الصواب: «آدم» در هند، سرزمین هیمالیا، «طاووس» در أقصای هند، «حوّا» در جدّه، مار در سجستان (سیستان) و ابلیس در بابلِ عراق.

الإستفتاء [١٠١]: سبب چیست که زن را ریش نمی‌روید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: تا شوهر را نفرت پیدا نگردد.

الإستفتاء [١٠٢]: کدام دو است که سه نمی‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بدن و روح.

الإستفتاء [١٠٣]: آن کدام صحابی است که به پیامبرﷺ گفت که جبرئیل‌عليه‌السلام را به من نشان بده؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مورد روایتی صحیح نیست. آن‌چه شما دیده‌اید، صحیح نیست. هیچ صحابی طبق روایت صحیح این سؤال نکرده است. البته بسیاری از صحابه بدون سؤال بارها جبرئیل‌عليه‌السلام را به شکل انسان و دیگر أشکال دیده‌اند؛ مثلاً در حدیث سؤال از ایمان و در بدر و احد وغیرها.

الإستفتاء [١٠۴]: در کدام روز آسمان و زمین پیدا شده‌اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در روز یکشنبه.

الإستفتاء [۵]: کدام اشیاء با هم مقابل‌اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آسمان با زمین، خورشید با مهتاب، روز با شب، جنت با دوزخ، دنیا با آخرت، آدم با حوا، ذکر با أنثٰی، غنا با فقر، خنده با گریه، عافیت با بلا، سرور با غم، بلند رفتن با پائین آمدن، شیرینی با تلخی، خیر

با شرّ، ثواب با عذاب، أمن با خوف، رضا با غضب، ایمان با کفر، حیات با موت و دیگر صدها مورد هم وجود دارد.[١]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

نوشتن نام‌های الهی و پیامبران و... بر دیوارها و خانه‌ها و...؛ با آوردن حرف ندا یا بدون آن

الإستفتاء [١٠٥]**:** بعضی مردم بنابر کم‌علمی، بر دیوار خانه‌ها یا دکان‌ها می‌نویسند «یا الله»، «یا محمّد» این چگونه است؟ و اگر لفظ ندا از آن پاک کرده شود، چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نوشتن آیات قرآنی و أسمای خداوند متعال و اسماء انبیاء علیهم‌السلام بر در و دیوارهای خانه و دکان و مساجد وغیره، به‌قول صحیح مکروه است.

قال فی الهندیه: «**ولو کتب القرآن علی الحیطان والجدران بعضهم قالوا یرجیٰ أن یجوز وبعضهم کرهوا ذلک**».[٢]

البته اگر در جایی نوشته شوند که مُهَان (مورد إهانت) نباشد بلکه محترم باشد، جواز دارد، ولی خلاف اولٰی است.

إزدیاد و آوردن حرف ندا بر غیر اسمای خداوندی، اگر به‌طور وِرد نباشد، خلاف اولٰی است و اگر به‌صورت وِرد و وظیفه باشد، روا نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۰ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

١- این همه برگرفته‌اند از: «مواردالشوارد» ص۲۵۸ و۲۵۹ و ۲۶۰ (اثر مؤلف گرامی رحمه‌الله).

٢- الفتاوی الهندیه: ۹۴/۴.

عامل اصلی ترک اعتیاد

الإستفتاء [۱۰۶]**:** چه عاملی باعث ترک [إعتیاد به مواد مخدر و سایر] دودها می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بزرگترین عامل، همّت [وعزم راسخِ] خود انسان است، دوم تنفّر از صحبت معتادان به این عمل و عامل سوم تدبّر در ضررهای دینی و دنیوی [این پدیده‌ی شوم] است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

چرا اکثر مردم در شب می‌ترسند و آیا ترس گناه هم دارد؟

الإستفتاء [۱۰۷]**:** چرا اکثر مردم در شب می‌ترسند و آیا ترس گناهی هم دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مزاج بشر چون فطرتاً از غیر جنس خود وحشی آفریده شده است و در ظلمت بر علیه مزاج او قوه‌ی واهمه‌ی او سُلطه حاصل کرده و او را در اندیشه‌ی ضرر غیرجنس باور می‌کناند، **لامحاله** بر مزاج او وحشت و خوف از غیرجنس خود، هاجم می‌گردد وگناه ندارد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

حکم و روش تذکر طلبه به استاد در قبال تغافل و کوتاهی‌اش نسبت به امور مدرسه یا طلاب علم

الإستفتاء [۱۰۸]**:** آیا طالب‌العلم می‌تواند به استاذ خود بگوید که شما در امر خودتان کوتاهی می‌کنی و استاذ را مورد سخنان قراردهد که بگوید چنین یا

چنان بکن؛ مثلاً طالبی خلاف قانون مدرسه یا خلاف اسلام کرد و کار نامشروعی را در مدرسه انجام داد و استاد هیچ توجهی به عمل او نکرد و هیچ إقدامی نکرد، آیا طالب می‌تواند به استاذ در این مورد چیزی بگوید؟ و آیا استاذ عندالله مسئول است؟ تشریح فرمایید:

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر فی‌الواقع از استاد کوتاهی شرعی باشد، شاگرد باکمال ادب عرض کند که حضرت! فلان کار ممنوع است و شما شاید متوجه نشده‌اید، آن را اصلاح کنید. البته او را با نامه یا در خلوت با کمال ادب بگوید و اگر احتمال بی‌ادبی از او هست که در گفتن بی‌ادبی می‌کند، روانیست.

اگر استاذ در امور نامشروع تغافل کند، مسئول است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ رجب ـ ۱۴۱۴ هـ.ق.

درختی که روز قیامت مخصوص مؤمنان و مسلمانان خواهد بود

الإستفتاء [۱۰۹]: وہ کون سا درخت ہے اس جہان میں جو مؤمنوں اور مسلمانوں کے سوا کسے کے نہیں ہوگی؟[۱]

الجواب باسم ملهم الصواب: وہ درخت طوبیٰ ہے۔[۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۲ رجب ـ ۱۴۱۴ هـ.ق.

۱- ترجمه: آن کدام درخت است که در آن جهان برای کسی دیگر جز مؤمنان و مسلمانان نخواهد بود؟.

۲- ترجمه: آن، درختِ طوبیٰ است.

افسانه بودن «گریه‌ی کودک به‌سبب گناهان مادر»

الإستفتاء [١١٠]**:** مشهور است که می‌گویند گریه کردن طفل، به‌سبب گناهان مادرش است، آیا این صحیح است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: صحیح نیست و بی‌اصل و از أغلاط عوام است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۵ رجب ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

کتاب «تنبیه الغافلین» و «بستان العارفین»

الإستفتاء [١١١]**:** کتاب «تنبیه‌الغافلین» و یلیه «بستان‌العارفین» از حیث صحت چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این هر دو کتاب مباحث رطب و یابس (ترّ و خشک) دارند. پس، هر روایت و بیان و حدیث آن‌ها معتمد و معتبر نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۳۰ شوال ـ ۱۴۱۴ هـ. ق.

نسل جنّ‌ها / قوی‌ترینِ مخلوقات / واقعهٔ غدیرخُم

الإستفتاء [١١٢]**:** انسان‌ها از نسل حضرت آدم و بی‌بی حوا هستند، جنّ‌ها از نسل که می‌باشند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: از نسل فردی به‌نام «جانّ» می‌باشند.

الإستفتاء [١١٣]**:** از همه‌ی مخلوقات زمینی کدام یکی قوی‌تر می‌باشد؟ اگر انسان است، باز هم ما می‌بینیم که وقتی‌که جنّ انسان را می‌گیرد، از انسان غالب می‌شود و عقل او را از بین می‌برد.

الجواب باسم ملهم الصواب: قوی‌تر از همه مخلوقات متحرّک زمینی، «هوا» و از حیواناتِ ذی‌روح به‌اعتبار عقل و تدبیر و علم و عرفان، «انسان» و از مکلّفین به‌اعتبار زور جسمانی، «دِیو» و از حیوانات دیگر «سیمرغ» و از حیوانات دشتی «کرگدن» است.

الإستفتاء [۱۱۴]**:** آیا در مورد عید «غدیرخُم» که رسول‌اللهﷺ در حجةالوداع حضرت علیرضی الله عنه را به‌عنوان جانشین اول خود منصوب کرده‌اند وکسی جز او پاسخ مثبت نداد و یا در قرآن مجید چنین آیتی وارد است یاخیر؟

در کتب دولتی آمده است که در آخرین حجِ رسول اللهﷺ ایشان در مکانی و بالای تپه‌ای فریاد می‌زدند که ای امتم! چنین کسی هست که یار و غمخوار من در دین و دنیا و در جهان آخرت باشد. این سوال را پیامبرﷺ سه مرتبه تکرار می‌کنند و وارد است که کسی جز حضرت علیرضی الله عنه در آن مکان به رسول‌اللهﷺ جواب مثبت نمی‌دهند تا این‌که حضرت علیرضی الله عنه می‌گوید من در تمام امور یار شما خواهم بود. لذا از همین‌جا حضرت علیرضی الله عنه را به‌عنوان خلیفه‌ی اول خود انتخاب می‌کنند، آیا این موضوع با این تشریح درست است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قضیه‌ی «غدیرخُم» را اهل‌سنت هم انکار نمی‌کنند، ولی در تعبیرات و توجیهاتِ تسنن و تشیّع فرق وجود دارد و آن‌چه که جنابعالی نوعیت موضوع را از کتب دولتی نقل کرده‌اید، به نظر بنده تا حال به این‌طور نگذشته است و این نوعیت خاص گمان نمی‌کنم که از کتب حدیث و تفسیر صحیح باشد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۹ صفر ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

تقسیم شدن رزق بعد از نماز صبح یا در زمان پیدا شدن ارواح؟/خوابیدن بعد از نماز صبح

الإستفتاء [۱۱۵]: ۱. مردم می‌گویند که رزق بعد از نماز فجر تقسیم می‌شود. اگر بعد از فجر تقسیم می‌شود پس، تقسیم در آن روزی که روح‌ها پیدا شدند، چه جواب دارد؟ و آیا در مورد تقسیم بعد از فجر و تقسیم وقت پیدایش روح‌ها روایتی صحیح هست یانه؟

۲. همین طور خواب بعد از نماز فجر حرام است یا مکروه یا چطور؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱. این صحیح نیست. البته در حدیث هست که جناب رسول‌اللهﷺ دعا فرمود که هر تجارت که در صبح شروع شود، در آن برکت پیدا شود.[۱]

۲. احقر در حدیثی صحیح ندیده‌ام. البته در «إحیاءالعلومِ» امام غزالی رحمه الله و در بعض کتب فقهیه کراهیت خواب این وقت را دیده‌ام.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۴ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

شخص را «بزرگ‌گوش» و... گفتن، کفر و توهین نیست

الإستفتاء [۱۱۶]: اگر کسی دیگری را سخنی گفت که او را خوش نیامد مانند «گنده‌گوش» (بزرگ‌گوش) او در جواب گفت که تو کافر شدی؛ چرا که تو به انعام خدا توهین می‌کنی آیا گوینده‌ی این سخن کافر می‌شود یا خیر؟

۱- حدیث این‌ست: «اللهم بارک لأمتی فی بکورها» و... . ر. ک: سنن ابن‌ماجة، باب ما یرجی من البرکة فی البکور ـ سنن ترمذی، ابواب البیوع، باب ۶، ش۱۲۱۲ ـ سنن ابی‌داؤد، باب فی الإبتکار فی السفر، ش۲۶۰۶ ـ مسند احمد، ش۱۳۲۰ و به بعد ـ و... .

الجواب باسم ملهم الصواب: این شخص گوینده به این کلمه کافر نمی شود. این لفظ توهین نیست و توهین هرچیز کفر هم نیست .

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۵ ربیع الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ . ق .

گفتنِ «مرا قول است»، وعده است نه سوگند

الإستفتاء [۱۱۷]**:** در سرحد عرف و رواج است هرکاری می‌کنند یا بخواهند بکنند این لفظ را استعمال می‌کنند که «مرا قول است، این‌طوری می‌کنم» یا «نمی‌کنم»، آیا این لفظ «قول» گفتن، سوگندی قرار می‌گیرد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کلمه وعده‌ای است نه سوگند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ . ق .

وقتی‌که مثلاً در تقدیر نوشته است که زید از دست بکر کشته می‌شود و... و وقوع پیوستن آن حتمی است پس، چرا آن شخص مورد سؤال و عذاب قرار می‌گیرد؟

الإستفتاء [۱۱۸]**:** ۱. در تقدیر نوشته که زید از دست بکر کشته می‌شود و ما ایمان داریم چیزی‌که در تقدیر نوشته، حتماً بودنی است و بکر مجبور است که زید را قتل بکند پس، چرا خداوند بکر را عذاب می‌دهد؟؛ زیراکه بکر گناهی ندارد و در تقدیر همین‌طور نوشته است، این مسأله را برای ما بیان و واضح کنید.

۲. در تقدیر نوشته که عمرو خود را بکشد و ما ایمان داریم که همین‌طور می‌شود عمرو خودکشی بکند پس چرا خداوند او را عذاب می‌دهد؟؛ زیراکه عمرو به خودکشی مجبور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسلّم است که در تقدیر نوشته است که زید از دست بکر کشته می‌شود، ولی به بکر گفته نشده است که برود و زید را بکشد. مجبور دانستن بکر در رابطه با کشتن زید، خلاف عقیده و مذهب اهل‌سنت است، بلکه بکر اختیار دار و مکلّف است که از گناه‌ها بپرهیزد و به‌سوی نیکی‌ها گرایش داشته باشد.

سپس عذاب الهی بر بکر، به این چند وجه است:

یکی این‌که او مکلّف است که گناه نکند و اگر فکر و سعی در ترک گناه کند، موفق می‌گردد و بنابر عدم فکر و سعی که مکلّف بود، معذّب می‌گردد.

دوم این‌که از کجا برای او معلوم است که در سرنوشت‌اش حتماً قتل زید از دست وی نوشته شده است.

سوم: او شرعاً منهی و ممنوع است که زید را نکشد [و در صورتی‌که خلاف شرع کند و زید را بکشد، مسئول و معذّب خواهد شد که] چرا خلاف شرع کرده [و إقدام به قتل زید نموده] است؟

چهارم: او دستور داده شده است که قتل مردم نکند وگر نه این‌قدر وعید دارد. پس، چرا او این همه (نهی و وعید) را نادیده گرفته است؟.

پنجم: روح زید امانت الله تعالی بود که آن‌را عزرائیل عليه السلام بردارد. پس، چرا او در کارخانه‌ی امانت خداوندی خیانت و دخالت کرده است؟.

و بسیاری وجوه دیگر هم هست.

۲. جواب این مورد مثل جواب سؤال گذشته است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

کتاب «منظره‌ی مرگ»

الإستفتاء [۱۱۹]: در رابطه با کتاب «منظره‌ی مرگ» چه می‌فرمایید؟ آیا کاملاً صحیح است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کتاب برای مطالعه خوب است و اشکال ندارد. البته هر روایت‌اش قابل اعتماد نیست. در مواردی اگر از یک روایت مشکوک شدید، تحقیق کنید.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

صحت و عدم صحت إحضار ارواح (معجزه، معونت یا کرامت، إستدراج، جادو و مسمریزم و...)

الإستفتاء [۱۲۰]: در رابطه با إحضار ارواح آیا صحت دارد؟ الآن در ایران و خارج إدعای إحضار ارواح را دارند.

الجواب باسم ملهم الصواب: در شریعت، علمی مسمّٰی به‌علم خرق عادت است که به‌وسیله‌ی آن علومی إکتشاف می‌گردند که از تصوّر ظاهری خیلی بدوراند. پس، اگر آن از یک نبیّ (پیامبر) ظهور کنند، «مُعجزه» و اگر از یک ولیّ ظاهر شوند، «کرامت» و اگر از مؤمن صالح بروز کنند، «معونت» و اگر از ساحر و باطل ظاهر شوند، «إستدراج» و اگر از جادوگر و به‌وسیله‌ی هیمیا و سیمیا و إیمیا و شعبده ظهور کنند، «جادو» و «مسمرریزم» گفته می‌شوند. این إحضار ارواح هم یک نوع علمی است از قبیل «مسمرریز» و «شعبده» و علمی جدید نیست بلکه در قُدماء هم این دعوٰی بوده است و امکان دارد و از محالات عقلیه و شرعیه نیست.

بحث و تفصیل چنین مباحث در کتاب «الأرواح»، تألیف طنطاوی و در تألیفِ محمد فرید وجدی مصری و در کتاب «المذهب‌الروحانی» وغیرهم موجود است و در تفسیر «الجواهر للطنطاوی (۱۱۴/۲) بعضی از این علم مذکور است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

علم «هیپنوتیزم»

الإستفتاء [۱۲۲]**:** در رابطه با علم «هیپنوتیزم» چه می‌فرمایید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: علم «هیپنوتیزم» یا «تیزم» علمی است که درباره‌ی «هیپنوتیزم» یعنی خواب مغناطیسی یا خواب مصنوعی بحث می‌کند؛ طریقه‌ای که به‌وسیله‌ی آن انسان می‌تواند کسی را به‌خواب مغناطیسی ببرد. [این علم] نوعی از «مالیخولیا» و نوعی از تصرّفات قوه‌ی تخیّله است و به‌جای خود ثابت و معلوم و نزد اهل این فن معمول‌به است. ماهرین این علم را «هیپنوتیزور» می‌گویند. «هیپنوز» خواب غیرطبیعی و آن‌را خواب مصنوعی و مغناطیسی و تأثیر شخصی [نیز] می‌گویند و در اصطلاح عاملین و بلوچی، به‌آن «خواب‌بند» گفته می‌شود که هم به‌ذریعه‌ی أدعیات و هم به‌ذریعه‌ی توجه و تصرّف می‌شود.

اصل این لفظ انگلیسی است که فارسی‌ها از آن‌ها لقمه‌دوزی کرده‌اند. در انگلیسی «هیپی» به‌معنی افسردگی و حالت مالیخولیایی را می‌گویند. امروزه این کلمه به‌گروه «قلندریه» استعمال می‌شود.[۱]

۱- فرهنگ عمید: ۱۹۸۵/۲، باب «هـ».

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

چرا در بین مسلمان‌ها دروغ‌گویی و دیگر خلاف بیشتر است و در جامعهٔ کفار چنین نیست؟

الإستفتاء [۱۲۳]: همیشه این سؤال پیش می‌آید که آن‌چه در کتاب‌ها نوشته شده، صورت عمل نشان بدهید؛ مثلاً یک مکان نشان بدهند که افراد آن‌ها به‌آن وارستگی که در کتاب‌ها ذکر شده، رسیده باشند و بعضی‌ها می‌گویند چرا در مسلمانان دروغ پردازی وغیره بیشتر است؛ در حالی‌که در سایر أقلیت‌ها به مسائل خود واقف و به آن عمل می‌کنند؟.

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسلّم است که باید اعمال ما طبق علم ما باشد، ولی انسان مخلوقی ضعیف است که شیطان و نفس و حب دنیا او را ناراحت [و منحرف] می‌کنند و این یک نوع لغزشی‌ست از او. حالا چون کفار و مشرکین همه تن مال شیطان‌اند، آن‌ها را به‌کارها [وگناهان] دیگر زیاد وادار نمی‌کند؛ زیرا به‌کفرشان خُرسند است و می‌داند که اگر با این عمل بمیرند، دوزخی هستند پس، چرا در پَی و دنبال آن‌ها باشد، اما مسلمان مثل انبار خزانه است که پُر از متاع وکالا است و دزد اکثراً به دنبال آن‌ست. [پس، همین‌طور نفس و شیطان همواره در تلاش فریب دادن او هستند] تا لا أقل او را به‌گناهی بزرگ یا کوچک وادار کنند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

امام محمّد غزالی رحمه الله و مطالعۀ کتاب‌های ایشان

الإستفتاء [۱۲۴]: کتاب‌های امام محمد غزالی رحمه الله را مطالعه نموده‌ام، در رابطه با کتاب‌ها و شخصیت ایشان چه می‌فرمایید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: کتاب‌های ایشان خیلی مفید و با ارزش هستند و تعارف شخصیت او از مقام امثال من بی‌ارزش بالاتر است. ایشان امام تصوّف و قطب وقت خود بودند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

صیغه و دلایل حرمت آن

الإستفتاء [۱۲۵]: صیغه در لغت به معنی چه و در اصطلاح به چه می‌گویند؟ خداوند متعال در مورد صیغه کردن چه می‌فرماید و آیا در احادیث و روایات در مورد جواز صیغه و منع آن چیزی درج شده است یا خیر؟ آیا صیغه را خداوند متعال منع کرده است یا رسول‌الله ﷺ؟ بعضی می‌گویند آن‌را حضرت عمر رضی الله عنه منع کرده است و بعضی می‌گویند حضرت علی رضی الله عنه در جنگ خیبر منع کرده است. از قرآن و احادیث قیل و قال این مسأله را واضح فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: مسأله‌ی صیغه با ما سُنّی‌ها تعلق و ربطی ندارد. نزد سُنّی‌ها حرام است به دلائل قرآن و حدیث و اجماع امت. آن‌را نه حضرت عمر رضی الله عنه منع کرده است و نه حضرت علی رضی الله عنه بلکه الله سبحانه‌وتعالی و رسول‌الله ﷺ منع و تحریم کرده‌اند.

اگر دلائل آن‌را می‌خواهید، به «احسن‌الفتاوی» مراجعه کنید.[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۷ جمادی الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

آیا شما به جنّ‌ها هم تعلیم می‌دهید؟

الإستفتاء [۱۲۶]: با عرض پوزش، از زبان عوام می‌شنویم که حضرتعالی جنّ‌ها را درس و تعلیم می‌دهید، آیا چنین است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کاملاً إفشای دروغ و اشتباه است. نه احقر این قابلیت را دارم و نه گاهی چنین گفته‌ام البته اگر جنّی در صف طلبه درس می‌گیرد و می‌رود و احقر آن‌را نمی‌بینم و نمی‌دانم، علم آن‌را خداوند کریم معلوم است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸ جمادی الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

علامه اقبال لاهوری رحمه‌الله با این شخصیت و کمال خود، چرا ریش تراشیده است؟

الإستفتاء [۱۲۷]: یک مولوی به‌صورت اعتراض گفت که در حدیث پاک آمده در مورد اهمیت ریش که ریش داشتن سنت مؤکده است یا واجب پس، علامه اقبال لاهوری رحمه‌الله با این شخصیت و کمال خود که تعریف اسلام و تعریف جناب رسول‌الله ﷺ در مقابل کفار و مخالفین به اشعار بیان کرده است، چرا ریش تراشیده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شاید این مولوی، اقبال رحمه‌الله را معصوم تصوّر کرده است یا این‌که حُبّ الله تعالی و رسول‌الله ﷺ را با گناه منافی فهمیده است و گر نه

۱- در این مورد به فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون، ج ۲ نیز مراجعه کنید.

این‌طور نمی‌گفت. اقبال، مؤمن و آدم خوب بود، ولی از گروهی است که: ﴿... خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ﴾ [توبه: ۱۰۲] و معصوم نبود. تعریف و ثنای خداوندکریم و رسول‌الله ﷺ از او یک صفت حُسنٰی و ایمانی بود و ریش‌تراشی وکوت‌وپتلون وکروات پوشیدنِ او، افعال بد وگناه و لغزش از وی بودند. اقبال مرجع تقلیدی نبود که ما از او تقلید کنیم یا قول و فعل او را برای خود حجّت قرار دهیم.

در احادیث صحیح موجود است که از صحابه ـ که افضل‌ترین امت و فوق مقام ولایت بودند ـ زنا، دزدی و شراب‌نوشی سرزد می‌شُد و رجم و حد زده می‌شدند و دست‌شان بریده می‌شد.(۱)

حضرت نُعیمان رضی الله عنه چند بار شراب خورد و شخصی از صحابه او را لعنت کرد. رسول‌اکرم ﷺ او را تهدید کردند و فرمودند که او را لعنت نکن؛ زیرا «**یُحبّ الله و رسوله**».(۲)

۱- به‌غیر از انبیا علیهم السلام ولو این‌که صحابه رضی الله عنهم باشند، کسی معصوم نیست که گناه از او سر نزند. البته صحابه محفوظ بودند و چنان‌چه أحیاناً گناهی از آنان سر می‌زد، إصرار و تداوم بر آن نمی‌کردند و فوراً به بالاترین درجه توبه می‌کردند و گاهاً خود را در معرض إجرای حکم الهی و تطهیر خود قرار می‌دادند و با طلب به‌إجرا در آوردن حکم الهی، خودشان را در همین دنیا پاک می‌کردند.

۲-(عمدة القاری شرح صحیح البخاری: ۴۱۳/۲۳، کتاب الحدود، باب۴، ش۶۷۷۴/۳ و ۶۷۷۵/۴ ـ فتح الباری: ۳۱۳/۱۵، ش۶۷۷۴ و ۶۷۷۵ ـ مسند عبدالرزاق الصنعانی: ۳۸۰/۲، باب حد الخمر، ش۱۳۵۵۲ و ج۲۴۶/۹، باب من حدّ من اصحاب النبی ﷺ ش۱۷۰۸۵. اسم این شخص «نُعیمان» یا «ابن‌النعیمان» رضی الله عنه است. یکی دو باب جلوتر در صحیح بخاری این مطلب در رابطه با شخص دیگری بنام عبدالله الحمار رضی الله عنه نیز آمده است. بعضی از علما و شرّاح حدیث می‌فرمایند این فرد هم

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

آیا شیطان همسر دارد و چطور همبستری می‌کند؟ و...

الإستفتاء [۱۲۸]**:** آیا شیطان همسر دارد و با همسر خود چطور همبستری می‌نماید؟ و نیز بیان کنید که در یک لحظه چند بچه پیدا می‌گردد ؟ و نیز بیان فرمایید که چندتا فرزند دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بنده تا حال با شیطان صورتاً ملاقات نکرده‌ام. شما صبر کنید تا روزی که ملاقاتی میسّر گردد، این امور را از او می‌پرسم و اگر عجله دارید، او را پیدا کرده و از خودش سؤال کنید؛ زیرا بنده به آن‌چه واعظان و داستان‌گویان در این موضوع‌ها بیان می‌کنند، اعتماد ندارم.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸ ذیقعده ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

صحت واقعه و داستان «لیلی» و «مجنون»

الإستفتاء [۱۲۹]**:** واقعه و داستان لیلٰی و مجنون واقعیت دارد یا أفسانه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حقیقت دارد. اسم مجنون «قیس‌بن‌عامر»، از قبیله‌ی «بنی‌عامر» و «لیلٰی» اخییلیه، از قبیله‌ی «اخییل» بود و هر دو مسلمان بودند. البته [«مجنون»] به بلای عشق مجازی بدون اختیارش گرفتار [و رسوای جهان] شد. داستان‌شان در کُتُب تاریخ مشهور و ثابت است.

همان نُعیمان است و بعضی می‌گویند شخص دیگری است والله اعلم. و هم‌چنین ر.ک: مسند بزار: ۳۹۱/۱، اسلم مولی عمر عن عمر رضی‌الله‌عنه ـ سنن کبرای بیهقی، ش۱۷۴۹۶ ـ شرح السنة للبغوی و... و... .

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

یکم ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

علت وجود اژدها و جنّ در مکان گنج و ذبح گوسفند برای پیدا کردن آن

الإستفتاء [۱۳۰]**:** علت چیست در جایی‌که خزانه باشد، اژدها به آن‌جا می‌رود و چطور می‌داند؟ و می‌گویند برای بیرون راندن آن تعویذ وجود دارد، آیا این حرف صحت دارد یاخیر ؟ چون بنده هم‌چنین حادثه‌هایی را از مردم شنیده‌ام و این حادثه‌ها حقیقت هم داشته‌اند و می‌گویند به آن‌جا گوسفند یا گاو ذبح بکنند، اژدها خون‌ها را می‌خورد و می‌رود، آیا این نذر لغیرالله به‌حساب می‌رود یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: همان‌طور که اهل دنیا هرجا که نفع تجارت بیشتر باشد، به‌سراغ آن‌جا می‌روند، اژدها هم عاشق طلا و نقره است و به‌وسیله‌ی بو و آثار، حال آن را کشف و به‌سبب کمال محبت با آن در نزد آن اُنس می‌کند. البته این‌که گوسفند ذبح می‌کنند و اژدها می‌خورد و می‌رود، این غیرصحیح و ذبح لغیرالله است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ ذیقعده ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

تحقیق إعرابی و صرفی لفظ «مقامات»

الإستفتاء [۱۳۱]**:** در ذهن اشکال پیدا می شود که لفظ «مقامات» اگر به‌ضمّ میم خوانده شود، هم أجوف می‌شود و هم ناقص. اگر أجوف باشد مانند «مَقُومات» که اسم مفعول خوانده می‌شود از باب افعال، ماقبل واو، حرف

صحیح ساکن است فتحه‌اش را نقل کرده به ما قبل داده آن را به الف بدل کردند، موافق با قانون «یُقال»، شد «مُقاماتٌ».

دوم که ناقص خوانده می‌شود آن وقت اسم مصدر می‌شود از باب «مفاعله»؛ مانند «مُرَاماةٌ» که «مُقامات» مانند او «مُقَامَوَةٌ» می‌شود، «واو» به «یا» تبدیل می‌شود با قانون «یدعی» اگر از ناقص واوی باشد، بعداً «یاء» به «الف» تبدیل می‌شود با قانون «قال». از این دو صیغه، کدام بهتر است؟.

و همین‌طور لفظ «مُقَاماة» به ضم باشد، از باب افعال اسم ظرف می‌شود یاخیر؟ دیگر این‌که اگر به فتحه خوانده شود؛ مانند «مَقامات» چه اسمی می‌شود؛ ظرف می‌شود یاخیر؟

الجواب و به أستعین: أجوف خواندن آن، با قیاس و قواعد قریب‌تر است و نیز اسم ظرف می‌شود.

در «لسان‌العرب» می‌نویسد: «**والمُقام و المُقامة، الموضع الذی تقیم فیه**».

«المَقَامَة» به‌فتح، اسم است به‌معنی مجلس وگروه مردم و در این صورت از مجرد است نه مزید و از «قامَ، یَقومُ» می‌شود و اگر مزید از «أقام، یُقیمُ» آورده شود پس، «مُقام» و «مُقامة» به‌ضم خوانده می‌شوند. **کذا فی لسان‌العرب وایضاً تاج‌العروس.**[1]

امام راغب رحمه‌الله در «مفردات‌القرآن» نوشته است که: «المقام» از قیام است، گاهی مصدر میمی وگاهی ظرف مکان و زمان استعمال می‌گردد.[2]

۱– لسان‌العرب: ۱۹۳/۳ـ تاج‌العروس: ۳۵/۹ .

۲- مفردات القرآن، ص۷۷۵ .

البته لفظ «مَقَامات» [در أسامی برخی کتاب‌ها؛ مانند] «مقامات‌حریری» و «مقامات‌بدیع‌الزمان» و «مقامات‌هندی»، از «قامَ، یقومُ» هستند و به‌معنی مجالس، مراتب و قواعد، حکایات و داستان.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

وجوه ترکیب کلمه‌ی «لا اله الا الله» و وجه راجح

الإستفتاء [۱۳۲]**:** در ترکیب «لاالٰه‌الاالله» چند وجه روا است؟؛ غیر از این‌ها:

اول: «لا» نفی جنس، الٰه» اسم برای «لا»، «الا» به‌معنی «غیر الله» مضاف‌ومضاف‌الیه می‌شود خبر برای «لا».

دوم این‌که «الٰه» مبدل‌منه، «الاالله» بدل آن و اسم برای «لا» است و خبرش «موجودٌ» محذوف است.

سوم این‌که «الٰه» معطوف‌علیه و «الا الله» عطف‌بیان، اسم برای «لا» و خبرش «موجود» است.

چهارم این‌که «الٰه» موصوف و «الا الله» مرفوع لفظاً و مجرور معناً، مضاف‌الیه برای مضاف، صفت برای موصوف و خبرش «موجودٌ» محذوف است.

از این چهار وجه کدام بهتر است؟

الجواب و به أستعین: غیر از این چهار وجه، پنج‌وشش وجه ترکیب دیگر هم دارد، ولی از همه‌ی این‌ها همین ترکیب اول راجح است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

۱- کذا فی غیاث اللغات/ ۴۹۱

فرق بین «إنِ»شرطیه و «إنِ»وصلیه

الإستفتاء [۱۳۳]: فرق در میان «إنِ»وصلیه و «إنِ»شرطیه و مثالش چیست؟

الجواب و به أستعین: فرق‌ها دارند. یکی این‌ست که «إنِ»شرطیه لازماً بر دو جمله داخل می‌شود و دیگر این‌که آوردن «فا» در جواب «إنِ»شرطیه [وقتی‌که جزا جمله‌ی اسمیه و... باشد]، لازم است، اما در «إنِ»وصلیه هیچ یکی از این‌ها نیست. و... و... .

مثال «إنِ»شرطیه: «**إن ضربتَنی أضرب**» [و «**إن ضربتَ فزیدٌ ضاربٌ**»] و مثال «إنِ»وصلیه مانند: «**لا أکلّمُک وإن شئت**» است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

«عَلِمَ» در آیه‌ی ﴿عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا﴾ از افعال قلوب است و در آن إقتصار به یک مفعول جایز نیست پس، این‌جا دو مفعول کجا هستند؟

الإستفتاء [۱۳۴]: ﴿**عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا**﴾ [أنفال: ۶۶] . «عَلِمَ» یکی از افعال قلوب است و در افعال قلوب إقتصار به یک مفعول روا نباشد پس، این‌جا دو مفعول کجا هستند؟ و «أنَّ» اسم منصوب و خبر مرفوع می‌خواهد و در این‌جا ضعفاً چرا منصوب است؟

الجواب و به أستعین: این دعوٰی که در افعال قلوب مطلقا إقتصار به یک مفعول روا نباشد، صحیح نیست بلکه همین «عَلِمْتُ» که لزوماً دو مفعول می‌خواهد، وقتی‌که به‌معنی «عَرِفْتُ» باشد، به‌یک مفعول کفایت می‌کند؛ مثل: «عَلِمْتُ زیداً» ای عَرِفتُ زیداً و همین‌طور اگر در جایی این افعال بین دو مفعول خود بیایند یا از

هردو مفعول خود مؤخر باشند، إبطال عمل و إلغای آن کلاً جایز است. البته إعمال از إلغاء در این صورت، نزد بعضی بهتر است؛ **کما هو مصرّحٌ فی کتب النحو.**

پس، «عَلِمَ» در آیه‌ی کریمه به‌معنی «عَرف» است و اسم «أنَّ»، [مؤخر و آن،] «ضعفاً» هست که منصوب است و خبرش ظرف مستقر «ثابِتةٌ» است که [جار و مجرورِ] «فیکم» به آن متعلق و مرفوع است. قاعده است که چون خبر، ظرف باشد، از اسم مقدم می‌گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۱۸ ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

روش طلب حلالی و حق‌معافی از حقوق مردم

الإستفتاء [۱۳۵]**:** گویند اگر حق یکی بر سر ما لازم است و آن شخص تا حال زنده است یا مرده یا ما او را اصلاً نمی‌شناسیم ولی ما برای حق معافی نزد آن شخص بسیار شرم می‌کنیم، آسان‌ترین طریق طلب حق معافی چطور است که باعث شرمندگی نشود؟

این‌ها می‌گویند که حق آنان از این قبیل‌اند: مثلاً: ۱. یک شخصی در کافه غذا خورد و پول نداد و رفت؛ قصداً یا نسیاناً، ۲. کرایه‌ی ماشین یا اتوبوس را نداد و رفت، بعداً آن‌ها را نمی‌شناسد، ۳. در باغ کسی میوه خورد و رفت و وطن صاحب باغ خیلی دور است، ۴. یا یکی به ما گفته برای من فلان چیز را خریداری کن، گفتیم قیمت آن بالفرض ۱۰۰۰تومان است آن مرد به ما هزار تومان داد، ولی صاحب مغازه به‌خاطر ما آن چیز را مثلاً به ۸۰۰ تومان داد.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این موضوع قاعده این‌ست که اگر همان صاحب حق یا وارث او معلوم هستند و آن حق چنان حقی است که از إظهار

آن خطره و احتمال فتنه نیست بلکه فقط شرم می‌آید، در این صورت باید همان حق (چیز) را ـ اگر موجود است ـ به صاحبش رد کند و اگر موجود نیست، بدون دغدغه از او معافی بخواهد و اگر معاف نکند، عوض یا قیمتش را رد کند و اگر صاحب حق و وارث او اصلاً معلوم نیستند، همان مقدار مال که از حق او خورده است، به نیّت همان حق شخصِ نامعلوم یا مرده صدقه کند.

و اگر همان حق طوری هست که از إظهار آن فتنه پیدا می‌شود پس، اجمالاً و به‌طور پوشیده (سربسته) طلب معافی کند و اگر زنده نیست، برای او صدقه و عمل خیر کرده و به روح او ببخشد و إیصال ثواب کند. بدین صورت، امید است که او رستگار گردد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ ذیحجه ـ ۱۴۱۵ هـ.ق.

آیا انسان‌های دریایی مکلّف هستند و آیا تعلق با انسان‌های برّی دارند یانه؟

الإستفتاء [۱۳۶]: آیا انسان‌های دریایی مکلّف هستند یانه؟ و آیا تعلق با انسان‌های برّی دارند یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: انسان‌های دریایی، انسان کامل نیستند بلکه انسان‌نما هستند. لذا اگر عقل و شعور کامل داشته باشند، مکلّف‌اند و إلا نه.

در بعضی تاریخ‌ها هست که با بعضی از انسان‌های برّی در زمانی إرتباط داشته‌اند، اما انسان‌های طبقات زمینی دیگر مکلّف‌اند؛ چنان‌که در حدیث صحیح

آمده است و حضرت علامه لکنوی رحمه الله در فتاوای خود با تفصیل آن‌را نقل فرموده است.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّد عُمر غُفرله

۷ ربیع الثانی ـ ۱۴۱۶ هـ . ق .

حل نحوی شعر «إن نلت یا ریح الصباء یوماً الی أرض الحرم...»

الإستفتاء [۱۳۷]**:** در مورد حل نحوی شعر ذیل نظریات مختلفی إرائه می‌شود:

إن نلت یا ریح الصباء یوماً الی أرض الحرم

بلّغ سلامی روضة فیها النبی المحترم

آیا این فعل «نلت» مؤنث است یا مذکر؟ اگر مؤنث است، وجه نحوی چیست؟ لطفاً تحقیق را در این مورد إبراز فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: در نظر احقر موضوع این شعر خیلی معمولی است. نمی‌دانم علما چرا این‌را این‌قدر اهمیت داده‌اند. احقر یاد دارم زمانی‌که در خدمت شیخ‌القراء، حضرت قاری محمّد سندی مُدظلّه درس می‌خواندیم، حضرت مولانا عبدالهادی، شیخ‌الحدیثِ (مدرسه‌ی) دارالهدٰی هم آن‌جا بود، روزی همین شعر را در جمع طلبه مطرح فرمودند و از نحویت آن سؤال کردند. چهاروپنج شاگرد بلا توقّف به‌وجه أحسن و به تمام مراتب نحوی جواب دادند. پس، چه برسد به علما. از این وجه خواستم که مختصراً آن‌را توضیح دهم، ولی چون (در سؤال) از «نظریات مختلفی» ذکر کرده‌اید، ممکن است که به إختصار قانع نشوند پس، بدین وجه الآن با تفصیل آن‌را ذکر می کنم:

۱- فتاوای لکنوی: ۱۱/۱ الی ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ .

الف) «ریح» نسیم هوا را می‌گویند وآن مؤنث است به‌تأنیث سماعی غیرحقیقی؛ به‌دلیل قوله تعالی: ﴿... **كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ** ... ﴾ [آل‌عمران: ١١٧] و به‌دلیل حدیث: «**هبّت ارواح النصر**» و حدیث: «**كان يقول اذا هاجت الريح اللّٰهم اجعلها رياحاً ولاتجعلها ريحاً**» و حدیث: «**اذا هاجت الريح قال اللّٰهم انی أسئلک خيرها وخير ما أرسلت اليها وأعوذبک من شرّها و شرّ ما أرسلت اليها**». و... .

ب) اصل آن «رَوحٌ» است بر وزن «فَعْلٌ» نزد سیبویه و بر وزن «فِعل» و «فُعل» نزد ابوالحسن و جمعش «أرواح» و جمع‌الجمع «أراویح» است و بعضی، جمع آن‌را «أریاح» و «أراییح» گفته‌اند، ولی این شاذ است.

«یای» آن «واو» است و [به] «یا» [بدل] کرده شده به [سبب] إنکسار ما قبلش؛ به‌دلیل تصغیر آن که «رویحة» باشد. **كذا فی تاج‌العروس و لسان‌العرب.**[1]

ج) قاعده‌ی نحوی در این مورد این‌ست که اگر فاعل، مؤنث حقیقی باشد؛ مظهر باشد یا مضمر، فعل آن ابداً مؤنث آورده می‌شود؛ به شرط این‌که بین فاعل و فعل فاصل نباشد؛ مثل: «قامت هندٌ» (در فاعلِ مظهر) و «هندٌ قامت» (در فاعلِ مضمر) و اگر [در همین صورت] بین فعل و فاعل، فصل واقع شود پس، اختیار وجود دارد در این‌که فعل، مذکر آورده شود یا مؤنث [مانند: «ضرب الیومَ هندٌ» (به تذکیر فعل) یا «ضربتِ الیومَ هندٌ» (به تأنیث فعل).

و نیز به‌وقت ضرورت شعری به‌هردو صورت اختیار موجود است؛ **كقول الشاعر: «لقد وَلِهَ الأُحَيطِلُ أمّ سوء»**. شاعر در این‌جا فعلِ «وَلِه» را؛ گرچه فاعلِ آن «أحَیطِل» و مؤنث است ـ چون اسم زنی است ـ اما بنابر ضرورت شعری، مذکر

١- تاج‌العروس: ١٤٨/٢، باب «ح» ـ لسان‌العرب: ١٢٤٧/١، باب «ر» .

آورد [و این، بنا بر ضرورت شعری بوده و جائز است].

این قول جمهور است؛ خلافاً للمبرّد که او در مؤنث حقیقی وقت فصل هم، قایل به اختیار نیست و در مؤنث غیرحقیقی مطلقاً؛ فصل باشد یا نباشد، بین تذکیر و تأنیثِ فعل اختیار وجود دارد؛ مثل «**طلعتِ الشمس**» و «**طلع الشمس**». البته در صورت فصل، تذکیر درآن، حَسَن است.

آری! این اختیار در مؤنث غیرحقیقی، در صورتی است که فعل، مقدّم علی الفاعل [یعنی فعل، مسند به فاعلِ مظهر و به تعبیری دیگر: فاعل، اسم مظهر] باشد [مانند مثال مذکور («**طلعتِ الشمس**»...)] و اگر مؤخر از فاعل [یعنی فاعل، اسم مضمر] باشد پس، فعل، ابداً مؤنث می‌گردد [و مذکر آوردن آن صحیح نیست؛ مثل «**الشمس طلعت**». [در این مثال فاعلِ «طلعت» ضمیر «هی» مستتر است].[۱]

حالا آمدیم بر سر مقصد: در شعر مذکور «**نلت**» مؤنث است؛ چون فاعلش ضمیر «**أنتِ**» است که به‌جانب «**ریح**» راجع است و «**ریح**» مؤنث غیرحقیقی است و فعل از فاعل مقدّم است. باز در مصرع دوم گفت: «**بلّغ سلامی...**»؛ حال آن‌که فاعلِ «**بلّغ**» هم ضمیرِ [راجع به] «**ریح**» است، ولی این‌جا فعل را مذکر آورد، به دو وجه:

اول این‌که ... .[۲]

۱– (درایة النحو شرح هدایة النحو، ص۸۲–۸۳) .

۲– چون این وجه و جواب خالی از اشکال نبود، از نوشتن آن صرف‌نظر شد. البته این جواب صحیح می‌توان باشد که «ریح» نزد بعضی از نحوی‌ها هم مذکر است و هم مؤنث یعنی مذکر و مؤنث آوردن آن یکسان است. پس، به‌همین خاطر «بلّغ» در این‌جا مذکر است.

دوم این‌که بنابر ضرورت شعری آن‌را مذکر آورد؛ چون مذکر آوردن آن در این‌جا بهتر شد؛ زیرا اگر «بلّغی» (مؤنث) می‌گفت، زحاف شعری لازم می‌آمد که در فنّ شعر روا و درست نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۶ هـ. ق.

إستیضاح از مسأله‌ی فوق: در مسأله‌ی نحوی شعر فرمودید که: «نلتِ» فعل مؤنث است؛ زیرا فاعل، مضمر است که ضمیر«أنتِ» است راجع به «ریح» که مؤنث سماعی است و قاعده در مورد سماعی این‌ست که راجع کردن ضمیر مذکر و مؤنث جایز است. پس، به این اعتبار، آیا نمی‌توان گفت که خواندن فعل «نلتَ» (مذکر) نیز جایز است که ضمیر مذکر را در آن مضمر کنیم که «أنتَ» است؟؛ چراکه مرجعِ ضمیر، «ریح» است و برای آن إرجاع ضمیر مذکر و مؤنث جایز است. لطفاً این مطلب را واضح فرمایید.

جواب از إستیضاح:

بسم الله العظیم ـ بدانید که اگر فاعل، مؤنثِ غیرحقیقی و اسم ظاهر باشد که فعل به آن اسناد گردد؛ برابر است که فصل باشد یا نباشد، در این صورت اختیار هست که فعل را مذکر کنیم یا مؤنث، اما اگر فاعل اسم مضمر باشد که فعل به آن مسند گردد و هم مؤنث غیرحقیقی، در این صورت فعل را مؤنث کردن در غیرحقیقی هم لازم است؛ **کما قال فی «درایة‌النحو»:**

«وإن کان ای الفعل متأخراً عن الفاعل یعنی اذا کان الفاعل مضمراً أنّث الفعل».(١)

١- درایة شرح هدایة النحو: ٧٧ ـ ایضاً شرح جامی: ٢٨١

و در شعر مذکور لفظ «نلتِ» مسند است به فاعل مضمر که «أنتِ» است و آن راجع به «ریح» است که مذکور قبلی است؛ چون حاضرِ ذهنیِ شاعر است و او آن را خطاب می‌کند؛ چنان‌که در حدیث آمده است که ملائکه در قبر [از انسان در مورد رسول‌اللهﷺ که ایشان را معهود در ذهن قرار می‌دهند و] سؤال می‌کنند که: **«ما کنتَ تقول فی هذا الرجل (ای المعهود فی الذهن).** [۱]

مرجع آن، «ریحِ» منادٰی [به‌حرف ندای «یا»] در جمله‌ی «یا ریح الصبا» نیست. لذا طبق قاعده‌ی نحوی در این‌جا غیرمؤنث خواندن آن صحیح نیست. نظیر جوازِ آن، مثال «طلع الشمس» و «طلعت الشمس» است؛ زیرا در این جا إسنادِ «طلوع»، به «شمس» است که مؤنث غیرحقیقی و مظهر است و نظیر عدم جواز، «الشمس طلعت» هست. در این‌جا نمی‌توانیم بگوییم: «الشمس طلع»؛ زیرا اسنادِ «طلعت» این‌جا به «شمس» نیست که اسم مظهر است بلکه إسناد آن به‌جانب «هی» است که ضمیرِ «شمس» و به آن راجع است. فتدبّر.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۶ هـ. ق.

شخصی از سفر آمد و همسرانش در حال عذر و... بودند، با کدام یک مقاربت کند؟

الإستفتاء [۱۳۸]: زید سه زن دارد. وقتی‌که زید از سفر آمد، دید یک زن در حالت حیض، دوم در سکرات و سوم در حالت زائیدن است. پس، زید نزد کدام یک از این سه زن برود (یعنی جماع کند)؟

۱- مشکوة المصابیح: کتاب الإیمان، باب إثبات عذاب القبر، ش۱۲۶ ـ صحیح بخاری، الجنائز، باب ما فی عذاب القبر، ش۱۳۷۴.

الجواب باسم ملهم الصواب: این سه زن را خود شما دارید یا شخصی دیگر دارد و این حالت برایش رُخ داده است که سؤال می‌کنید! و یا این‌که این سؤال سؤال دلالت بر حماقت سائل می‌کند.

جوابش این‌ست که جماعِ هیچ یکی از زنان بر سر او فرض نیست که حتماً در همین حالت یکی را جماع کند. این شخص هیچ نکند بلکه صبر کند وگرنه در هر سه جا مجرم است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۶ هـ . ق .

گناه زنا با زن باکره بیشتر است یا با زن بیوه یا شوهردار؟

الإستفتاء [۱۳۹]: زید با سه گونه زن زنا کرد. یکی باکره بود و دوم بیوه و سوم شوهردار. پس، زنا کردن با زنان مذکوره گناه کدام یک بیشتر است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر هر سه زنا لعنت هست. این سوال هم دلالت بر حماقت سائل می‌کند. هرکدام از این سه زنان، به‌اعتبار همسایگی یا خویشاوندی و قرابت با وی نزدیکتر باشد، گناهِ زنا با او بزرگتر و شدیدتر است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۳ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۶ هـ . ق .

رجعت و عود مرض به‌وسیلهٔ دم

الإستفتاء [۱۴۰]: رجعت و عود مرض به دم چطور است؟

بعضی دعاها مشروط به اجازه هستند، آیا کسی از بزرگی بیعت کرده، می‌تواند از بزرگی دیگر اجازه‌ی دعا یا تعویذ بگیرد؟

از تجربه ثابت شده است که هرکس بخواهد زکات آیه‌ای را بکشد، منظورش تسخیر جنّ نبوده، سنگ زده شده یا صدای خطرناک شنیده است و خلاصه ترسانیده می‌شود، این اگر از طرف جنّات است برای چه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: رجعت نزد عاملین معروف [است] و اجازه گرفتن از عاملین، من وجهٍ اثری قوی دارد و از هر عاملی می‌تواند اجازه بگیرد؛ استاد او باشد یا غیر. البته به جنّ‌ها به‌وسیله‌ی عملیات، سخت ضرر می‌رسد. از این وجه سعی می‌کنند که کار شکنی کنند و او را به هدف خود نگذارند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۵ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق.

یک سؤال احمقانه (مردن شوهر و همسر در حالت برهنگی و جماع و آمیزش)

الإستفتاء [۱۴۱]: زید با زن خویش درحالت برهنه حماع کرد و در همین حال هر دو مُردند. چه‌کسانی این‌ها را از هم جدا کند؟ یعنی هردو برهنه بودند.

الجواب باسم ملهم الصواب: این سؤال أحموقه است. سؤال آن‌ست که برای انسان پیش بیاید و اگر موردی واقع نشده و پیش نیامده وکسی از آن سؤال کند، این‌را «أحموقه» و «خرافه» می‌نامند که جوابش روا نیست. بنا بر این، اگر چنین حادثه‌ای واقعاً رُخ داده و تاحال زن و مرد به‌همین حال‌اند پس، آن‌را برای بنده نوشته و توضیح دهید که آن وقت جواب داده می‌شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۳ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق.

حکم وحیثیت نماز استخاره برای پیدا کردن دزد و ساحر

الإستفتاء [۱۴۲]: بعضی ملاها برای پیدا کردن دزد و ساحر نماز استخاره می‌خوانند و بعد از نماز می‌گوید: فلانی در خوابم ظاهر شده که سحر یا دزدی کرده است. آیا این کار از نظر شریعت صحت دارد و نماز استخاره حجت شرعی می‌شود یاخیر؟ و اگر یکی بر دیگری تهمت سحر ببندد، حکم او چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کار از نظر شرع اعتبار ندارد و نماز استخاره نیز حجت شرعی نیست. ثبوت اشیاء شرعاً در صورتی می‌شود که ساحر خودش اعتراف کند یا دیده شود وگواه و بیّنه‌ی معتبر بر آن وجود داشته باشد. صرفاً به گفتن چنین ملاها که فلانی ساحر است، ساحر بودن او ثابت نمی‌شود. گرچه این‌ها قرائن می‌توانند باشند، اما ثبوت شرعی نیستند.

ساحر گفتن شخص بدون دلیل، تهمت است و شخص، گناه‌کار می‌شود و باید از آن فرد طلب‌معافی و توبه کند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۱۰ ذیقعده ـ ۱۴۱۶ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

مادر به فرزندش گفت: اگر فلان کار را نکنی، شیرم حلالت نباشد، چه حکم دارد؟

الإستفتاء [۱۴۳]: مادری به فرزندش از روی ناراحتی گفت: اگر فلان کار را نکنی، شیرم حلالت نباشد. حالا اگر فرزند آن کار را نکرد، حکمش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آگر آن کار موجب نافرمانی الله تعالی و رسول‌الله ﷺ و معصیت نباشد پس، فرزند به‌گفته‌ی مادر عمل بکند و از او اطاعت کند و اگر آن کار موجب گناه و معصیت است، اطاعت از مادر نکند و در این صورت

مسئول نخواهد شد؛ ولو این که شیر را بر وی حرام کند؛ به‌طبقِ حدیثِ **«لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»**.[1]

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۱۹ ذیقعده ـ ۱۴۱۶ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

إیصال ثواب عبادات به الله سبحانه‌وتعالی

الإستفتاء [۱۴۴]**:** شخصی هر شب قبل از خواب دو رکعت نماز می‌خواند و می‌گوید ثواب این نماز را برای خدا می‌بخشم، چطور است؟

الجواب و بالله التوفیق: إیصال ثواب برای خداوند متعال هیچ معنی و مفهومی ندارد؛ زیرا او سبحانه‌وتعالی صمد و بی‌نیاز است که نه نیاز به‌کسی دارد و نه نیاز به اعمال و ثوابِ شخصی. إیصال ثواب، برای کسی است که نیازمند و محتاج باشد. لذا این شخص از این کار خود إجتناب کند و اگر عمداً چنین کند و آن‌را روا بداند، خطر کفر وجود دارد؛ چون از آن محتاج‌بودن الله تعالی لازم می‌آید.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۲۶ ذیقعده ـ ۱۴۱۶ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- تخریج این حدیث در جلد یازدهم همین فتاویٰ (۲۵۴/۱۱، استفتای شماره‌ی ۱۹۷ (انجام دادن عمل گناه به‌خاطر إرضای غیر)) گذشت.

درجه و حیثیت کتاب «نهایة الأرب فی فنون الأدب»

الإستفتاء [۱۴۵]: آیا به‌کتاب «نهایةالأرب فی فنون الأدب»، تألیف شهاب‌الدین احمد نویری مصری عقیده باید داشت یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کتاب به‌مطالعه‌ی بنده نرسیده است و از حدّ حدّ إعتبار آن نیز آگهی ندارم. معتبر بودن کتاب، وابسته به محقَّق بودن مضامین مضامین آن است. البته امید و قرینه‌ی قوی وجود دارد که معتبر باشد؛ زیرا مترجمِ آن، مؤلّف را عالمی برجسته و متدیّن و شافعی مذهب گفته است.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: ابواسحاق (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۱۵ صفر ـ۱۴۱۷ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

آیا «آب حیات» وجود و ثبوت دارد؟

الإستفتاء [۱۴۶]: آیا در روی زمین آبی وجود دارد به اسم «آب‌حیات» که هرکس بنوشد، مرگ از او طاری (دور) می‌شود؟ اگر چنین آبی هست، در کجا واقع است؟

۱- این کتاب، کتابی معتبر و در واقع موسوعه‌ای در مورد میراث علمی عرب؛ هم در زمینه‌ی أدب و هم تاریخ و... است. مؤلف آن، علامه شیخ شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم ، قرشی، تیمی، بکری، نویری، متولد سال٦٧٧ و متوفی سال ۷۳۳ هـ . می‌باشد. ایشان در زمان سلطان ملک الناصر می‌زیسته است. مؤلف در این کتاب به بیان پنج فنّ با ترتیبی حسن پرداخته است و هر فنّ مشتمل بر پنج قسم است که عبارتند از: ۱ـ متعلق به سماء و آثار علوی و زمین و معالم سفلی، ۲ـ در مورد إنسان و متعلق به او، ۳ـ در مورد حیات حیوانات، ٤ـ در مورد نباتات: و تداوی به آن‌ها، ۵ـ در مورد تاریخ که نهایت کلام بر سلطنت الملک الناصر، محمد بن قلاوون پایان می‌یابد.

الجواب والله ملهمٌ للحق والصواب: در مورد «آب‌حیات» روایتی صحیح در کتب معتبره دستیاب و دیده نشد. بعضی از مؤرخین وقُدما وجود آن‌را إثابت کرده‌اند؛ چنان‌که علامه ابن‌کثیر رحمه‌الله در کتاب خود «**البداية والنهاية**» روایتی از ابن‌عساکر رحمه‌الله نقل فرموده است که «ذوالقرنین» به‌همراهی حضرت خضر علیه‌السلام دنبال دریافت چشمه‌ی حیات به راه افتادند تا این‌که حضرت خضر علیه‌السلام موفق آشامیدن آن شد و «ذوالقرنین» موفق نشد.[1]

البته این چنین روایات از نگاه علمای محققین درجه‌ی ضعف دارند و یقینی نیستند.

آنان‌که وجود آن‌را قایلند، می‌گویند که در تاریکستان در انتهای زمین قرار دارد و نیز می‌گویند خاصیت آن فقط به درازا کشاندن عمر است نه این‌که مرگ از شخص نوشنده دور می‌شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: ابواسحاق (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۳۰ صفر ـ ۱۴۱۷ هـ.ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

منّت نهادن بر نیکی‌ها و کارهای خوب و بخل ورزیدن

الإستفتاء [۱۴۷]: هر وقت زید از بکر ماشین یا چیزی دیگر طلب می‌کرد، بکر به او می‌داد. روزی بکر از زید چیزی طلب کرد زید به او نداد. بکر به او گفت: نامرد، از من چیزی می‌خواستی، به تو می‌دادم اما تو الآن به من نمی‌دهی. آیا این طعنه زدن بکر از زید، نیکی‌های او را برباد می‌کند و می‌سوزد یاخیر؟

١– البداية والنهاية: ١٠٧/٢.

الجواب باسم ملهم الصواب: این طعنه زدن بکر، کار خوبی نیست و او در حکم «منّان» داخل می‌گردد و در اجر و مزد او نقصان وارد می‌کند. بکر از این کار اجتناب کند تا در این وعید داخل نگردد که رسول‌الله فرموده است:

«**لا یدخل الجنة خبّ ولا بخیل ولا منّان**» (**رواه الترمذی**).

البته زید هم از مروّت و جوانمردی کار گیرد و بخل نورزد و او هم اگر بدون وجه بخل اختیار کند و به بکر چیز را ندهد، کار خوبی نیست و در تحت حدیث داخل می‌گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۶ ربیع‌الأول ـ ۱۴۱۷ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

آیا این قمیص کُرته از پیامبرﷺ ثابت است یاخیر؟

الإستفتاء [۱۴۸]: این قمیص کُرته به‌هیئت کذائیه از پیامبرﷺ ثبوتی دارد یاخیر؟ و اگر حدیثی در این مورد آمده، آن‌را کاملاً شرح دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: جناب سرور کائناتﷺ اکثراً به‌جای قمیص، إزار (چادر) وگاه‌گاهی قمییص هم استعمال فرموده‌اند. البته آستین و دامن قمیص خیلی ساده و دامن تا نصف ساق بوده است.

کتاب‌هایی که در سیرت آن‌حضرت علیه‌السلام نوشته شده‌اند، مراجعه شد، اما روایتی به چاک‌دار بودن ونبودن هردو کناره‌ی دامنِ قمیصِ ایشانﷺ دستیاب و دیده نشد. پس، این لباس کُرته‌ی کنونی از آن‌حضرتﷺ ثابت نیست البته نهی‌ئی بر آن هم ثبوت ندارد. **هذا ما عندی لعل الله یحدث بعد ذلک امراً.**

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: ابواسحاق حملی، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۲۲ ربیع‌الأول ـ ۱۴۱۷ هـ . ق .

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

صحت و ثبوت نزول مقدار معینی از بلاها و فتنه‌ها در سال و به خصوص در ایام آخر ماه صفر

الإستفتاء [۱۴۹]: می‌گویند در سال سه لاک [(سیصد)] بلا نازل می‌شود و در ایام آخر صفر روز چهارشنبه بیست‌هزار بلا نازل می‌شود. «لاک بلا» یعنی چه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «لاک» یعنی «لک» و به‌زبان هندی و اردو صدهزار را گویند و «بلا» عبارتست از مصائب و بلیّات و آفات و پیش‌آمدِ بد.

برخی از بندگان خاص و اهل‌کشف به‌نظر کشفی خود کشف نموده‌اند که در طول سال سیصدهزار بلا نازل می‌شود و فرموده‌اند باید بنده به اعمال خیر و نیک و إستعاذه مشغول و متوجه شود تا از این بلاها نجات یابد.

البته روایتِ تعیینِ مقدار بلاها صحیح نیست، اما نزول خود بلاها از احادیث صحاح ثابت است؛ چنان‌که در روایتی هست که رسول‌اکرمﷺ از خواب بلند شد و به‌جانب آسمان نگاه کرد و فرمود: «**سبحان الله، ماذا أنزل الليلة من الفتن، وماذا فتح من الخزائن، أيقظوا صواحبات الحجر، فرُبّ كاسية في الدنيا عارية في الآخرة**».[1]

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: ابواسحاق (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۴ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۷ هـ . ق .

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- نگا: صحیح بخاری، باب العلم و العظة بالليل، ش۱۱۵ و باب تحریض النبی علی قیام اللیل والنوافل...، ش۱۱۲۶ ـ و... و... .

ترک دادن یک سال در وسط یا امتحان متفرقه دادن و به کلاس بالا رفتن برای طلبه و دانش‌آموز

الإستفتاء [۱۵۰]: اگر طلبه یا دانش‌آموزی در مدرسه مدت تحصیلات یک سال را در میان گذاشت؛ مثلاً امسال کلاس یا جماعت اول را خوانده و سال آینده کلاس یا جماعت دوم را امتحان متفرقه داده و کلاس یا جماعت سوم را می‌خواند؛ برابر است که بعضی از کُتُب جماعت دوم را خوانده است یا نه. آیا این شخص به این امتحان متفرقه دادن و یک سال در میان گذاشتن، نزد خداوند متعال مسئول می‌شود یا نه؟ و اگر إستعداد داشته باشد، بازهم مسئول می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این دو صورت دارد:

اول این‌که از کلاس یا حماعت دوم چیزی از کتاب‌ها را خوانده است یا این‌که نخوانده، ولی در وقت امتحان دادن إظهار نمی‌کند و نمی‌گوید که من کلاس دوم را خوانده‌ام و بدون إظهار می‌گوید من کلاس دوم را امتحان می‌دهم، در این صورت مسئولیت ندارد.

دوم این‌که آن کلاس یا جماعت را اصلاً نخوانده و در وقت امتحان می‌گوید و إظهار می‌کند که من این کلاس را خوانده‌ام و امتحان می‌دهم، در این صورت این حرف دروغ است و مسئولیت دارد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: ابواسحاق (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۱۴ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۷ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

واحد مقدار وزن و اندازه‌ی اعمال در روز قیامت

الإستفتاء [۱۵۱]: همان‌طوری که می‌دانیم دانشمندان برای تعیین هر چیزی واحدهایی برگزیده‌اند که می‌توان با آن میزان، اندازه، حرارت، برودت، سنگینی و سایر خصوصیات اجسام را دریافت؛ مثلاً برای اندازه‌گیری مقدار آب (مایعات)، لیتر و میلی‌لیتر وغیره و برای تعیین وزن اجسام، کیلوگرم و... وجود دارد. می‌خواستیم بدانیم که واحد مقدار و اندازه‌ی ثواب اعمال نیک چیست؟ تا بتوانیم ارزش اعمال خویش را بسنجیم.

الجواب باسم ملهم الصواب: واحد مقدار ثواب اعمال نیک، به‌یک اندازه‌ی مشخص مقرر نیست؛ زیرا تعلق ثواب، بستگی به اخلاص دارد که هر قدر اخلاص بیشتر باشد، ثواب بیشتر می‌رسد و مطابق نیت و اخلاص هر فرد رفتار و عمل خواهد شد و ظاهر است که اخلاص همه‌ی مردم برابر نیست بلکه فرق و تفاوت‌ها دارد. در این مورد نص صریح موجود است که پیامبر اسلام علیه‌السلام فرمودند:

«لاتسبّوا اصحابی فلو أن احدکم أنفق مثل احد ذهباً ما بلغ مُد احدهم و لا نصیفه» (متفق‌علیه).[۱]

۱- صحیح بخاری: ۴۵۵/۲، کتاب فضائل اصحاب النبیﷺ ش۳۶۷۳ ـ صحیح مسلم: ۳۱۰/۲، باب تحریم سب اصحاب النبیﷺ.

عقیده‌ی اهل‌سنت‌وجماعت این‌ست که در روز قیامت ترازوی وزن اعمال نصب کرده می‌شود و به‌مانند ترازوهای دنیا دارای دو کفه و زبانه و شئ محسوس است که در آن اعمال را وزن می‌کنند. البته در این‌که آیا خود اعمال وزن می‌شوند یا دفاتر ثبت اعمال؟ اهل‌سنت دو قول مشهور دارند. نزد بعضی از جمله: امام بخاری رحمه‌الله خود اعمال وزن

والله اعلم و علمه اتم- کتبه : ابواسحاق حملی، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ون
۴ شعبان - ۱۴۱۷ هـ. ق.
الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

آیا جنّ‌ها از شیاطین‌اند یاخیر؟ (فرق بین جنّ و شیطان)

الإستفتاء [۱۵۲]**:** چه می‌فرمایند علمای دین مبین اسلام در مسأله‌ی زیر:

آیا جنّ‌ها همه شیاطین هستند یا این‌که شیطان‌ها جدا هستند؟. یکی گفت که جنّ و پری همه شیطان هستند و همه در ماه مبارک رمضان بسته می‌شوند. من به‌دلیل به‌دلیل خود گفتم نسل‌شان یکی است، ولی همه شیطان نیستند. بعضی خدا را

می‌شوند؛ به‌طوری‌که اعمال جسم داده و وزن می‌شوند و نزد بعضی صحائف و دفاتر. قول اول، راجح است. قول دیگری نیز هست که خود اشخاص وزن می‌شوند.
اعمال نیک انسان، صورت خوب و اعمال بد، صورت و شکل بد داده شده و وزن کرده می‌شوند. خلاصه این‌که وزن اعمال در روز قیامت حق و یقینی است؛ چه اعمال به‌صورت أعراض باشند یا اجسام! و این، از نظر شرع و عقل بعید نیست و ایمان داشتن به آن واجب و لازم است چنان‌که در دنیا أعراض را اندازه‌گیری می‌کنند و مقدار آن‌ها شناخته می‌شود و اصلاً بعید به‌نظر نمی‌رسند و اگر به‌صورت اجسام باشند، این که بدیهی است و اگر عقل کسی عاجز باشد و آن‌را غیرمعقول تصور کند، باید علم آن‌را به الله تعالی بسپارد و ایمان داشته باشد. پس، خودِ وزن اعمال ثابت است، اما این‌که واحد مقدار وزن در آن روز چه نام دارد؟ والله تعالی اعلم. بسیاری از چیزها و امور غیبی و آخرت وجود دارند که در دنیا از نظر عقل، إدراک و دریافت کرده نمی‌شوند تا این‌که پرده‌های غیب برداشته شوند و آن روز به مشاهده برسد. ر. ک: (لامع الدراری شرح صحیح بخاری: ۱۰/۴۱۰-۳۹۴، باب قول الله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیامة ـ الیواقیت والجواهر للإمام الشعرانی: ۴۵۲-۴۴۶، المبحث الثامن والستون ـ و... و...) .

عبادت می‌کنند، چطور شیطان می‌شوند. لطفا درباره‌ی فرق بین جنّ و شیطان توضیح دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: همه‌ی جنّ‌ها شیطان نیستند بلکه در جنّ‌ها مسلمان هم وجود دارد؛ همان‌طوری‌که خداوند متعال در سوره‌ی «جنّ» می‌فرماید:

﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا﴾ [جنّ: ۱] .

این جنّ‌ها مسلمان بودند.

البته همه‌ی أجنه و شیاطین از نسل یکی هستند؛ چون مادّه‌ی پیدایش آن‌ها از شعله‌ی آتش است.

در اثر حضرت ابن‌عباس رضی الله عنهما که علامه شبلی حنفی در «آکام‌المرجان» نقل کرده، موجود است: «همه‌ی جنّ‌ها از نسل «سومیا» یا «شومیا» هستند و به سرکش‌ها و متمرّدین آنان شیطان می‌نامند».

«**وقال القاضی ابویعلی: الشیاطین مردة الجن وأشرارهم وکذلک یقال فی الشریر: مارد وشیطان من الشیاطین وقد قال تعالی: شیطان مارد (الی أن قال): قال ابوعمربن‌البر: الجن عند اهل‌الکلام والعلم باللسان منزلون علی مراتب فاذا ذکروا الجنّ خالصاً قالوا: جنّی فإن أرادوا أنه ممکن یسکن مع الناس قالوا: عامر والجمع عمار فإن کان ممن یعرض للصبیان قالوا: أرواح فإن خبث وتغرم فهو شیطان فإن زاد علی ذلک فهو مارد فإن زاد علی ذلک وقوی أمره قالوا: عفریت والجمع عفاریت**».[1]

جهت کسب اطلاع بیشتر در این مورد، به کتاب مذکور مراجعه شود.

۱– آکام المرجان فی غرائب الأخبار واحکام الجان، ص ۸ .

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه : محمّد یوسف سربازی، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ
۲۴ شوال ـ ۱۴۱۷ هـ. ق .
الجواب صحیح : محمّدعُمر غُفرله

وجود موجودات و مخلوقات در کُرات دیگر

الإستفتاء [۱۵۳]**:** آیا به‌غیر از إنس و جنّ بر روی کره‌ی زمین، موجودات دیگری به‌صورت زنده مثل انسان که در کُرات دیگر باشند، وجود دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در روایتی از ابن‌عباس آمده است که در تمام کُرات، موجودات متنوعه‌ی ذی‌روح وجود دارد.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفر له
۲۸ شعبان ـ ۱۴۱۸ هـ. ق .

سند علم فقه و سند کتاب «درّمختار» و «ردالمحتار» شامی، اعتراض بر آن و جواب آن

الإستفتاء [۱۵۴]**:** در مقدمه‌ی کتاب «ردالمحتار علی‌الدرالمختار»، از علامه ابن‌عابدین شامی رحمه‌الله سَنَدی را نوشته‌اند که از عبارتِ هذا: «**وإنی قد قرأت هذا الکتاب العذب المستطاب...**» شروع می شود و به الفاظ «**عن عبدالله‌بن‌مسعود رضی‌الله‌عنه عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم عن امین الوحی جبرئیل علیه‌السلام عن الحَکَم العَدل جلّ جلالُه وتقدّست أسماءُه**» منتهی می گردد. با توجه به‌حضور افراد معدودی از حضرات سلفی‌العقیده در این مناطق ما که به‌علت عدم درک صحیح، روی این سند اعتراض دارند که آیا این کتاب «درالمختار» مثل قرآن‌مجید از لوح محفوظ نازل شده است؟ لذا از حضرتعالی

۱- (ر. ک: فتاوای منبع‌العلوم، ج۲، باب ما یتعلق بالحدیث ـ احسن الفتاوی، ج۱، کتاب التفسیر والحدیث) .

تقاضا می‌شود حقیقت این سَنَد را برای ما مشخص فرمایید تا بتوانیم جلوِ حرف این افراد را بگیریم که باعث إیجاد بدظنّی نسبت به‌سلف صالح ما به‌خصوص می گردند و آن همه فقط روی حنفی‌العقیده بودنِ ما.

الجواب باسم ملهم الصواب: این سؤال خود دال است که حضرات مُنتقدین از فهم عبارت کُتُب قاصر و از درک معانی بی‌خبراند. در خود این‌سند، حضرت خاتم‌المحققین، الشیخ السید محمّدامین ابن‌عابدین شامی رحمةالله‌علیه رحمةواسعة دو چیز ذکر می‌فرماید: یکی سَندِ خود کتاب «درّمختار» علامه خصفکی رحمه‌الله [تا خودش] را که آن [به سه صورت است] دوتا به‌طور قرائت و یکی به‌طور روایت؛ چنان‌که می‌فرماید: «**قرأت هذا الکتاب...**» و در خاتمه‌ی سطر دوم می‌فرماید: «**ثم قرأته علیه ثانیاً...**» و در آخر سطر پنجم از آن می‌فرماید: «**وأرویه ایضاً...**».

تا این‌جا سند کتاب «درّمختار» تمام شد.

دوم: مطلقاً سند علم فقه خود را تحریر می‌فرماید نه سندِ کتابِ «درّمختار» را. ببینید می‌نویسد: «**وهو یروی الفقه النعمانی...**». این عبارتِ مستقله، از بابِ «**عطفُ الجملة علی الجملة**» است. و در دنباله‌ی همین سندِ مطلق هم، یک اسناد قرائتی و دو اجازتی و روایتی ذکر می‌فرماید و بعد همین سندِ مطلق علم فقه نعمانی را به ربّ‌العالمین می‌رساند.

حالا این دعوٰی که سند علم فقه مطلقاً به خداوندکریم می‌رسد، حق و یقینی است و إنکار آن، مستلزم کفر است؛ زیرا از إنکار آن، إنکار رسیدن [و وصل شدنِ] سَندِ قرآن مقدس و حدیثِ شریف به‌خداوند متعال لازم می‌آید؛ بدین صورت که خود ایشان هم قبول دارند که قرآن‌کریم با الفاظ مُحتوِی با

معانی، از طرف خداوند کریم نازل شده است؛ هم‌چنان‌که الله سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: ﴿... وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [نحل: ۴۴] و قوله تعالی: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ﴾ [قیامة: ۱۹].

قرآن و حدیث از دلایل بر این دعوی، مشحون‌اند. بدین سبب اگر کسی معانی قرآن کریم را تحریف کند، مثل تحریف الفاظش او را به‌کفر می‌رساند و این هم مسلّم و اجماع امت است که حدیث صحیح، شرحِ معانیِ قرآن‌کریم است. الله تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ﴾ [نجم: ۳و۴]. از همین وجه، انکار حدیث مطلقاً، کفر است.

و نیز این اجماع مذاهب اربعه و فقهاء است که فقه به دستور قرآن و حدیث، از قرآن و حدیث مستنبط است و بعضی، از اجماع و جزئی، از قیاس و استحسانِ صحیح؛ هم‌چنان‌که در اصول نوشته‌اند که اصول فقه چهاراند: قرآن، حدیث، اجماع و قیاس.

اکثر مأخذ فقه احناف، از احادیث صحیح مروی از ابن‌مسعود رضی الله عنه و مأخذ فقه شافعی رحمه الله روایات صحیح از ابن‌عباس رضی الله عنهما هستند و... . پس، معلوم شد که مأخذ فقه، قرآن و حدیث است. سند قرآن با الفاظ و معانی، بدون واسطه و سند حدیث و فقه، با واسطه به خداوند قدوس می‌رسد.

حالا متوجه باید شد که انکار سند علم فقه به ربّ‌العالمین، خود انکار سند معانی قرآن‌کریم به ربّ‌العالمین است. کتاب «درّمختار» نیز چون همه‌ی آن روایات فقهی‌اند، در علم فقه داخل است و چون در علم فقه داخل شد، معناً مستند به ربّ‌العالمین است. البته مراد از کتاب «درّمختار»، این اوراق و تصنیف علامه

خصفکی رحمه الله نیست بلکه روایات فقهی آن مراداند. این به‌مثل آن‌ست که کسی سند بخاری و مسلم را به ربّ‌العالمین برساند. چه فرقی بین این و آن هست.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم   که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۰ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۹ هـ. ق.

آیا خون حضرت عیسی علیه السلام سفید است؟

الإستفتاء [۱۵۵]**:** ملّاهای محل می‌گویند خون حضرت عیسٰی علیه السلام سفید است. آیا صحیح است یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: والله اعلم که خون حضرت عیسٰی علیه السلام دارای چه رنگی بوده است. من و شما در روز قیامت از چنین چیزها زیر سؤال نمی‌رویم.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم ـ کوه‌ونّ

۲۴ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۹ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

حکمت حرمت نکاح با محارم

الإستفتاء [۱۵۶]**:** وقتی که شخص خودش خواهر و مادر دارد، چرا مادر و خواهر کسی دیگر را ازدواج می‌کند؟؛ مثلاً اگر باغی در خانه‌ی کسی باشد و در آن میوه باشد؛ درخت سیب و... و در مقابل، باغی دیگر وجود دارد در ملکیت شخصی دیگر آیا انسان میوه‌ی خود را استفاده می‌کند یا میوه‌ی همسایه‌ی خود را می‌دُزدد و می‌خورد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسأله واضح است و احتیاج به دلیل عقلی ندارد؛ چراکه قرآن و سنت و اجماع و قیاس ناطق بر این‌اند که ازدواج با محارم حرام و از نص قطعی ثابت است و منکر آن کافر گفته می‌شود و عقل سلیم هم مایل به همین است؛ مثلاً شما از زمان پیغمبرﷺ تا الآن بلکه در زمان گذشته از آن، ثابت کنید که در فلان زمان یک شخص مادر یا خواهر یا دختر خود را ازدواج کرده است!؛ حتی از کافران و بی‌دینان چنین چیزی ثابت کنید. پس، از عدم ثبوت آن، معلوم می‌شود که کافر وغیره وقتی‌که این کار را روا نداشته‌اند؛ با وجودی‌که مذهب وغیره نداشته‌اند که مانع این کار برای‌شان باشد، این دلیل است که عقل آن‌ها را از این کار منع کرده است و از عقل سلیم درک کرده‌اند که این، کار خوبی نیست. لذا چیزی‌که خلاف نقل و عقل باشد، برای آن چه دلیلی لازم است؟! و کسی‌که چنین اعتراض می‌کند که خلاف نقل و عقل است، ضرورت چه جوابی دارد؟! جز این‌که به او گفته شود: جنابعالی وقتی‌که عقل غیرسالمِ تو ترا به این کار برانگیخته می‌کند، بفرمایید و به نکاح با مادر یا خواهر خود إقدام کنید.

در حرمت نکاح با محارم حکمت‌ها موجود است. [برخی عبارتند از]:

۱. مزاج‌ها و طبائع سالم تقاضای این چیز می‌کند که برای او به‌جانب زنانی‌که او از آنان پیدا شده است یا آن‌ها از او پیدا شده‌اند یا مثل دو شاخ از یک باغ‌اند، رغبت و تمایل پیدا نمی‌شود.

۲. وقتی‌که نکاح انسان با محارم خود روا باشد، وقت ضرورت شدیده دیگر کسی پیدا نمی‌شود که بتواند حقوق زن را از شوهر مطالبه کند؛ زیرا او مختار کُلّ‌اش هست و زن چون‌که عاجز است، سخت ضرورت هست که برای وی پشتیبانی باشد تا وقت ضرورت بررسی و مطالبه‌ی حقوق‌اش بکند و در غیر این

صورت، بسی از کارهای او مُختلّ می‌گردد و این چنین إرتباط که این هر دو وصف [و امر] دیده شوند یعنی نبودنِ رغبت بین هم و نتوانستن کسی بر مطالبه‌ی حقوق از وی، طبعاً میان مادر و خواهر و دختر و سایر محارم او واقع و پیدا می‌شود. لذا اگر در این جاها و با این افراد ازدواج جایز باشد، حقوق معاشرت و حقوق عاجزان از بین می‌رود. از این وجه، عقل سالم هم مثل شرع مقدس تقاضای حرمت این نکاح‌ها می‌کند.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۲۴ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۹ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

آیا این حقیت دارد که اهل‌باطل نمی‌توانند قرآن کریم را حفظ کنند؟

الإستفتاء [۱۵۷]**:** عده‌ای از علما می‌گویند که اهل‌باطل حافظ قرآن نمی‌شوند، در حالی‌که بعضی از اهل‌باطل حافظ کلّ قرآن‌مجید هستند. این مسأله را برای ما شرح دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: در حدیثی آمده است که بطله (اهل‌باطل) نمی‌توانند سوره‌ی بقره را حفظ کنند.(۲)

۱- حِکَم الأحکام الربوبیة، ص۹۵.

۲- الفاظ حدیث این‌ست: «... إقرأوا سورةالبقرة فإن أخذها برکة وترکها حسرة ولا تستطیعها البطلة»، قال معاویة (راوی الحدیث): بلغنی أن البطلة السحرة. (صحیح مسلم: ۴۴۶/۱، باب فضل قراءة القرآن وسورة البقرة، ش۲۵۲ (۸۰۴) یا (۱۸۷۲).

«بطلة» به «سحرة» (ساحران) تفسیر شده است و این، از قبیل تسمیهٔ آن‌ها به اسم فعل آن‌ها است؛ زیرا آن‌چه سحره انجام می‌دهند و إرائه می‌کنند، باطل است و دلیل و سببِ

پس، این حقیقت دارد اهل‌باطل حافظ کل قرآن نمی‌شوند و این به تجربه رسیده است و این خبر غلط است و صحت ندارد که بعضی از آنان حافظ کل قرآن‌اند. [اگر حقیقت امر واضح شود و دقیقاً از آن‌ها امتحان به‌عمل آید، برای هر کس معلوم خواهد شد].

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۲۳ذیقعده ـ ۱۴۲۰ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

زدن چاقو یا شمشیر بر خود به‌خاطر إثبات تصوف

الإستفتاء [۱۵۸]**:** اگر کسی برای شخصی که منکر تصوّف است، خود را چاقو یا شمشیر بزند نه برای تظاهر و خودنمایی، آیا درست است یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این جایز و درست نیست و حقیقتی ندارد و این دلیلی بر ثبوت و صحت تصوّف و عرفان نمی‌شود.

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۱۶جمادی‌الأول ـ ۱۴۲۱ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

عدم توانایی آن‌ها به قراءت و حفظ سورهٔ بقره، زیغ و انحراف آن‌ها از حق و إنهماک در باطل می‌باشد. (پس، معلوم می‌شود هر که با افعال و عقائد باطله، منحرف از راه حق و منهمک در باطل شده باشد، موفق به قراءت و حفظ سورهٔ بقره نخواهد شد) و نزد بعضی مراد از «سحره» یعنی کسانی که در بیان و کلام، سحر و چرب‌زبانی دارند و قادر نبودن‌شان به حفظ این سوره، به‌طور تحدّی و إعجاز و مبارزه‌طلبی است و... (کذا فی شرح الأبی علی صحیح مسلم: ۴۲۰/۲، تحت حدیث مذکور).

صحت و عدم صحت این قول که خوک از آدم بی‌نماز نفرت دارد

الإستفتاء [۱۵۹]**:** آیا این صحت دارد که خوك می‌گوید من از شخص بی‌نماز بهترم و بی‌نماز از من بدتر است؛ در صورتی‌که انسان أشرف مخلوقات است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این جمله که خوک از آدم بی‌نماز نفرت دارد، از گفته‌های حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی‌رحمه‌الله می‌باشد. مفهومش این‌ست که خوك و دیگر حیوانات به‌عبادت و بندگی مأمور و مکلّف نیستند و در روز قیامت از محاسبه و مؤاخذه سبکدوش هستند، اما انسان‌ها به عبادت و اطاعت مأمور و مکلّف هستند و الله تعالی او را أشرفِ مخلوقات و خلیفه‌ی خودش در روی زمین قرار داده است، به‌خاطر این‌که مُجری احکام خدای ذوالجلال باشد و معبودیت و ربوبیت خالق کائنات را به همه عالمیان آشکار کند. پس، وقتی‌که انسان مُجری احکام و پایبند عبادت و بندگی معبود حقیقی خودش باشد، رتبه‌ی أشرفیت و أفضلیت را به‌دست می‌آورد، اما وقتی‌که از عبادت و بندگی معبود حقیقی خودش سرپیچی کند، أشرفیت و أفضلیت را از دست می‌دهد و مورد خشم و غضب و عذاب پروردگار عالم قرار می‌گیرد و به رتبه و مقام پست و ذلّت خواهد رسید و در این وقت خوك وغیره از او هم نفرت دارد.

آیه‌ی کریمه‌ی ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَانَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ۝٤ ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ [تین: ۴،۵] به همین معنی دلالت می‌کند. ظاهر است که هر فردی در اسفل سافلین جایگاه یافت، از همه خوار و ذلیل‌تر می‌شود و مزید: هر زمان

انسان از اطاعت و بندگی الله سبحانه محروم گردد، در نزد او تعالٰی قدر و ارزش پر پشه‌ای هم پیدا می‌کند؛ چنان‌که در حدیثی وارد است:

عن ابی‌هریرة رضی الله عنه عن رسول‌الله صلی الله علیه وسلم قال: «أنه لیأتی الرجل العظیم السمین یوم القیامة لا یزن عندالله جناح بعوضة» . (رواه الإمام البخاری فی صحیحه).[1]

والله اعلم وعلمه اتم- کتبه ابواسحاق حملی، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۲۴رجب ـ ۱۴۱۹ هـ. ق .

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

ولایت یعنی چه؟

الإستفتاء [۱۶۰]: ولایت یعنی چه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ولایت نزد اهل سنت بر دو نوع است:

۱. ولایت عامه، ۲. ولایت خاصه.

هر فرد کلمه‌گو که قطعیات و ضروریات دین مقدس را قبول کند و آن را إیده‌ی خود قرار دهد، در «ولایت عامه» داخل است [و او ولی گفته می‌شود]، اما «ولایت‌خاصه» مخصوص بندگان صالح و مطیع و مقرّبِ بارگاه الهی است.

ولایت در نزد «اهل‌تشیع» به‌گفته‌ی آقای مطهری، جزو سوم امامت است. مفهوم این مطلب این‌که وجود یک انسان کامل در هر زمان ضروری است که در اصطلاح «صوفیه» او را «قُطب» می‌گویند و دنیا هیچ وقت از قُطب خالی نیست. این انسان کامل یا قطب، دارای مقامات بلند و والا هست. از جمله مقامات او یکی این‌ست‌که تسلّط بر ضمائر (دل‌ها) دارد و اهل‌تشیع او را به «حجّتِ‌زمان» تعبیر

۱- صحیح بخاری: ۶۹۱/۲.

می‌کنند یعنی دنیا هیچ زمان خالی از حجّت نیست؛ چنان‌که نزدشان مشهور است که: «**لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها**» و نسبت به حجت قائل به مقامات بلندی برای وی شده‌اند. خلاصه نزدشان «حجّت» به‌منزله‌ی یک روح کلّی محیط بر همه‌ی روح‌ها می‌باشد.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم- دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۲۵ رجب ـ ۱۴۲۱هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

«فقیه‌النفس» به کدام عالم گفته می‌شود؟

الإستفتاء [۱۶۱]: «فقیه‌النفس» به کدام عالِم می‌گویند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «فَقیهُ‌النفس» شخصی را می‌گویند که در فنّ حدیث و تفسیر و فقه چنان مهارت داشته باشد که مسائل را از اصول و قواعد بتواند إستنباط و تخریج کند.(۲)

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه: عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۸ ذیحجه ـ ۱۴۲۱هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- اقتباس از کتاب: «امامت و رهبری»، از مطهری.

۲- «فقیه‌النفس» کسی است که به علم فقه إحاطه و مهارت کامل داشته باشد و این مقام را «فقه‌النفس» (فقاهت نفس) می‌گویند و آن، از شروط مجتهد و از نفیس‌ترینِ صفات علمای شریعت است. (کذا فی حاشیة «نهایة المطلب فی درایةالمذهب» لإمام الحرمین الجوینی: ۲۸۷/۱۴، الطلاق، فروع مختلفة، فقرة ۹۲۶۲).

چرا در این زمان کرامت نمایان نمی‌شود یا کم واقع می‌شود؟

الإستفتاء [۱۶۲]**:** چرا در این زمان کرامات نمایان نمی‌شود و یا این‌که کم واقع می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مدار ظهور کرامات، از موجب فرمانبرداری خدا و اتباع سنت می‌باشد. هر شخص که به‌طور معنِی صحیح، مؤمن و مسلمان حقیقی باشد و رعایت تمام احکام و شرائع اسلام را کند و به‌کثرت ذکر و عبادت خدا را انجام دهد، آن شخص صاحب کرامت خواهد شد.

در ابتدای اسلام چون مردم بیشتر متقی و عبادتگذار و در مسیر تقوٰی و صراط مستقیم گامزن بودند، از آن‌ها کرامات بیشتری نمایان می‌شُد. الآن که زمان فتنه و فساد است و مردم به‌طور صحیح بر مسیر تقوٰی و متبع شرع و سنت نیستند و دارای ایمان سطحی می‌باشند و بر مسیر تقوٰی و صراط مستقیم کاملاً قدم بر نمی‌دارند و دنبال نفس امّاره و شیطان لعین هستند، چطور از آن‌ها کرامات نمایان می‌شود!.

اگر الآن هم افرادی باشند و بر مسیر صحیح گام بزنند، صاحب کرامت خواهند شد و الآن هم چنین افرادی در دنیا وجود دارد، اما نسبتاً کم هستند.

رسول‌اکرمﷺ فرمودند: «**خیرُ الناس قَرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...**».(۱)

این حدیث دال بر همین امر است.

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۷ محرم‌الحرام ـ ۱۴۲۲هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- صحیح بخاری، باب فضائل اصحاب النبیﷺ، ش۳۶۵۱ و... ـ صحیح مسلم، باب فضل اصحابه ثم اللذین یلونهم، ش۲۱۲ (۲۵۳۳) ـ سنن ترمذی در مواضع و ابواب متعدد .

حکم خواندن علم منطق

الإستفتاء [۱۶۳]**:** خواندن علم منطق و حکمت در این عصر خوبست یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خواندن این علم خوب است و به‌قدر ضرورت خواندن و دانستن آن لازم است.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۲۸ صفر ـ۱۴۲۳هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

وفات یافتن شوهر و همسر در حال جماع (آمیزش) و روش از هم جدا کردن آن‌ها

الإستفتاء [۱۶۴]**:** زنی و مردی مشغول جماع بودند و در همین حال‌که آلت تناسلی مرد در آلت زن بود، هر دو تا وفات کردند. چه‌کسی آن‌ها را از هم جدا کند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: همان شخص که با آن‌ها مَحرم‌تر است، آن‌ها را جدا کند و وقت جدا کردن احتیاطاً نظر خود را حفظ کند و دست خود را با لباسی پیچیده زن را جدا کند. دلیل آن‌را در إلغازات‌فقهیه دریافت نمود.

والله اعلم وعلمه اتم – محمّدعُمر غُفرله

۵ ربیع‌الثانی ـ۱۴۲۳ هـ. ق.

سیّد واقعی کیست؟

الإستفتاء [۱۶۵]**:** «سیّد» واقعی کیست؟

۱- امداد الفتاوی: ۷۷/۴.

الجواب باسم ملهم الصواب: اصطلاحاً «سیّد» مخصوص به بنوفاطمه و اولاد علی رضی الله عنهما است و بقیه بنوهاشم هم لغتاً و احتراماً سیّد گفته می‌شوند و در حکم حکم حرمت صدقه برای‌شان، شامل و جزو سادات هستند.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه: عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۷ ربیع‌الثانی ـ۱۴۲۳هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

موت، حیات برزخی، حیات پیامبر ﷺ در عالم برزخ، صورت مثالی یا جسمانی پیامبر ﷺ و دیده شدن ایشان در عالَم دنیا

الإستفتاء [۱۶۶]: یکی از علما می‌گوید که حضرت علامه سیوطی رحمه الله ۳۵ مرتبه آن‌حضرت ﷺ را حضوراً بدون خواب ملاقات و زیارت کرده است. آیا این امکان دارد که آن‌حضرت در عالم دنیا بیاید و کسی او را زیارت کند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عقیده‌ی قطعی اسلامی است که «موت» نام فنای محض نیست؛ به‌طوری‌که انسان بعد از مُردن، معدومِ محض می‌گردد بلکه «موت» عبارتست از:

۱-کفایت‌المفتی: ۳۵۸/۲ ، کتاب العلم، علمی اصطلاحات کا بیان و ج۲۵۲/۶، باب مصارف الزکاة (ترتیب و طبع جدید). آن‌هایی‌که دادن مال زکات به آنان جایز نیست، تمام بنوهاشم (اولاد عباس رضی الله عنه و حارث و ابوطالب هستند (البته از ابوطالب، فقط اولاد علی و جعفر و عقیل رضی الله عنهم می‌باشند). بنولهب، از این حکم مستثنی‌اند؛ چون به نص صریح حدیث، قرابت آن‌ها (به‌سبب عداوت با دین و پیامبر ﷺ) منقطع و گسیخته است (ردالمحتار شامی: ۷۲/۲، زکاة ، باب المصرف). البته اصطلاحاً ـ همانطور که در متن جواب گفته شد ـ «سید» به «بنوفاطمه» (اولاد علی و فاطمه رضی الله عنهما) گفته می‌شود.

«إنتقال انسان از یک جهان به جهانی دیگر» یا از «یک دَور زندگی به دَور زندگی دیگری». زندگیِ اول، دنیا و دوم، زندگیِ برزخ نام دارد که انسان از آن عالم دو مرتبه به دنیا زنده کرده نمی‌شود.

خداوند متعال در سوره‌ی مؤمنون می‌فرماید: ﴿... وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ﴾ [مؤمنون:۱۰۰] . البته آن واقعاتی‌که بعد از مُردن و زنده بودن در قرآن‌مجید ثابت و وارد شده است، مستثنی‌اند.

خلاصه این‌که رسول‌اللهﷺ در روضه‌ی أطهر خود با حیات جسمانی حیات دارند که این حیات، حیات برزخی و از حیات دنیوی قوی‌تر است و دوباره آمدن آن‌حضرتعليه السلام به عالم دنیا به‌صورت مثالی است که آن إمکان‌پذیر می‌باشد نه به‌صورت جسمانی؛ همان‌طور که بعضی از بزرگان دیده و زیارت کرده‌اند.

امام غزالی و جمهور محققین رحمهم الله قایل‌اند که به‌جسد مثالی می‌آیند و دیده می‌شوند و علامه سیوطی رحمه الله به‌جسد مثالی و عُنصری هر دو قایل است. ابن‌عربیِ اکبر به‌جسد عُنصری هم برای اهل کشف قایل شده است.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم - دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ون

۱۸ رجب ـ۱۴۲۳هـ.ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱ـ فضل الباری: ۱۳۱/۲، باب إثم من كذب على النبیﷺ، ش.ح ۱۰۹ .

حکمت کار و کسب و طلب رزق برای انسان

الإستفتاء [۱۶۷]**:** خداوند جلَّ‌جلالُه رازق تمام مخلوقات می‌باشد پس، کسب انسان را چه می‌توان گفت؟ یعنی سبب ذریعه و یا شرط یا چیزی دیگر؟ و حکمت از کسب کردن انسان و نکردن حیوان چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: رزق هر شخص گرچه از جانب خداوند متعال و معین و مقدر است، اما کوشش وکسب کردن برای انسان جهت جمع‌آوری مال جایز است و خلاف توکَل نیست و این‌را «اسباب» می‌گویند و اختیار کردن اسباب، خلاف توکّل و گناه نیست. معنِی توکّل، إعتماد داشتن به خداوند متعال است و مطلب از إعتماد این‌ست‌که مردم اعتقاد داشته نباشند که کار از اسباب درست می‌شوند بلکه این‌طور بفهمد و تصوّر کند که در اسباب روح مشیت الهی کارفرما است که به‌غیر آن تمام اسباب بی‌کاراند که فی‌نفسه از آن‌ها هیچ کاری درست نمی‌شود. شعر:

عقل در اسباب می دارد نظر عشق می گوید مسبب را نگر

البته قاعده‌ی کلیه در این مورد این‌ست‌که ترک اسباب مطلقاً، نام توکّل نیست بلکه در این مورد تفصیل هست؛ بدین شرح:

اسبابی‌که ناجایز و غیرمشروع‌اند آن‌ها را به‌کلّی ترک باید داد و در چنین موارد توکّل بر خدا کنند و بس. اسبابی‌که مشروع و جایزاند، آن سه قسم‌اند و حکم هر یکی جدا است:

۱. اسبابی هستند که مرتب بودن مسبّب بر آن‌ها قطعی و یقینی است؛ مثل غذا خوردن و... . اختیار کردن این نوع اسباب، فرض و ترک کردن آن حرام است.

۲. اسباب ظنّی هستند؛ مثل دوا و دارو برای بیماران. حکم این نوع اسباب این است که برای امثال ما سطحی و ضعیف‌الإیمان‌ها ترک دادن این نوع اسباب هم جایز نیست. البته کسانی که در قوّت ایمانی و قوّت توکّل مضبوط و در جایگاه بالایی هستند، برای‌شان ترک دادن اسباب جایز است.

۳. اسباب وهمی و مشکوک هستند؛ یعنی در اختیار کردن آن‌ها شک وجود دارد که آن اسباب مفید باشند یا نه؟!. اختیار کردن چنین نوع اسباب برای خواص و عوام خلاف توکّل است و این نوع اسباب هم در بعضی صورت‌ها جایز می‌گردد؛ مثل تعویذ و دم زدن وغیرها.(۱)

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع العلوم

۲۵ ذیقعده ـ ۱۴۲۳هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

علت و سبب معتاد شدن بعضی افراد به عمل بدِ لواط

الإستفتاء [۱۶۸]: افرادی که دربزرگی به این مرض مبتلا هستند که پیش مردم می‌روند و آن‌ها را به این دعوت می‌دهند که با آن‌ها عمل لواط انجام دهند، علت آن چیست؟

۱- آپ کے مسائل اور انکاحلّ: ۳۳/۱. حکمت از لزوم کسب وکار برای انسان این‌ست که چون انسان در دنیا همانطور که برای عبادات احتیاج دارد تا بهبودی و سعادت ابدی و اخروی نصیب او گردد، همین‌طور برای پیوند دادن و بهبود نظام خانوادگی و معاشرت و معیشت نیز محتاج است تا برای نظام نژادی و خانه‌داری خود از راه ازدواج استفاده کند و سرمایه‌ای که مدار زندگی است، ویژه‌ی خود سازد. اما حیوانات این‌طور نبوده و مکلف هم نیستند و سرنوشتی؛ دنیوی یا اخروی برای آن‌ها رقم نمی‌خورد (رساله‌ی «حِکم الأحکام الربوبیة» (اثر مؤلف گرامی رحمه‌الله) با تصرّف).

الجواب باسم ملهم الصواب: این از روی عادت است؛ چون از زمان کودکی و نوجوانی این عمل را انجام داده‌اند تا این‌که به‌بلوغت رسیده‌اند، بعد از بلوغت هم همان عادت را دوست می‌دارند و در همین عمل بنابر عادتی‌که دارند، لذت حاصل می‌کنند.

علت دیگر این‌که وقتی منی انسان در غیر مقرّ و محل اصلی برود، آن‌جا تبدیل به‌کِرم می‌شود و به‌تحریک در می‌آیند. پس، بنابر حرکت و إضطراب این کرم‌ها، آن فرد مبتلابِه بعد از بلوغت هم برای تسکین خود مرتکب این عمل می‌شود و بدون آن سکون حاصل نمی‌کند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۱۲ رجب ـ۱۴۲۴هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

إطلاق لقب «شیخ الإسلام» بر کدام یک از علما می‌شود؟

الإستفتاء[۱۶۹]**:**آیا لقب «شیخ‌الإسلام» برمولانا عبدالحمید صاحب اطلاق می‌شود یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «شیخ‌الإسلام» یک لقب إعزازی و إکرامی است که برای علمای بزرگ و رهبران مذهبی گفته می‌شود و تلقیب به آن، با حالِ زمان تعلق دارد؛ کما این‌که حضرت مولانا عبدالحی لکنوی‌رحمه‌الله در «**الفوائدالبهیة**» می‌نویسد:

«کان العرف علی أن شیخ‌الإسلام یطلق علی من تصدّر الإفتاء وحل المشکلات فیما شجر بینهم من النزاع والخصام من الفقهاء العضام و الفضلاء الفخام».

سپس به‌نقل از علامه سخاوی‌رحمه‌الله می‌نویسد:

«شیخ‌الإسلام أطلقه السلف علی المتبع لکتاب الله وسنة رسول‌اللهﷺ مع التبحّر فی العلوم من المعقول والمنقول وربما وصف به من بلغ درجة الولایة وقد یوصف به من طال عمره فی الإسلام فدخل فی عداد من شاب شیبة کانت له نوراً».(۱)

از عبارات بالا معلوم شد که تلقیب به آن، با حال زمان تعلق دارد؛ هم‌چنان‌که در قرن پنجم هجری، علامه «اسماعیل» بن عبدالرحمن شافعی رحمه‌الله که در خراسان می‌زیسته است، بنابر کشمکش‌های مذهبی بین اهل‌سنت و فرقه‌ی رافضیه ملقب به لقب «شیخ‌الإسلام» شده است.(۲)

بنابر این، علمای بزرگی که در کشور ما در مقاطع مختلف علمی، عرفانی، اصلاحی، اجتماعی و... نقش رهبری دارند، می‌توان آن‌ها را به لقب «شیخ‌الإسلام» ملقّب و یاد نمود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۲ ذیحجه ـ ۱۴۲۴هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

برای إثبات عقائد، چه دلایلی لازم و ضروری است؟

الإستفتاء [۱۷۰]: آیا برای إثبات عقائد، کتاب‌الله و حدیثِ متواتر لازم است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: علماء در این زمینه دو نظریه دارند:

الف) برای ثبوت عقائد، متواتر بودن حدیث شرط است.

۱- الفوائدالبهیة، ص۱۹۲.

۲- دائرةالمعارف‌الإسلامیة لاهور: ۸۵۴/۱۱، تحت واژه‌ی «شیخ‌الإسلام».

ب) تواترِ حدیث شرط نیست بلکه ملاک، صحت و عدم صحت است. حتّٰی اگر حدیث به‌مرتبه‌ی حسن لغیره هم باشد، برای ثبوت مسائل عقیدتی کافی است. البته این‌که بر ما لازمی است که در حکم آن مسأله عقیده‌ی قطعی داشته باشیم یا نه؟ کتاب‌الله و حدیث متواتر شرط است.

جهت تفصیل بیشتر، رجوع شود: به مقدمه‌ی کتاب «کشف‌الأسرار» شرح اصول بزدوی، «ظُفرالأمانی و «خبرالواحد فی التشریع‌الإسلامی وحجیته».[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۴ ذیحجه ـ ۱۴۲۴هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

إیثار در طاعات و عبادات

الإستفتاء [۱۷۱]: شخصی در صف نماز ایستاده بود و درحالی‌که این صف پُر شده بود و در صف پشت‌سر استاد این شخص است، حال آیا این شاگرد بنابر احترام استاد عقب برود و جا را برای استاد خالی نماید یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اختیار دارد. اگر جا را بنابراحترام استاذ خالی کند و عقب برود، اشکال ندارد بلکه این عمل احترام موجب اجر می گردد و اگر نرود، هم اشکال ندارد؛ چراکه إیثار در عبادات بهتر نیست.[۲]

۱- کشف‌الأسرار شرح اصول بزدوی: ۳۳/۱، ط بیروت، سال ۱۴۱۷ هـ. ق. ـ ظُفرالأمانی، ص۲۲۲، ط امارات، سال ۱۴۱۵ـ خبرالواحد فی‌التشریع‌الاسلامی‌وحجیته: ۳۴۵/۱، الباب الثانی.

۲- این مسأله متفرّع و مأخوذ از قاعده و مسأله‌ی «ایثار بالقُربات» یعنی «ترجیح دادن کسی دیگر بر خود در یک عبادت» است. در این مورد بعضی از علما قایل به جوازِ بدون کراهت هستند و نزد حضراتِ شافعیه مکروه است. علامه شامی رحمه‌الله این مسأله را در فتاوای خود این

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۶ صفر ـ ۱۴۲۵هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

اصلاح و جواب یک غلط فهمی در مورد نماز نفل خواندنِ عوام الناس

الإستفتاء [۱۷۲]**:** یک ملا برای عوام‌الناس گفته بود و از آیه‌ای استدلال کرده بود که شما نباید نماز نفل بخوانید. فقط فرض و واجب بخوانید؛ چراکه الله تعالی نماز فرض و واجب را برای‌تان فرض گردانیده، اگر در آن‌ها سهو و سجده‌ی‌سهوی شد و ندانستید، الله تعالی غفور و رحیم است؛ به‌خلاف نفل که إجباری نیست و وقتی‌که شروع کردی، بر خود واجب و لازم کردی و بر شما إتمام آن واجب است و از فاسد شدن نماز، واجب بودن سجده‌ی سهو نمی‌دانید و سخت گناهکار می‌شوید و این‌را الله تعالی نمی‌بخشد؛ چون خودتان بر خود واجب کردی.

الجواب باسم ملهم الصواب: حرف این ملا کاملاً اشتباه و یک نوع تلبیس ابلیس برای عوام است. آیه‌ای را که از آن استدلال کرده، بیان نشده است که

چنین آورده و توجیه و توضیح جالبی بیان فرموده‌اند؛ بدین شرح: «اگر ایثار و ترجیحِ غیر، موافق با عمل و عبادت افضل و برتری گردد؛ مثلاً آن شخص که او را ترجیح می‌دهد، از اهل‌علم، شیوخ (استاد) و... باشد، در این صورت بدون کراهت جایز و بلکه افضل است و در این صورت این عمل ایثار بالقُربه نیست بلکه در حقیقت منتقل شدن از یک قُربت به قُربتی افضل از آن است. البته ترجیح و ایثارِ بدون مورد و بدون صورت مذکور، در واقع إعراضِ بدون دلیل از قُربت و شرعاً خلاف مطلوب است و درست نیست (کذا فی ردالمحتار للشامی: ۴۲۱/۱، الصلاة، باب الإمامة، مطلب فی جواز الإیثار بالقرب) .

جواب آن تحریر شود، ولی هرچه باشد، این یک فریب و نهی عن المعروف است بلکه در قرآن تأکید شده است که محبت خداوند متعال در إطاعت و تابع‌داری رسول‌اللهﷺ است؛ چنان که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [آل‌عمران:۳۱] .

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾ [احزاب:۲۱] .

حال ببینیم پیامبرﷺ در مورد خواندن نفل و فضیلت آن چه فرموده است؟:

عن ام‌حبیبةرضی الله عنها قالت: قال رسول‌اللهﷺ: «من صلّی فی یوم ولیلة ثنتی‌عشرة رکعة له بُنی بیت فی الجنة أربعاً قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب ورکعتین بعد العشاء ورکعتین قبل صلاة الفجر» (رواه الترمذی).

وعن ابن‌عمررضی الله عنهما قال قال رسول‌اللهﷺ: «رحم الله إمرءاً صلّی قبل العصر أربعاً» (رواه احمد والترمذی وابوداؤد).

و عن عائشةرضی الله عنها قالت: قال رسول‌اللهﷺ: «من صلّی بعد المغرب عشرین رکعة بَنی الله له بیتاً فی الجنة» (مشکوٰة، باب السنن وفضائلها).

احادیث فوق عام و شامل هر کس هستند؛ عالم باشد یا عامی.

و این قول او که «اگر در نوافل سهوی واقع شد و ندانستید، مسئول می‌شوید و در فرائض خداوند غفور و رحیم است»، حرفی بی‌جا و بی‌معنی است؛ زیرا خداوند هر انسان را مکلّف نموده است که به‌مقدار شناختِ حلال و حرام باید علم بیاموزد و مسائل ضروری و شرعی را یاد بگیرد و اگر شخصی علم نماز را آموخت و باز

هم ندانست و در نمازش خللی آمد، امید است که خداوند او را مورد عفو قرار دهد؛ نماز فرض باشد یا نفل! و اگر مسائل را نیاموزد و در نمازهایش خلل بیاید؛ گرچه نماز فرض هم باشد، او عند الله تعالی مسئول خواهد شد.

ثانیاً: خداوند متعال بخشنده و آمرزنده‌ی همه گناه‌های انسانان ـ به‌إستثنای شرک ـ می‌باشد. قال الله تعالی: ﴿ **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ...** ﴾ [نساء: ۴۸].

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش، دارالإفتاء منبع العلوم

۲۲ صفر ـ ۱۴۲۵هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

آیا کسی‌که در این دنیا حافظ قرآن است، در آخرت هم قرآن را حفظ خواهد داشت؟

الإستفتاء [۱۷۳]**:** آیا کسی که در این دنیا حافظ قرآن است، در آخرت هم قرآن را حفظ دارد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! کسی‌که در دنیا حافظ قرآن بوده است، در عالم آخرت هم قرآن را حفظ خواهد داشت.[۱]

۱- چنان‌که در حدیث آمده است که به صاحب قرآن گفته می‌شود: با ترتیل قرآن را بخوان و به درجات بهشت بالا برو همانطور که در دنیا با ترتیل قرآن را تلاوت کرده‌ای. بعضی از علما؛ از جمله: علامه ابن‌حجر رحمه الله می‌فرمایند: منظور از «صاحب قرآن»، حافظ قرآن است و به این مقام و فضیلت مشرّف خواهد گشت. برخی دیگر می‌فرمایند: منظور از «صاحب قرآن» کسی است که همیشه در تلاوت و عمل بر قرآن مشغول بوده است، می‌باشد. عالم و عامل بالقرآن و متدبّر در آن، از حافظِ محض افضل و برتر است. کسی‌که عامل بالقرآن باشد، گویا دائماً آنرا قرائت و تلاوت می‌کند و

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم
۲۵ ربیع الثانی ـ ۱۴۲۵هـ. ق.
الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

مردی‌که در دنیا سه زن نکاح کرده است، آیا در جنت همه زنان او می‌شوند؟

الإستفتاء [۱۷۴]**:** مردی‌که در دنیا سه زن مثلاً گرفته است، آیا هر سه زن او روز قیامت همراه (همسر) او می‌شوند؟ به‌ترتیب زنان را گرفته است یعنی اولی فوت کرده، دوم را و دوم که فوت کرده، سوم را گرفته است.

الجواب باسم ملهم الصواب: کسی‌که در دنیا سه زن ازدواج کرده است، روز روز قیامت هم این همه زنان به او داده می‌شوند و همسرانش خواهند شد.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالغنی (عُفی‌عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم
۲۵ ربیع الثانی ـ ۱۴۲۵هـ. ق.
الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

حیثیت حکایتِ میهمانی نمودن یک صحابی از پیامبرﷺ و ذبح یک بزغاله که مال کودکی بود و ذبح نمودن برادر بزرگتر برادر کوچک‌تر را و...

الإستفتاء [۱۷۵]**:** آیا این قصه هم صحت دارد که یک صحابی رضی‌الله‌عنه حضرت رسولﷺ را برای شام خوردن دعوت کردند و یک بزغاله را که مالِ پسر کوچکش

کسی‌که عامل نباشد، مثل این‌ست که آن را تلاوت نمی‌کند؛ گرچه دائماً قرائت و تلاوت کند. (ر.ک: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح (للشیخ علی القاری): ۳۱/۵-۳۲، کتاب فضائل القرآن، الفصل الثانی ـ بذل المحهود شرح سنن ابی‌داؤد: ۱۷۷/۶-۱۷۸، کتاب الصلاة، باب ۳۵۶، ش۱۴۶۴ ـ مرعاة المفاتیح: ۴و۳۳۷/۵ ـ و... و...).

۱- فتاوای محمودیه: ۲۹۹/۵ (۶۹۲/۱، کتاب العقائد، باب الجنة ونعیمها) ترتیب وطبع جدید.

بود برای میزبانی آن‌حضرت علیه‌السلام ذبح کردند. آن پسرِ کوچک سؤال کرد: برای میزبانی رسول‌الله ﷺ چه آماده کرده‌اید؟ برادر بزرگش جواب داد که بزغاله‌ی تو را ذبح کرده‌اند. پسرِ کوچک گفت: چگونه ذبح کرده‌اید؟ برادر بزرگ گفت: بیا عملاً به تو نشان می‌دهم؛ چنان‌که برادر کوچک را به زمین خواباند و او را با چاقو ذبح کرد. شام آماده شد و رسول‌الله ﷺ تشریف آوردند و فرمودند فرزندان‌تان را جمع کنید تا همه با هم شام بخوریم.

صاحب خانه آن پسر مقتول را در یک جا پنهان کردند تا رسول‌الله ﷺ از این ماجرا با خبر نشود و با اطمینان کامل شام خورده تشریف ببرند. باز هم رسول‌الله ﷺ إصرار کردند که تا زمانی‌که بچه‌های‌شان نیایند، هرگز من غذا نمی‌خورم. بالآخره صاحب خانه مجبور شده قضیه را در محضر رسول‌الله ﷺ بیان کردند. رسول‌الله ﷺ در کنار آن مقتول تشریف آورد و اشاره کرد به‌طرف مقتول‌وفرمودند: «قُمْ بِإِذنِ الله» آن پسر بچه‌ی مقتول زنده شد وحرکت کرد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این قصّه را صاحب کتاب «**مدارج‌النبوّة**»، حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه‌الله به نقل از «**شواهدالنبوّة**» آورده و صاحب قصه را حضرت جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنه قرارداده است.

حالا حیثیت این داستان تا چه حد است؟، عرض می‌شود که:

بعد از تحقیق و بررسی نفس این ضیافت ثابت است؛ بدین صورت‌که حضرت جابر رضی‌الله‌عنه در غزوه‌ی خندق آن‌حضرت ﷺ و صحابه رضی‌الله‌عنهم را دعوت کرد و بزغاله‌ای ذبح نمود و به‌برکت معجزه‌ی آن‌حضرت علیه‌السلام **به** همه صحابه کافی شد. این قصه تا این حدّ صحیح و ثابت است؛ چنان‌که امام بخاری رحمه‌الله در

کتاب المغازی آن را آورده است. اما قصه‌ی ذبح برادر بزرگ برادر کوچک را و بعد زنده نمودن آن با معجزه‌ی پیامبرﷺ؛ این قسمت یافت نشد تا دانسته شود که از حیث فنّ روایت چه درجه‌ای دارد و اگر ثابت هم باشد، از معجزات آن حضرتﷺ بعید نیست؛ هم‌چنان‌که در روایات دیگر، معجزه‌ی إحیاء اموات ثابت است. رجوع شود به کتاب: «سیرت ابن‌هشام» و «شفاء» قاضی عیاض وغیرهما.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه عبدالملک آرامش، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ون

۶ رجب ـ ۱۴۲۵ هـ.ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

ثبوت و جواز خواندن سوره‌ی واقعه و خواندن نماز چاشت در هر روز به‌خاطر أفزایش‌رزق

الإستفتاء [۱۷۶]: خواندن سوره‌ی واقعه و خواندن نماز چاشت در هر روز به‌خاطر أفزایش‌رزق و روزی دنیایی، جایز است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است و هیچگونه اشکالی ندارد؛ چون در احادیث ثبوت خواندن آن‌ها به‌منظور ذکر شده در سؤال، وارد شده است؛ به‌طوری که نیاز به نقل آن احادیث نیست.[۱]

۱- [عن ابن‌مسعودرضی‌الله‌عنه]:سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم یقول: «من قرأ الواقعة کل لیلة لم یفتقر» (بیهقی، شعب الإیمان، از ابن‌مسعودرضی‌الله‌عنه، تخصیص سور منها بالذکر، ش۲۲۶۷)

وعن ابن‌مسعودرضی‌الله‌عنه قال: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم «من قرأ سورة الواقعة في کل لیلة لم تصبه فاقة أبدا». وکان ابن‌مسعود یأمر بناته یقرأن بها في کل لیلة. رواهما البیهقي في شعب الإیمان. (مشکوة المصابیح، کتاب فضائل القرآن، ش۲۱۸۱).

وعن أبی‌الدرداء وأبی‌ذر رضی‌الله‌عنهما قالا: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «عن الله تبارك وتعالی أنه قال: یا ابن آدم ارکع لي أربع رکعات من أول النهار أکفك آخره»، رواه الترمذي. قال العلامة علی

حضرت حکیم‌الأمت تهانوی رحمه الله می‌نویسد:

«وقتی‌که رسول‌الله ﷺ خاصیت این سوره را این چنین بیان فرموده است، این دلیل بر محمودیت آن می‌باشد. البته آن‌چه برخی با عملیات و با قیود خاص می‌خوانند و عامل، آن را به همین دلیل می‌داند، این صورت درست نیست».(۱)

والله اعلم وعلمه اتم ـ دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ خداآباد

۱۶ محرم ـ ۱۴۲۶ هـ.ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

گفتن: «من یُطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما ...» (الله و رسول را در یک ضمیر جمع کردن)

الإستفتاء [۱۷۷]: گفتن این کلمه: «**من یُطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصمهما** ...» (الله و رسول را در یک ضمیر جمع کند) چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خلاف اولی است؛ چون در حدیث از آن منع وارد شده است.(۲)

القاری: «**قال صاحب تخریج المصابیح: حمل بعض العلماء هذه الرکعات علی صلاة الضحی، ولهذا أخرج أبوداود و الترمذي هذا الحدیث في باب الضحی**» (مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۹۸۰/۳، باب صلاة الضحی)

۱- بوادر النوادر، ص۹۸.

۲- در حدیثی در باب حلاوة الإیمان و در حدیث «من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فلا یضرّ الا نفسه» إشراک ضمیر بین الله تعالی و رسول‌الله ﷺ به‌کار رفته است و در حدیث دیگری که یک خطیب «ومن یعصهما فقد غویٰ» گفت، رسول‌الله ﷺ او را از این منع فرمود. علما توجیهات مختلفی در این زمینه بیان فرموده‌اند. علامه عینی رحمه الله بعد از ذکر بعضی از توجیهات، در نهایت می‌فرماید: «گفته شده که عمل بر خبر (حدیثِ) منع اولی‌تر است» (عمدةالقاری: ۳۴۳/۱، باب حلاوة الإیمان).

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالملک آرامش، دارالإفتاء منبع‌العلوم
الجواب صحیح: محمد عمر غفرله
۲ ربیع‌الأول ـ۱۴۲۶ هـ.ق.

تحقیقی در مورد «روح» و «مخالفت با نفس»

بسم الله الرحمن الرحیم ـ انسان مرکب از سه چیز است:

۱) جسم کثیف؛

۲) جسم لطیف، روح طبعی، نفْس که از عناصر اربعه و مادی‌ست و فلاسفه و أطبّا آن‌را «روح» می‌گویند.

این روح در جسم کثیف مرکب و متصرّف است.

۳) روح انسانی، لطیفه‌ی ربانی، روح مجرد.

انبیاء علیهم السلام و به‌خصوص رسول‌اکرم ﷺ همانطور که به تزکیه و تهذیب نفوس امت‌های خود پرداخته‌اند، تهذیب و نیکو قرار دادن الفاظ و تعبیرات را نیز به آن‌ها آموخته‌اند. بنابر این، چون عطف نمودن با حرف «واو» موهم یکنوع تسویه و إشتراک است، رسول‌الله ﷺ (در حدیثِ منع، آن خطیب را) از به‌کار بردن چنین الفاظ و تعبیراتی (جمع نمودن بین الله و رسول در یک ضمیر) منع و ناپسند فرمود. البته نهی در سلسله‌ی تهذیب الفاظ، مراد از آن نهی شرعی نیست که از آن حرمت یا کراهت تحریمی ثابت شود بلکه آن تعلیم دادن آداب است و نهی‌ئی‌که در این سلسله بیاید، معنی آن این‌ست که استعمال و کاربرد آن خلاف اولی است. خلاصه این‌که احادیث جواز و مانند آن (که خود رسول‌الله ﷺ به‌کار برده است) از خصوصیات ایشان است و یا محمول بر جواز و إباحت‌اند و افضل و بهتر، ترک و اجتناب از آن است. (ر.ک: فضل‌الباری: ۳۴۸/۱ ـ کشف‌الباری: ۳۵/۲ ـ فتح‌الباری: ۱۳۸/۱ (شروح صحیح بخاری)، باب حلاوة الإیمان).

این روح با روح طبیعی تعلق خاص دارد؛ مثل گلاب در گل یا نور آفتاب در آئینه. وجود این روح در جسم، «حیات» نام دارد و جدا شدن آن‌را «موت» گویند. نفْس اگر به نور وحی و شریعت و سنّت منوّر گردد، «لوّامه»، «مطمئنّه»، «راضیه» و... می‌شود و اگر به ذمائم جسم کثیف شود، آن وقت «امّاره» و کثیف و بدبو و رسوا می‌گردد؛ زیرا جسم کثیف به مانند ظرفی است که قابلیت خوب و خراب؛ هر دو را دارد؛ به‌طوری‌که اگر در آن عسل یا شربت بریزیم، هم قابل است و اگر در آن ادرار و دیگر کثافات بریزیم، هم قابلیت دارد. گویا خداوند برای ما مکلّف‌ها ظرفی داده و در جلو ما انواع و اقسام اشیای خوب و خراب، [پاکیزه و کثیف] نهاده و اختیار داده است که شما خود بدانید و کار شما [یعنی هر چه داخل آن ظرف قرار دهیم و می‌فرماید] اگر ظرف را پر از خوبی و اشیای پاک و تمیز بکنید، به نفع شما بندگان است و من راضی می‌شوم و اگر پر از اشیای خراب و ناپاک کنید و احترام مرا به‌جا نیاورید، این به ضرر شما است و من ناراض خواهم شد.

بر «روح الروح» یعنی روح مجرد، مرگ طاری نمی‌شود و موت محل آن، جسم کثیف و روح طبیعی است و جسم لطیف هم از خاک و گِل آفریده شده است و عذاب قبر وغیره متعلق به همین جسم لطیف است و تعلق آن همیشه به قبر قائم است.

روح مجرد مؤمنان در علّیین می‌رود. این روح از عذاب و ثواب نفس بالواسطه متأثر می‌گردد. روایاتی‌که می‌گویند روح در قبر است، به معنی دوم صحیح و روایاتی‌که در آن‌ها آمده که روح در علّیین است، به‌معنی اول صحیح است و همین است تطبیق روایات.

مخالفتِ نفْس: مخالفت نفْس سه درجه دارد:

۱) [درجه‌ی ادنا که آن] احتیاط از عقائد باطله که خلاف نصوص و اجماع باشند، است. در این درجه انسان مسلمان سنّی گفته می‌شود.

۲) [درجه‌ی] متوسط که برای انسان اراده‌ی گناه پیدا می‌شود ولی در حین اراده [به انجام گناه] خوف الله تعالی به او طاری می‌شود وگناه را ترک می‌کند وکنار می‌زند. تکمله [و به مرحله‌ی تکامل رساندنِ] آن، ترک شبهات و مباحات ذی‌خطر است.

البته این هم به دو قسم است: یکی به ترک شبهات و... و این، آسان است و دوم [برحذر و بدور شدن] از ریا در عبادات و اخلاق مذمومه و... و... و این، مشکل است [و نیاز به طیّ مراحل تزکیه و خودسازی دارد] و بدون صحبت [و زیر تربیتِ] یک شیخ کامل و مکمّل متعذّر و سخت است. به همین وجه و دلیل، بیعت از یک شیخ کامل و مکمّل برای تزکیه و اصلاح خود، به درجه‌ی أشدّ ضروری است که شخص خود را مثل میت بین یدی الغسال بنهد.

رومی رحمه الله می‌فرماید:

نفس نتوان کشت الا ظلّ پیر   دامنِ آن نفسِ کش محکم بگیر

شیرازی رحمه الله می‌فرماید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید   که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

* * * *

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دایم است   ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

* * * *

شهپر و زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست   این کرامت همره شهباز و شاهین کرده‌اند

شیخ یعقوب چرخی رحمه الله می گوید:

«اولاً نجار بودم، در نفس خود احساس کسالت و تنبلی کردم. چند روز روزه گرفتم برای اصلاح و تزکیه‌ی نفس و در حالت روزه به‌خدمت حضرت خواجه نقشبند بخاری رحمه الله رسیدم. شیخ برای مهمانان غذا آورد. در این وقت [گفتم] که «بی‌نهایت بد مردی‌ست آن‌که غلام هوای نفس خود باشد». [شیخ] فرمود: «غذا خوردن از آن روزه بهتر است که همراه هوای نفس باشد». من احساس کردم که در آن وقت به‌سبب روزه گرفتن در نفس من خودی و احساس خوبی آمده بود که شیخ به کشف و فراست خود درک کرده و مرا متنبّه فرمود. در این وقت برایم ثابت و احساس شد که برای ذکر و شغل و نوافل، اجازت شیخ و نظر او ضروری است؛ چراکه او از مکاید نفس باخبر است.

همه اندرز من به تو این است ... که تو طفلی و خانه رنگین است

در این وقت عرض کردم که اگر برای کسی شیخ کامل و مکمّل نرسد [و میسّر نشود]، برای تزکیه و اصلاح نفس او چه‌کار مفید است؟ شیخ فرمود: کثرت استغفار [بدین صورت که] بعد از هر نماز حد اقل ۲۰ بار بخواند تا در هر روزی صد بار باشند».

۳) [درجه‌ی اعلٰی] که از همه اعلٰی‌تر است که از کثرت عبادات و مجاهدات و اتباع کامل سنت حاصل می‌شود و این مقام ولایت خاصه‌ی اولیاء هست، این‌ست که نفس او از تمام ما سوی الله بری و کنار باشد؛ طوری که «فانی فی الله و باقی بالله» گردد. این درجه و مقام، درجه‌ی «عباد الله

المخلصین» و «اولیای لاخوف علیهم...» و مصداق معنی حدیثِ «لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئتُ به» است.[۱]

علامه بوصیری رحمه‌الله می‌فرماید:

فخالفِ النفس و الشیطان و اعصهما　　و إن هُما محّضاک النصح فاتهم

و لا تطع منهما خصماً و لا حکما　　فأنت تعرف کید الخصم و الحکم

أستغفر الله من قول بلا عمل　　لقد نسبت به نسلاً لذی عقم[۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱– تخریج کرده آن‌را بغوی در شرح السنة: ۲۱۳/۱، باب رد البدع والأهواء ـ بخاری فی جزئه «رفع الیدین»، (۴۳) .

۲– اقتباس از تفسیر مظهری و معارف القرآن .

كِتَابُ الطِّبِّ

داروی قاطع بواسیر / داروی لکه‌های صورت / توضیح اسم چند داروی گیاهی

الإستفتاء [۱۷۸]**:** ۱. سفوف قاطع بواسیر: «زخم‌حیات» حسب ضرورت در سایه خشک کرده سائیده وقت خواب ۷ توله گُڑ بخورد و صبح ۶ ماشه از همین سفوف همراه آب تازه بنوشد تا ۱۵روز، مرض نیست‌ونابود می گردد. مبهمات «زخم‌حیات» و «گُڑ» است؟

۲. بگیرد «ریش بُڑ» کوچک در مقداری آب سائیده تا چند شب بر پستان طلا کند.

۳. چه گیاهی برای عفونت «آپاندیس» که هنوز عملی یعنی احتیاج به جراحی ندارد، مفید است تا این عفونت سالم گردد؟

۴. چه گیاه یا دارویی برای از بین بردن لکه‌های صورت که بر اثر جوش صورت درست می‌شوند، مفید و دارو است؟

۵. نیز برای ما بگویید که اسم این داروها به‌بلوچی در حال حاضر چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱. نام «زخم‌حیات» به‌بلوچی «مَاتْ‌کِینُک»؛ چنان‌که در همین صفحه در شماره‌ی ۴ سطر دوم نوشته است. «گُڑ» معروف است. اگر نمی‌دانی از زنان بازاری بپرس به تو نشان می‌دهند.

۲. «ریش بُڑ» در بلوچی همان «کَرگِ» بزرگ است که در پاکستان و چابهار می کارند که از بالای تنه ریشه به پائین می‌آید و در بلوچی هم «بُڑ» می گویند.

۳. برای آن مُسهل سُنامکی مفید است؛ بدین صورت که تا چند شب مقدار ۳ توله از برگ سُنامکی سائیده کف کند و تا یک هفته اول صبح یک قاشق بزرگ از عسل در آب نیم گرم در استکان حل کرده و بخورد.

۴. برای این هم، تدبیر سُنامکی (نسخه‌ی بالا) مفید است.

۵. این‌ها به همین نام نزد عطاری‌ها معروف‌اند از آن‌ها دریافت کنید.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۹ رجب ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

معنی و مفهوم مجرّب بودن داروها

الإستفتاء [۱۷۹]**:** مطالبی در کتاب‌تان بنام «سوغات‌برادران» بود مثل علاج لواط‌کار و زناکار وکوتاهی وکجی ذکر و تقویت باه و نوشته بودید که این‌ها مجرّب است، لطفاً نحوه‌ی تجربه را بنویسید.

الجواب باسم ملهم الصواب: معنی تجربه در ادویه این‌ست که حکیم و طبیب یک دارو را کم از کم سه مرتبه و یا بیشتر از آن درست کرده و به صاحب مرض می‌دهد و همان دارو وسیله‌ی صحت او به‌إذن الله می‌گردد. پس، آن حکیم می‌گوید که این دارو به این مرض «مُجَرَّب» است.

«مُجَرّب» اسم‌مفعول به‌معنی «آزموده» و «به مرض آزمایش‌کرده شده» است و نحوه‌ی تجربه وآزمودن آن، درست و استعمال کردن آن‌ست به‌همان طریق که در «سوغات» نوشته شده است. اگر ضرورت دارید، دارو را درست‌کرده و یک مجرّب را آزمایش‌کنید. البته اثر دائمی در دوای مجرّب به‌آن مرض لازم نیست؛ زیرا آن امر وابسته به مشیت خداوند متعال است نه از دارو. اگر خداوند قدوس در غیر مجرّب اثر پیدا کند و مجرّب را از اثر باز دارد، قدرت دارد. این اثر لازمی و دائمی نیست و نیز این حکم مجرّب بودن، إستقرائی است نه تحقیقی و تحدیدی.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۵ جمادی‌الآخر ـ ۱۴۱۰ هـ. ق.

آیا اگر وزن داروها کم یا بیش باشد، اثر نمی‌کنند یا اثر آن‌ها به‌طرف دیگر تبدیل می‌شود؟

الإستفتاء [۱۸۰]**:** آیا داروها که وزن آن‌ها کم یا بیش باشد، اثر نمی‌کنند؟ یا این‌که اثر آن‌ها به‌طرف دیگر تبدیل می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: از نظر طبّ تأثیر آن‌ها کمزور و ضعیف می‌گردد نه این‌که همه اثر آن‌ها باطل یا تبدیل می‌شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

«مُنَقّی» چیست و «خرهچک» چه را می‌گویند؟

الإستفتاء [۱۸۱]**:** «مُنَقّٰی» چیست و «خرهچک» آیا «خرچنگ» را گویند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «مُنَقّٰی» یا «موئز مُنَقّٰی» در طبّ، کشمشِ خشک و بزرگ را گویند. «خرهچک» بلوچی وگیاهی معروف است که برگِ دراز و در همه برگ و تنه‌اش خار سفید دارد و آن‌را «مزارکاه» نیز و در فارسی «خارشتر» و به هندی «*اونٹ کٹارہ*» گویند. خرچنگ نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

دارویی‌که گفته شده با شیر گاو خورده شود، اگر بدون شیر یا با شیر گوسفند خورده شود، چطور است؟

الإستفتاء [۱۸۲]**:** اگر دارویی‌که گفته شده با شیر گاو بخورانید، بدون شیر بخوراند یا این‌که به‌جایش شیر گوسفند استعمال بکند، چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مانعی نیست، ولی کمتر تأثیر می‌کند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

تاریخ قابل مصرف بودنِ داروی سفوف چه‌قدر است؟

الإستفتاء [۱۸۳]**:** بعد از درست کردن مدت سفوف چند ماه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شش ماه بعد از درست کردن است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

دلیل و علت ناباروری (نازائی) مرد و زن

الإستفتاء [۱۸۴]**:** اگر تولید مثل مرد خراب شود و صاحب بچه نشود، آیا بر اثر گرمایش است؟ و آیا زن هم اگر گرمایش داشته باشد، صاحب بچه نمی‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر گرمایش از هر دو طرف باشد، به‌اعتبار تولید مشکل‌تر است و اگر از یک طرف باشد، نیز از نظر طبّ مشکل است. البته از قدرت خداوند قدوس مشکل نیست.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

تفاوت وزن طبّی و وزن زرگران / مقدار و هم‌وزن «رتی»

الإستفتاء [۱۸۵]: آیا وزن طبّی با وزن زرگران فرق دارد یا نه؟و رتی چند ماشه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! اوزان طبّ با اوزان زرگران فرق دارند.

ماشه مسلّم نیست که به‌قدر یک‌دانه ماش باشد بلکه کمی بیشتر است و هشت رتّی، یک ماشه است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۰ رجب ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

توضیح «قرْع» (کدو تنبل)

الإستفتاء [۱۸۶]**:** «قَرْع» چه را می‌گویند؟ آن‌را توضیح داده و اسم آن‌را به‌بلوچی و فارسی بنویسید.

از نظر تحقیق بنده در کتاب‌های لغت، به‌معنی «کدو» است. اگر کدو است، چه نوع کدویی است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «قَرْع» [با «قافِ» نقطه‌دار و سکون «را»] همین کدو است که در منطقه‌ی ما کاشته می‌شود و گلودار است [و به فارسی آن‌را «کدو تنبل» می‌نامند]. در زمان قدیم آن‌را خشک کرده و تخم‌های داخل‌اش را بیرون می‌آورده و در آن روغن نگهداری می‌کرده‌اند.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ شوال ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

روش گرفتن شیره‌ی «آویشن» (ازگند)

الإستفتاء [۱۸۷]**:** شیره‌ی «ازگند» (آویشن) چطور گرفته می‌شود؟ آیا تنها برگ باشند یا این‌که شاخ و برگش؟

الجواب باسم الهادی الی الصواب: [روش گرفتن شیره‌ی «آویشن» این‌ست که] شاخ و برگ آن‌را گرفته کوفته و در مقدار کمی آب جوش دهید تا «ازگند» (آویشن) سیاه شوند سپس آن‌ها با پارچه‌ای افشرده و دو مرتبه جوش دهید تا غلیظ شوند. این‌ست شیره‌ی «ازگند» (آویشن).

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ شوال ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

توضیح نسخهٔ شمارهٔ ۲۱، صفحهٔ۱۸۱ «سوغات برادران»

الإستفتاء [۱۸۸]**:** نسخه‌ی صفحه‌ی ۱۸۱ «سوغات‌برادران»، شماره‌ی ۲۱ را با تشریح و طریق درست کردن آن را بنویسید و آیا وقت درست کردن پخته بکند یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: همین شیره‌ی «ازگند» (آویشن) را که در جواب قبلی نوشته شد، چون درست شد، بعد از سرد کردن در شیشه نگهداری کند و مقداری نباد مصری هم بگیرد و کوفته بنهد. پس، وقت خوردن یک توله از همین شیره‌ی «ازگند» بگیرد و در یک توله «مِسکه» [یعنی کَرَه] و به‌بلوچی: «نیمَگ» بیامیزد و یک توله نباد هم در آن آمیخته و بخورد.

در این نسخه در «سوغات» این لفظ «کَرَه» (به فتحِ «کاف» و «را» خوانده می‌شود و فارسی است. «قرْع» (به فتح «قافِ» نقطه‌دار و سکون «را» نیست.[1]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ شوال ـ ۱۴۱۲ هـ . ق .

نسخهٔ خوب برای امراض منویه

الإستفتاء [۱۸۹]**:** آیا نسخه‌ی خوب‌تری درباره‌ی مرض منویه در دست شما هست؟ اگر هست، یک نسخه با تشریح کامل نوشته و ارسال دارید.

الجواب باسم ملهم الصواب: همین نسخه بی‌نظیر است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ شوال ـ ۱۴۱۲ هـ . ق .

۱- در این نسخه‌ی «سوغات برادران» لفظ «کره» از لحاظ املایی غلط یعنی «قرع» نوشته شده است. صورتِ درست و صحیحِ آن این‌ست که با «کافِ» بدون نقطه و فتح «را» نوشته و خوانده می‌شود.

کتاب‌هایی که مطالعهٔ آن‌ها برای تحقیقات طبّی مفید هستند

الإستفتاء [۱۹۰]**:** بنده برای این‌که می‌خواهم مطالعات و تحقیقات بیشتر دربارهٔ طبّ داشته باشم، چه کتاب‌هایی زیر مطالعه‌ی خود قرار بدهم؟

الجواب باسم ملهم الصواب: کتاب‌ها در این فنّ بسیاراند چندی از آن‌ها نوشته می‌شود که به شرح ذیل‌اند:

۱) «کتاب الرحمهٔ فی الطبّ والحکمهٔ»، از علامه سیوطی رحمه الله؛

۲) «گنجینه‌ی طبیب»؛

۳) «مجربات هاشمیه؛

۴) «شفاءالناس»؛

۵) «مخزن الأدویهٔ»؛

۶) «گنجینه‌ی روزگار»؛

۷) «گهر کا علاج»؛

۸) «کمزوری اور نامردی، شرطیه علاج»؛

۹) «کنز المجربات»؛

۱۰) «کنز المفردات»؛

۱۱) «اسرار تندرستی»؛

۱۲) «امراض مخصوصه‌ی مردان»؛

۱۳) «کنز المرکبات»؛

۱۴) «حلفیه مجربات»؛

۱۵) «کنز الأطبّاء»؛

۱۶) «قرابادین قادری» و... و... .

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۸ شوال ـ ۱۴۱۲ هـ. ق.

علت ضعف بصر و دعا و داروی علاج آن

الإستفتاء [۱۹۱]**:** علت ضعف بصر و راه علاج آن چیست؟

اوراد و نیز داروهایی‌که برای ضعف بصر مفیداند، ذکر فرمایید و اگر شخصی «توتیا» استعمال کند، برای إزدیاد نور چشم مفید است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: علل ضعف بصر بسیاراند. بزرگترین آن عدم إعتدال أخلاط اربعه است. راه علاج آن‌را از متخصصین این فنّ تحقیق باید کرد که احقر متخصّص این فنّ نیستم.

البته خواندن این آیه‌ی کریمه خیلی مفید است که آن‌را بعد از هر نماز فرض و نفل سه بار بخواند و بر انگشتان هردو دست دم کند و بر هردو چشم بمالد. آیه این‌ست: ﴿... **فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ**﴾ [ق: ۲۲].

داروی کم‌خرج و بالانشین این‌ست: «زنجبیل» و «مازغ» سفید هم‌وزن سائیده و در شیشه نگهدارد. هر شب وقت خواب دو یا سه میل از آن در چشم بکشد. «توتیا» اگر کسی ترکیبش را نداند، مضرّ است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

داروی دفع بدبوی عرق بدن

الإستفتاء [۱۹۲]**:** داروهایی‌که برای دفع بدبویی عرق بدن مفید باشد، ذکر فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: بگیرد «مُرِّ» سیاه خوب بساید و در آب گلاب بریزد و از آب گلاب هفت بار به‌همین ترکیب غسل کند و بدن را با پنبه بمالد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ.ق .

معالجه و انجام آزمایش و نمونه‌برداری خون از مراجعین زن

الإستفتاء [۱۹۳]**:** راستی مریض‌هایی‌که سر وکار داریم، بیشتر زنان هستند که خود ما از دست‌شان نمونه‌ی خون می‌گیریم، آیا اشکالی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر معالجه و تشخیص امراض آن‌ها به‌طریق و رعایت موازین شرعی باشد و احتیاط کرده شود، اشکال ندارد و اگر موازین شرعی رعایت کرده نشوند، این بلای بزرگی است.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۶ جمادی‌الثانی ـ ۱۴۱۵ هـ.ق .

خوردن استخوان مرغ بعد از پخته و کباب شدن

الإستفتاء [۱۹۴]**:** گویند خوردن استخوان مرغ بعد از پختن یا کباب جایز نیست. برخی می‌گویند که چشم‌ها را ضعیف می‌کند، چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: احقر در این مورد تجربه ندارم.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲۶ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق .

«بهوج» که در «اعمال قرآنی» آمده، چه است؟

الإستفتاء [۱۹۵]**:** «بهوج» که در کتاب «اعمال قرآنیِ» مولانا تهانوی رحمه الله نوشته است، نام چه درختی است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: «بهوج» غلّه‌ی تافته شده و نیز درختی که مشابه مغیلان است، هردو را گویند.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم-کتبه عبدالغنی (عُفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم

۲۹ جمادی‌الأول ـ ۱۴۲۱ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

۱- (فیروز اللغات، تحت واژه‌ی «بهوج»).

كِتَابُ الرُّؤْيَا

توضیح ثبوت در خواب دیدن رسول‌اللهﷺ به حالت روحانی یا جسمانی

الإستفتاء [۱۹۶]**:** حافظ محمد سؤال کرده که آیا خواب دیدن رسول اقدسﷺ به‌حالت روحانی یا جسمانی ثبوتی دارد یانه؟ در «**اشعةاللمعات**» جلد سوم در کتاب الرؤیا هم‌چنین قولی در این باره موجود است، توضیح آن چگونه است؟ و اهل تصوف و عارفین بالله در این مورد چه عقیده دارند؟ توضیح فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: در خواب دیدن رسول‌اللهﷺ از احادیث صحاح در صحیح بخاری، مسلم و دیگر صحاح ثابت است البته در هیئت وکیفیت آن یعنی در این باره که به چه هیئت دیده شود، صحیح و ثابت است، علما اختلاف‌نظر دارند و نظریات متفاوتی دارند؛ بدین شرح:

بعضی گفته‌اند اگر ایشانﷺ را کسی به همان حلیه و شمائل که در احادیث و روایات؛ مثل روایات شمائل ترمذی وغیره آمده‌اند ببینند، صحیح است وگرنه صحیح نیست.

و بعضی دیگر گفته‌اند: اگر به‌صورت خوب و زیبا ببینند، صحیح است و اگر نه صحیح نیست.

جمهور علما و محققان گفته‌اند: به‌هر صورت اگر ببینند، صحیح است؛ خواه به همان شکل که در احادیث آمده است، ببینند یا غیر، به‌حالت وضو باشد یا غیر وضو، در شب باشد یا روز و... ؛ زیرا به‌حکم و دلیل حدیث، شیطان متشکّل و متمثّل به شکل و شمائل آن‌حضرتعليه‌السلام و سایر انبیاعليهم‌السلام نمی‌تواند باشد.

آری! آن‌چه در خواب می‌بیند، جسم و شخص و روح آن‌حضرتﷺ نیست بلکه تمثّل صورت مثالی ایشان علیه السلام است. **کذا فی فیض‌الباری وعمدةالقاری و فتح‌الباری شروح صحیح بخاری وغیرها.**[۱]

و نزد اهل‌تصوّف رؤیت رسول‌اکرمﷺ در صورت مثالی به‌نظر کشفی در بیداری هم ممکن است بلکه برای بسی اهل‌الله واقع و حتی غالب شده است. **کذا فی روح‌المعانی وغیره.**[۲]

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۲ جمادی‌الآخر ـ ۱۴۰۹ هـ. ق.

تعبیرِ خواب دیدن اژدها و مار سیاه و کشتن و تکه‌تکه کردن آن

الإستفتاء [۱۹۷]: پدرم می‌گوید: شبی در خواب می‌بینم که رفتم به مسجد محله‌ام دیدم اژدهای بزرگی قطعه قطعه شده و افتاده است و مسجد از سبب آن خون‌آلود بود و دیدم پسرم خالد که پارسال در این مدرسه مشغول درس خواندن بود، در همان محل ایستاده است. پرسیدم چه‌کسی این مار را زده و این‌طور کرده است؟ گفت: خودم. گفتم: کار خوبی کرده‌ای [اژدها در خواب چه تعبیر دارد؟].

الجواب باسم ملهم الصواب: اژدها و مار سیاه طبق تعبیر ابن‌سیرین رحمه الله اشاره به دشمن است وکشتن آن در خواب و تکه‌تکه کردن، دلالت دارد که همین شخص بیننده اگر دشمن ظاهری دارد، روزی با او درگیر و بر وی غالب می‌گردد

۱- فیض‌الباری: ۴۹۲/۴ ـ عمدةالقاری: ۱۴۰/۲۴ ـ فتح‌الباری: ۱۸۸/۱۶ الی۱۹۴ (کتاب التعبیر، باب من رأی النبی فی المنام) (تکملة فتح الملهم: ۳۹۵/۴، کتاب الرؤیا ـ شرح النووی علی صحیح مسلم: ۴۱۸/۶، ط البشری).

۲- روح المعانی: ۳۵/۲۲ الی۳۶، تحت آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب.

و اگر یک مدعٰی‌علیه دارد، حق خود را از او می‌ستانَد و اگر دشمن ظاهری ندارد پس، بر دشمن باطنی؛ مثل نفس و شیطان غالب و موفق می‌شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۳ جمادی‌الأول ـ ۱۴۱۵ هـ. ق.

دعای در خواب دیدن پدر مرحوم و...

الإستفتاء [۱۹۸]**:** تعویذ یا چیزی دیگر که وسیله باشد تا پدرم به‌خواب ببینم، برای من بگویید و مرا راهنمایی کنید.

الجواب باسم ملهم الصواب: بعضی از علما در مورد دیدن چیزی در خواب نوشته‌اند که «النور الباسط» در وقت خواب به‌کثرت و مکرراً خوانده شود، مفید است و آن شخص إن شاء الله موفق می گردد.

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: الأحقر ابواسحاق حملی، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۵ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۷ هـ. ق.

الجواب صحیح ـ محمّدعُمر غُفرله

كِتَابُ الْـمَنَاقِبِ

آیا امام ابوحنیفه رحمه الله از شاگردِ شاگردان حضرت جعفر صادق رحمه الله است؟

الإستفتاء [۱۹۹]: اهل تشیع می‌گویند که ابوحنیفه (رحمه الله) یکی از شاگردِ شاگردان حضرت جعفرصادق (رحمه الله) بوده، شما در این مورد چه نظریه دارید؟ مفصلاً برایم بنویسید. آن‌ها نقشه‌ی درخت را برایم کشیده‌اند و منظور آن‌ها این‌ست که جعفرصادق درخت است، و ابوحنیفه یکی از برگ‌ها و حتی شاخ درخت هم نیست.

الجواب باسم ملهم الصواب: این بالکل غلط است که حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله شاگردِ شاگردان حضرت جعفر صادق رحمه الله است. شما از آن‌ها طلب کنید که یک روایت صحیح تاریخی پیدا کنند و به ما إرائه بدهند. اگر از کتابی صحیحِ تاریخی آوردند پس، به شما معلوم و إلاَّ اشتباه آن‌ها به شما روشن می‌گردد. البته امام ابوحنیفه و امام جعفرصادق رحمهما الله هم‌سنّ بوده‌اند. ایشان هر دو در سنه‌ی ۸۰ هجری به دنیا آمده‌اند و حضرت جعفرصادق رحمه الله در سنه‌ی ۱۴۸ هـ.ق فوت کرده است و امام ابوحنیفه رحمه الله در سنه‌ی ۱۵۰ یعنی دو سال بعد از حضرت جعفر صادق؛ چنان‌که در کتاب «امام ابوحنیفه کی عهد و حیات» و در کتاب «امام ابوحنیفه کی سیاسی زندگی» و در «وفیات الأعیان» (تاریخ ابن خلّکان) و... موجود است.[۱]

و این هم ثابت است که حضرت جعفرصادق رحمه الله بعد از فوت ثابت، پدر امام ابوحنیفه رحمه الله مادر ابوحنیفه را ـ که بیوه و از حضرت جعفر صادق به‌اعتبار سنّ بزرگ‌تر بود ـ در عقد نکاح خود درآورد. گویا حضرت جعفر رحمه الله پدر

۱- امام ابوحنیفه کی عهدوحیات، ص۱۳۴ـ امام ابوحنیفه کی سیاسی زندگی، ۲۸۱ـ وفیات‌الأعیان: ۳۲۷/۱.

مجازی و ابوحنیفه رحمه‌الله پسر مجازی او گردید؛ چنان‌که حضرت حکیم‌الأمة رحمه‌الله در رساله‌ی خود «الإقتصاد فی بحث التقلید والإجتهاد»، از «فتاوای امدادیه» تحریر فرموده است.[1]

و چون ایشان هردو در یک خانه بودند، [مسلّماً] هریکی از دیگری در بعض مسائل مراجعه و استفاده می‌کرده است. یعنی هر یکی از یک جهت، استاد و از جهتی دیگر شاگرد آن دیگر می‌باشد. بنابر این، آن‌چه که بعضی از مؤرخین حضرت جعفر صادق رحمه‌الله را در ردیف اساتید امام ابوحنیفه رحمه‌الله مطلقاً بدون بیان جهت نوشته‌اند، غیرمحقّق است.

آری! به‌دلیل این‌که حضرت جعفرصادق رحمه‌الله از اهل‌بیت و عالم بزرگ و ولیّ کامل بودند، امام ابوحنیفه رحمه‌الله تعظیم و احترام او را مثل اساتید و پدر خود به‌جا می‌آوردند و به‌کمال علم و عرفان او معترف بودند. ایشان با هم خیلی دوست و ستایش‌گر یکدیگر بودند.

امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌فرماید: «**ما رأیت أفقه من جعفر بن محمد**».[2]

«به‌خدا قسم من کسی را فقیه و عالم‌تر از جعفر بن محمد صادق ندیده‌ام».

امام جعفرصادق رحمه‌الله نیز فرمودند: «امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) از تمام فُقهای کوفه، فقیه و عالم‌تر است».

خلاصه، ایشان با هم خیلی قریب و دوست هم‌دیگر و هم سفره و هر یک به مقام آن دیگر مُعترف بود.

۱- فتاوای امدادالفتاوی: ۶۰۳/۴ .

۲- تذکرة الحفاظ: ۱۶۶/۱ ـ امام ابوحنیفه کی عهدوحیات، ص۱۳۴ .

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۸صفر ـ ۱۴۱۲ هـ.ق.

توجیه و مفهوم این‌که أئمۀ اربعه و به‌خصوص امام ابوحنیفه رحمه‌الله در فنّ حدیث تصنیف و کتاب ندارند

الإستفتاء [۲۰۰]: بعضی می‌گویند از تصنیف امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) هیچ کتاب حدیثی موجود نیست؛ إلا مسند و دلیل می‌گیرند که «ملاجیوَن»(رحمه‌الله) در «نورالأنوار» نوشته است که: «**لم‌یجمع ابوحنیفة کتاباً فی الحدیث**».

دوم شاه «ولی‌الله»(رحمه‌الله) صاحب در مقدمه‌ی «مصفّٰی» شرح مؤطا به این عبارت تحریر کرده: «و از ائمه‌ی فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند، به دست مردمان نیست».

سوم شاه «عبدالعزیز» صاحب(رحمه‌الله) در «بستان‌المحدثین» نوشته است: «باید دانست که از تصانیف ائمه‌ی اربعه در علم حدیث غیر از مؤطا موجود نیست».

آیا تصنیف ابوحنیفه(رحمه‌الله) و باقی ائمه از کتب حدیث موجود است یانه؟ اگر موجود است، پس جواب عبارت این علماء برحق چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آن‌چه این بزرگواران نوشته‌اند، همه صحیح است، اما معنی کلام این بزرگواران آن نیست که جُهّال برداشت می‌کنند که مذهب ایشان غیرمنقَّح است یا ایشان حدیث ندانسته‌اند و مسائل ایشان از قرآن و حدیث مأخوذ نیستند و فقط قیاس و رأی‌اند یا که ایشان ثقه و مورد اعتماد نبوده‌اند!. اگر این‌طور باشد که کمال انسان به تصنیف کتاب یا به جمع احادیث و تحریر و روایت حدیث موقوف باشد پس، باید گفت که مصنّفین و محدثین، از صحابه رضی‌الله‌عنهم أکمل و افضل باشند؛ چون صحابه نه

تصنیف دارند و نه جمع احادیث؛ مثل دیگران و هم‌چنین باید مقام حضرت ابوهریره رضی الله عنه از خلفاء أربعه و همه‌ی عشره مبشره رضی الله عنهم أکمل و افضل باشد؛ چون روایات حدیثی ایشان بیشتر است، اما این طور نیست بلکه مذاهب این بزرگواران رحمهم الله به‌إتفاق جمهور امت منقَّح و مستنبط از قرآن و حدیث بوده و مدلّل گردیده‌اند. خود ایشان اگر تصانیف ندارند، علتش این بوده که در زمان ایشان رسم تصنیف و تألیف مروّج نبود بلکه تصنیف را نقصی تصور می‌کردند. کمال شخص در آن زمان حفظ روایات و إستنباط مسایل و احکام از آن‌ها بود وآن هم از بر و حفظ سینه نه به علم کُتُب و اوراق. البته علوم و روایات ایشان را شاگردان ایشان جمع کرده‌اند؛ مثلاً امام ابویوسف رحمه الله از امام بزرگ رحمه الله ۳۰۰ أجزاء امالی جمع‌آوری کرده‌اند و همین‌طور مثل آثار ابویوسف، آثار محمّد، مسند خوارزمی و مسند خصفکی که شاگردانِ شاگردان‌شان وغیرهم جمع‌آوری کرده‌اند و همین‌طور مسند امام‌شافعی رحمه الله و مسند امام‌احمد رحمه الله که در آن سی‌هزار حدیث موجود است و ... و ... .

دلیل حدیث‌شناسی ایشان این‌ست که هیچ کتابی از کُتُب حدیث تا به‌حال در دنیا تصنیف نشده است [و وجود ندارد] مگر این‌که اکثر رُوات آن‌ها شاگرد یا شاگردِ شاگردان همین ائمه‌ی اربعه رحمهم الله هستند؛ هرجا و هرکس که باشند!.

و بخصوص حضرت إمامنا الأعظم و همامنا الأفخم رحمه الله در فنون روایات و درایات حدیث، مقامی ممتاز از همه‌ی أئمه‌ی جهان و محدثین دوران داشت و به مقام عالیِ حدیث‌شناسی ایشان، همه‌ی مذاهب و همه گروه‌های اهل‌سنت اعتراف دارند.

گر نبیند به روز شپرهٔ چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه!

* * *

همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را

احقر تعارفی مختصر از بعض أکابر از صفات عالی امام الأئمه، سیّدالفقهاء، ذکیّ الأمة، رأس الأتقیاء، مجاهد کبیر حضرت نعمان‌بن‌ثابت کوفی رحمةالله‌علیه ورضوانه در این‌جا در نیش قلم می‌آورم، مطالعه فرمایید:

۱. شیخ‌الإسلام ابن‌عبدالبرّ مالکی رحمه الله می‌نویسد:

«وروٰی حماد بن زید عن ابی‌حنیفة احادیثاً کثیرةً».

اگر نزد امام رحمه الله ذخیره‌ای از احادیث نمی‌بود، این احادیث کثیره را [که «حمادبن‌زید از ایشان روایت نموده»]، از کجا روایت می‌فرمودند؟!.

۲. و نیز علامه ابن‌عبدالبر رحمه الله نسبت به امام «وکیع‌بن‌جرّاح» می‌فرماید:

«وکان یحفظ حدیثه کلّه وکان قد سمع من ابی‌حنیفة حدیثاً کثیراً».

۳. ابن‌عدی رحمه الله در ترجمه‌ی «أسدبن‌عَمرو» رحمه الله می‌نویسد:

«ولیس فی اصحاب الرأی بعد ابی‌حنیفة أکثر حدیثاً منه». (۱)

۴. امام صدرالأئمه مکی حنفی رحمه الله در ذکر امام «مکّی‌بن ابراهیم» می‌فرماید:

«ولزم اباحنیفة رحمه‌الله وسمع منه الحدیث والفقه وأکثر عنه الروایة».

همین مکّی [بن ابراهیم] رحمه الله استاد خاص امام بخاری رحمه الله است که در کتاب خود یازده حدیث ثُلاثی از ثلاثیات که مدار شرف صحیح بخاری بر آن است، به روایت مکی هستند.

۱- مقام ابوحنیفه به حواله لسان المیزان .

۵. علامه ابن‌عبدالبر و امام احمد و ابن‌معین و ابن‌مدینی رحمهم الله در حق امام عیسی‌بن ماهان رحمه الله که شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله است، می‌فرمایند:

«إمام اهل الرّی فی الحدیث و الفقه، أکثر عن ابی‌حنیفة روایة الحدیث والفقه وکان یقول ما رأیت أفقه من ابی‌حنیفة».[1]

۶. خطیب بغدادی در تاریخ‌اش در حق امام ابوعبدالرحمن مُقری، محدث و شیخ‌الإسلام می‌نویسد:

«وکان اذا حدّث عن ابی‌حنیفة قال حدثنا شاهنشاه».[2]

و ... و ... .

[برای تفصیل بیشتر،] کتاب **«**مقام ابوحنیفه**»**، تصنیف منیف مولانا سرفراز خان صفدر مطالعه کرده شود.

والله اعلم وعلمه اتم ـ محمّدعُمر غُفرله

۱۹ محرم‌الحرام ـ۱۴۱۳ هـ.ق .

تلاش و رنج و محنت‌های أئمۀ اربعه در بارۀ اسلام و گسترش دین و مذهب

الإستفتاء [۲۰۱]**:** به حضور با سعادت جناب مولانا محمد عمر سربازی (رحمه‌الله)، ضمن عرض سلام و ادب خواهشمند است سؤال ذیل را پاسخ نمائید؛ آیا أئمه‌ی بزرگوار أربعه و یا اگر علمای مشهور جهان اسلام، در مورد اسلام تحقیق کرده‌اند یا برای شهر وقوع مذهب خویش؟

الجواب باسم ملهم الصواب: رنج و محنت‌های و تحقیق علمی و تبلیغات و تدریس علوم و تالیف کتب و نشر کردن فقه در تمام أقشار جهان و ترویج مذهب

۱- تذکرة الحفاظ: ۲۴۳/۱ .

۲- تاریخ بغداد: ۳۴۵/۱۳ .

أئمه‌ی أربعه‌ی بزرگوار و دیگر علمای مشهور جهان، دال بر این‌اند که تحقیق آن‌ها منحصر به قوم و شهر و مذهب خویش نبوده است، بلکه بر تمام امت و سراسری بوده است.

اگر تنها منحصر بر قوم و شهر خود می‌بود پس، مذهب و تحقیق علمی آن‌ها محدود به همان زمان و همان شهر بود و بس و الآن نام ونشانی از زحمات آن‌ها نمی‌بود. اما ما مشاهده می‌کنیم که در تمام شهر های اسلامی مسلمانان پیروِ أئمه‌ی أربعه هستند. خداوند متعال این خدمات آن‌ها و مذاهب آن‌ها را تا قیام قیامت مروّج و مشهور نموده است.

درپاسخ به سؤال شما بنده فقط گسترش مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله را به شما بیان می‌کنم و گسترش أئمه و علماء مشهور دیگر را براین قیاس کن.

امام ابو حنیفه رحمه الله در فراگیری و آموزش علم با خدای خود صادق بود و در رساندن علم و دانش به مردم در هرجا، اخلاص را رعایت نمود. ما دیدیم که خداوند چگونه در علم و عملش برکت عطا نمود و از هر زمان و سرزمینی جویندگان علم و علاقه مندان به فقه، به قصد آموختن علمش به نزد او آمدند و از علم و دانش او بهره جستند و سپس به شهرهای خود برگشتند، تا به مردم فقه و دانش او را بیاموزند؛ به همین علت بود که مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله مانند نوری درخشان از کوفه به سایر مناطق عراق و سرزمین‌های فارس، افغانستان، پاکستان، (و...)، شام، مصر، مغرب و اندلس، اروپا از شمال تا به حنوب آن (و...) گسترش یافت. تا این‌که تعداد مسلمانان پیروِ مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله نیمی از جمعیت کل مسلمانان شد و خلافت‌ها و حکومت‌های وقت به مذهب او گرویدند.

این مذهب، ازدوران حکومت هارون الرشید، مبنای دستور العمل خلفای عبّاسی قرار گرفت. مذهب آل‌لیث، سلجوقی‌ها و دولت غزنوی و نیز دستورالعمل دولت عثمانی که ششصد سال در قلب اروپا پرچم اسلام را با عزت و سرفرازی به إهتزاز درآورد، تشکیل می‌داد و حکومت‌های مصر، سوریه، اردن، عراق، لبنان و کشورهای دیگر در دادگاه‌های شرعی از فقه امامؒ پیروی نمودند و در آینده نیز فقه امام چون اخگر فروزان شعله ور شده و تمام شئون زندگی انسان را به اذن خداوند، فراخواهد گرفت.

شیخ عبدالوهاب حافظؒ می‌گفت: مدت هفتصد سال در شام طبق مذهب حنفی، فتوی صادر می‌شد تا این‌که مفتی کنونی که شافعی مذهب است، بر مسند فتوی نشست. موفق مکی به سند خود از یحیی بن آدم روایت نموده که: سخنی که ابو حنیفه در فقه گفته، فقط به خاطر خدا بوده است؛ اگر همراه آن چیزی از أغراض دنیوی می‌بود، این‌گونه به تمام آفاق و اطراف جهان، با وجود فزونی حسودان و خرده‌گیرانِ وی گسترش نمی‌یافت.

محدث دانشمند، مسعود بن شیبه، در کتاب«التعلیم» و دانشمند محدث، شیخ عبدالرشید نعمانی در شرحی که بر آن نوشته است، گفته‌اند:

خلفای عباسی همواره پیرو این مذهب و معتقد به اصول وعامل به فروع آن بودند و علمای این مذهب را نصرت می‌دادند و در محاکم شرعی طبق مذهب امام عمل می‌نمودند.

هم‌چنین طاهریان، سامانیان، لیثیان، صفاریان، سلجوقیان و آل سبکتکین که مدت‌های زیادی حکّام مسلمانان در روی زمین بودند، پیرو مذهب امام ابوحنیفهؒ و به آن منسوب بودند و تا امروز فرزندان‌شان نسبت به آن تعصب دارند.

اما شهرهایی که در آن مذهب امام حاکم بود، عبارت‌اند از: کوفه و حومه‌ی آن، بصره و قریه‌های آن، اهواز و پیرامون آن و اکثر بغداد و بیشتر مردم شیراز، تمامی اهل کرمان، مکران، خراسان، تمامی ترکستان و شهرهای ماوراءالنهر، سند، هند، روم، بلغار، کاشغر، غور، غرجه، سیستان، حبشه، اکثر مردم یمن، برخی از اهالی دمشق، تمامی بلاد خوران و کوه الخلیل، وادی موسی، اکثر عراقین و دشت فیماق، بیشتر ترکمن اهل اجنبیه، بعضی از اهالی آذربایجان، اکثر سرزمین ربیعه و اهالی این دیار پیرو و مقلد مذهب امام ابو حنیفه رحمه‌الله تعالی بودند؛ جز این‌که بعضی از اهالی این سرزمین‌ها هنگامی‌که دیلمیان فقهای آن‌ها را کشتند و آیین خود را در میان‌شان رایج نمودند، از مذهب امام ابو حنیفه جدا شدند و مذهب امام شافعی هنگامی‌که که نظام الملک تسلط یافت، ظهور یافت و آشکار گردید.

علامه ابن‌عابدین (رحمه‌الله) گفته است: دولتمردان خلافت عباسی اگرچه مذهب‌شان مذهب جدّشان، عباس رضی‌الله‌عنه بود، ولی بیشتر قُضات و علمای آن کشورها حنفی بودند.

این مطلب برای آنانی که کتب تاریخ را بررسی نمایند، آشکار می‌شود. دوران حکومتشان نزدیک به پانصد سال بود و اما پادشاهان سلجوقی و بعد از آن‌ها خوارزمی‌ها، تمامی‌شان حنفی و قُضات ممالک آن‌ها اکثراً حنفی بودند. پادشاهان زمان ما یعنی سلاطین آل عثمان از تاریخ نهصد هجری تا به امروز، پست‌های قضاوت و سایر مناصب‌شان را جز به حنفی نمی‌سپارند. شیخ محمد ابوزهره (در کتاب «ابوحنیفه،۴۶۶») گفته است: مذهب رایج و رسمی ارمنستان، آذربایجان، تبریز، اهل رَیّ و اهواز مذهب حنفی بود.

در وهله‌ی اول در سرزمین فارس بسیاری از حنفی‌ها می‌زیستند که سپس در آن دیار مذهب شیعه‌ی اثناعشری تسلط یافت. مذهب قریب به اتفاق مسلمانان هندوستان، حنفی است و جمعیت اندکی پیرو مذهب امام شافعی رحمه الله می‌باشند که تعدادشان از یک میلیون نفر نمی‌گذرد و نیز مسلمانان چین که تعدادشان از چهل میلیون نفر بیشتر است، اکثراً پیرو مذهب امام ابو حنیفه‌اند و همانگونه که شاهد هستیم این مذهب در شرق و غرب گسترش یافته و پیروان و مقلّدان آن به تعداد بسیار زیادی رسیده‌اند و اگر در آن باب تخریج گشوده می‌شد، علماء و دانشمندان از اصول وقواعد آن، احکام مناسبی را که شامل همه جوامع می‌شد، إستخراج می‌نمودند.

حالا از بیان گسترش مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله معلوم شد که زحمات و خدمات آن‌ها منحصر به شهر وقوم خود نبوده است، بلکه برای عموم مردم جهان بوده است. پس، گسترش دیگر أئمه را هم بر همین قیاس کن.

این نمونه‌ای از گسترش مذهب امام صاحب بود.[۱]

والله اعلم وعلمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالإفتاء منبع‌العلوم کوه‌ونّ

۲۸ صفر المظفر ـ ۱۴۲۵هـ. ق.

اصاب المجیب فیما أجاب وأجاد وهو الفائز إن شاء الله تعالی یوم التناد، فجزاه الله خیرا

احقر محمّدعُمر غُفر له

۱- اقتباس از کتاب: «جلوه‌هایی از زندگانی امام ابو حنیفه رحمه الله» ص۲۸۹.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

رساله‌ی:

إرغامُ الجاحِد

عَن مَقَامِ

الإِمَامِ المجَاهِد

(در جواب إنتقاد مولوی شاهوزهی و دفاع از امام الأئمه، امام أعظم ابوحنیفه رحمه الله)

(با اضافات و تحقیقات و برگردان عبارات عربی به فارسی)

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به انتقاد اول مولوی شاهوزهی:

الإنتقاد [۲۰۲]: جناب مولانا! شما در رساله‌ی خود که «الهدایة فی تحقیق الشرک فی الرسالة» در ص۴ گفته‌اید که امام شما از چهار هزار تابعی کسب علم کرده است و امثال امام مالک و شافعی و احمد وغیرهم (رحمهم الله) مدّاح و شاگرد اواند و جناب مولوی عبدالحمید زاهدانی در کمیسیون اجتها و تقلیدِ امسال می‌گفت که: «ابوحنیفه (رحمه الله) ششصد هزار حدیث حفظ داشته».

لطفاً شما اسم صد تابعی را از اساتید امام نام ببرید و به‌سند صحیح ثابت بکنید که امام از آن‌ها حدیث مرفوع متصل روایت کرده باشد و در کتاب‌های امام محمد شیبانی (رحمه الله) موجود باشند چون راوی دیگر شما غیر از [امام] محمد ندارید و ایضاً از شاگردان او که شما نام برده‌اید، غیر از [امام] محمد و ابویوسف (رحمهما الله) ثابت بکنید از هریکی یک روایت که در مسایل صلاة و زکٰوة و روزه و حج وغیرها و در صحاح سته و یا کتاب های دیگر از کتب حدیث معتبر که ایشان از [امام] ابوحنیفه (رحمه الله) روایت کرده باشند و بر آن عمل بکنند و قول او را برای عمل دلیل بگیرند و ایضاً پانصد حدیث صحیح مرفوع متصل ثابت بکنید که [امام] ابوحنیفه (رحمه الله) از رسول‌کریم (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده باشد و متن این احادیث در چه کتاب‌هایی‌اند از کتاب‌های امام محمد(رحمه الله) و در کتاب‌های معتبر اسماء الرجال در باره‌ی

[امام] ابوحنیفه (رَحِمَهُ اللهُ) چه گفته‌اند از حیث روایت حدیث و یا استاذ او [امام] حمّاد (رَحِمَهُ اللهُ) چه درجه دارد از نظر نقل روایت حدیث؟ لطفاً اعلام فرمایید.(۱)

الجواب مبسملاً وحامداً ومُصلّیاً:

عزیزم مولوی شاهوزهی صاحب! السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پس از عرض سلام، آن‌چه از إنتقاد شما که ارزش جوابی دارند، مطابق استعداد جنابعالی در پاسخ به آن‌ها چیزی نوشته می‌شود تا از مباحث علمی بهره‌ای بردارید وآگهی حاصل نمایید. بخش دیگرِ انتقادات مفروغ‌عنه‌اند که تکرار آن‌ها در واقع تحصیل حاصل و تضییع اوقات است و جواب صحیح آن‌ها تاکنون بر شما دَین است.

به‌عنوان مثال در مسألهٔ فاتحه خلف الإمام که دلایلی رکیك و بی‌إنضباط نوشته‌اید، علمای کرام قبلاً به جواب آن پرداخته‌اند. در این مورد می‌توانید کتاب‌های زیر را مطالعه کنید:

ـ «فصل الخطاب فی مسئلة أم الکتاب» از حافظ الحدیث، حضرت علامه سید انورشاه کشمیری رَحِمَهُ اللهُ؛

ـ «إمام الکلام» ؛

ـ «أحسن الکلام» ؛

ـ انوار ساطعه» ؛

ـ وغیرها.

۱- در این‌جا عین عبارت و إنتقاد مُنتقد بدون تصحیحِ آن، درج گردیده است تا هر خواننده‌ای به سطح سواد و دانشِ او به آیین نگارش و نوشتار و سطح علمی و رعایت اصول و آداب و احترام وی نسبت به بزرگان و پیشوایان دینی مطلع شود.

که جواب آن‌ها هنوز بر ذمه‌ی شما غیرمقلدین دَین است. ابتدا [همان دین خود] را ادا کنید.

سایر نوشته‌های نامربوط و بی‌نظمی که نوشته‌اید قابل توجه نیستند. مسأله‌ی تراویح نیز مفروغ‌عنه است. در این مورد رساله‌ام «التوضیح والإعلان فی تحقیق تراویح رمضان» را که در جواب مولوی زامرانی نوشته ام، مطالعه فرمایید. و آن هفده مسأله که به‌حواله‌ی کتب فقهی احناف نوشته‌اید، غالباً [چنین به‌نظر می‌رسد که] تا کنون خودتان موفق به مطالعه‌ی این کتاب‌ها نشده و از بررسی و قطع‌وبرید آن‌ها تا حال برئ‌الذمه نشده‌اید. آن‌چه نوشته‌اید فقط به‌صورت نقل از کُتُب پیشوایان غیرمقلّد خود با اعتماد بر آنان و بی‌خبر از کم‌وزیاد کردن آنان بوده است ولی [به‌قول شاعر]: «ما خوب می‌شناسیم پیران پارسا را».

علمای احناف از پاسخ به این مسائل جزئی و قطع‌وبرید غیرمقلّدین فراغت حاصل نموده‌اند و با رجوع به منابع و مآخذ این مسائل، تلبیس پیشوایان‌تان را طشت بر بام کرده‌اند. در این باره رساله‌های «فتح المبین فی کشف مکائد غیرالمقلدین» و «تحذیرالناس » وغیرهما را مطالعه فرمایید تا حقیقت بر شما روشن گردد.

و هم‌چنین نزدیک به هزاروسیصد سال است که کمالات امامِ همام، امام الأئمه، [امام ابوحنیفه]رحمه‌الله در تمام ربع مسکون و نزد همه‌ی اقشار جهان شناخته شده و سه چهارم این امت مرحومه مقلّد ایشان شده‌اند. احسان علمی و عملی این بزرگوار به‌منزله‌ی درخت طوبٰی است که بر تمام ائمه‌ی مجتهدین، محدثین وغیرهم سایه افکنده است؛ به‌طوری‌که امکان راه گریز هیچ فردی از این‌ها از زیر ربقه‌ی او وجود ندارد. پس، چه برسد به امثال من

و تو که از مقام [شامخ] ایشان دم زنیم. [با این کار] جز ویرانی عاقبت خویش [سود دیگری به‌دست نخواهیم آورد].

شخصیتی که تمام فِرَق مذاهب، مدّاح ایشان بوده وکتاب‌ها در مناقب ایشان نوشته‌اند، پوشیده بودن کمالات‌شان بر امثال من و تو، فقط حمل بر نابینا بودنِ ما می‌شود و بس. کمالات علمی، عملی و حدیثی ایشان را در کتب زیر مطالعه فرمایید تا با آگاهی یافتن از حالات این دانشمند بزرگ، دیده‌ی دل من و تو منوّر گردد. برخی از کتبی که در مناقب امام اعظم رضی‌الله‌عنه نوشته شده به شرح ذیل اند:

۱) عقود المرجان؛ ۲) قلائد الدُّرر والعقیان؛ ۳) البستان فی مناقب النعمان؛ ۴) شقایق النعمان؛ ۵) کشف الأسرار؛ ۶) الإنتصار لإمام أئمة الأمصار، از علامه یوسف سبط ابن‌جوزی حنبلی رحمهما‌الله؛ ۷) تبییض‌الصحیفة، از امام جلال‌الدین سیوطی شافعی رحمه‌الله؛ ۸) تحفة السلطان؛ ۹) عقودالجمان، از محمّدیوسف شافعی رحمه‌الله؛ ۱۰) الإبانة؛ ۱۱) تنویر الصحیفة؛ ۱۲) الخیرات‌الحسان، از حافظ ابن‌حجر مکی شافعی رحمه‌الله؛ ۱۳) قلائد العقیان، ۱۴) الفوائد المهمة، از علامه عرضی شافعی رحمه‌الله؛ ۱۵) مرآة الجنان، از علامه یافعی شافعی رحمه‌الله؛ ۱۶) مناقب الإمام ابی‌حنیفة...، از حافظ ذهبی شافعی رحمه‌الله؛ ۱۷) جامع الأنوار، ۱۸) الإنتقاء، از علامه ابن‌عبدالبر مالکی رحمه‌الله؛ ۱۹) مناقب الإمام‌الأعظم، از موفق‌بن‌احمد مکی رحمه‌الله؛ ۲۰) مناقب الإمام‌الأعظم، از علامه کردری رحمه‌الله؛ ۲۱) فتح‌المنّان، از شیخ محدث دهلوی رحمه‌الله؛ ۲۲) اخبار ابی‌حنیفة و اصحابه، از حسین‌بن‌علی صمیری رحمه‌الله؛ ۲۳) مناقب الإمام‌الأعظم، از ابن‌عوام رحمه‌الله؛ ۲۴) کشف الغُمة عن سراج الأمة؛ ۲۵) سیرة النعمان؛ ۲۶) ابوحنیفه؛ ۲۷) إنجاء

الوطن عن الإزدراء بإمام الزمن [اثر مولانا ظفراحمد عثمانیﷺ] و ۲۸) مقام ابوحنیفه رحمه‌الله تعالی [از مولانا محمدسرفراز خان صفدر].

این کتاب‌ها مجموعاً بیست‌وهشت عنوان کتاب شدند و تقریباً بیش از شصت عنوان کتاب در مناقب این امام بزرگوار نوشته شده است. اگر به نظر امثال تو تمام این کتاب‌ها و نوشته‌های فُضلای امت درباره‌ی امام، جعلی و ساختگی‌اند پس، در این مَهلکه‌ی عظیم خداوند یار شما باد.

اکنون در مقابل عمل شما بعضی از مناقب و تعارف این بزرگمرد مختصراً بیان می‌شود وما علینا الا البلاغ.

بیان بعضی از مناقب وکمالات امام اعظم رحمه الله ورضی عنه وقدّس الله أسراره

اثبات چهار هزار استاد برای امام أعظم رحمه‌الله

۱ـ قال ابن‌حجر المكي الشافعي رحمه‌الله فی «الخیرات‌الحسان»:

«مرّ أنه أخذ عن أربعة آلاف شیخ من أئمة التابعین ومن ثمه ذکره الحافظ الکبیر الحافظ الدنیا العلامة الذهبی وغیره فی طبقات الحفّاظ من المحدّثین ومن زعم قلّة إعتنائه بالحدیث، فهو امّا لتساهله او حسده اذ کیف یتأتی لمن هو کذلك استنباط مثل ما إستنبطه من المسائل اللتی لا تُحصی کثرة مع أنه أول ما إستنبط من الأدلّة علی الوجه المخصوص المعروف فی کتب اصحابه رحمة الله علیهم».

وقال فی مقام آخر:

«هم کثیرون لایسع هذا المختصر ذکرهم وقد ذکر منهم الإمام ابوحفص الکبیر اربعة آلاف شیخ من التابعین فما بالك بغیرهم».[1]

۱-الخیرات الحسان، ص۶۸ و۲۶ (ص۱۴۱، الفصل الثلاثون وص۵۶ ، الفصل السابع) .

ترجمه: علامه ابن‌حجر مکی شافعی رحمه‌الله در «الخیرات‌الحسان» می‌فرماید:

«امام رحمه‌الله علم را از چهارهزار استاد که همه از أئمه و بزرگان تابعین بوده‌اند، فرا گرفته است. به‌همین دلیل حافظ بزرگ جهان اسلام، علامه ذهبی و دیگران رحمهم‌الله امام رحمه‌الله را در طبقه‌ی حفّاظ محدثین ذکر کرده‌اند و این گمان که امام رحمه‌الله نسبت به علم حدیث بی‌إعتنا بوده‌اند، یا از روی سهل‌انگاری و یا از حسد می‌باشد؛ زیرا کسی‌که این‌گونه [بی‌إعتنا به احادیث] باشد، چگونه ممکن است این همه مسائل بی‌شمار دینی را استنباط نماید؟ با وجود این‌که ایشان اولین کسی هستند که مسائل را از ادله‌ی شرعی به‌طریق خاص و معروف در کتب پیروان و شاگردان‌شان رحمهم‌الله استنباط فرموده‌اند.»

در جایی دیگر نوشته‌اند: «اساتید امام رحمهم‌الله به‌قدری زیادند که این کتابچه گنجایش ذکر آنان را ندارد. امام ابوحفص کبیر رحمه‌الله چهار هزار نفر از اساتید امام رحمه‌الله‌تعالی را که از تابعین بوده‌اند، نام برده است. [وقتی‌که فقط از تابعین رحمهم‌الله‌تعالی این همه اساتید داشتند] پس، به‌نظر شما اساتید دیگر ایشان چه تعدادی هستند!؟».

۲ـ [صاحب کتاب «انوارالباری»] در مقدمه‌ی «انوارالباری» شرح صحیح بخاری به‌حواله‌ی مقدمه‌ی «کتاب الآثار» می‌نویسد:

«امام صاحب نے حسب تصریح مؤرخین چار ہزار ائمۂ حدیث سے احادیث کا ذخیرہ جمع کیاتھا اور یحیی بن نصر کا بیان ہے کہ میں ایک بار امام صاحب کی خدمت حاضر ہوا تو آپ کو ایک گھر میں پایا جو کتابوں سے بھرا ہوا تھا میں نے عرض کیا یہ کیا ہے فرمایا یہ احادیث ہیں جن کی تحدیث میں نی نہیں کی بجز ان تھوڑی حدیثوں کے جن سے لوگوں کو نفع ہو». (۱)

۱- انوارالباری شرح صحیح بخاری (از افادات علامه انورشاه کشمیری رحمه‌الله) : ۲۵/۱ .

ترجمه: «امام رحمه‌الله به‌طبق تصریح مؤرخین، ذخیره‌ی احادیث را از چهارهزار تن از ائمه‌ی حدیث جمع کرده‌اند. یحیی‌بن‌نصر رحمه‌الله می‌فرمایند: من یک مرتبه به‌خدمت امام رحمه‌الله تعالی رسیدم ایشان را در خانه‌ای پر از کتاب دیدم. عرض کردم: این ها چه کتاب‌هایی هستند؟ فرمودند: کتب حدیث‌اند که به‌مردم تدریس و بیان نمی‌کنم مگر اندکی که از آنان به مردم نفعی می‌رسد».

اگر شما تا به‌حال هم تصدیق نمی‌کنید، به‌کتابهایی که قبلاً نام بردم، مراجعه فرمایید. اگر باز هم مطمئن نشدید پس، چنین مکابر (ستیزه‌جویی) را به خداوند واگذار می‌کنیم که خودش او را اصلاح فرماید.

حالا اگر فرض کنیم امام صاحب رحمه‌الله از هر استادی فقط یک حدیث آموخته باشد، باز هم حافظ چهار هزار حدیث می‌شود.

احقر چون قلیل الفرصت هستم، جنابعالی را به‌همان ۲۸ کتاب مذکور راهنمایی می‌کنم. اگر شما تعداد ۱۰۰ تابعی را هم [نادیده گرفتید و] ندیدید، آن وقت تمام مؤلفینی را که چنین نوشته‌اند، تکذیب می‌کنید.

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

هم‌چنین کتاب‌های امام محمد رحمه‌الله که شامل کتاب الآثار، مؤطا، کتاب الحجّة، مبسوط، محیط، سِیَر کبیر و سِیَر صغیر می‌باشند و آثار و امالی امام ابویوسف رحمه‌الله مسند حصکفی و مسند خوارزمی را مشاهده کنیدو تعصب را کنار بگذارید، [حقیقت] بر شما روشن می‌گردد.

۳ـ اگر شما به‌صداقتِ محدثین و سلف ایمان دارید، ذیلاً برخی از تصدیقات آنان ذکر می‌شود و اگر همه‌ی این بزرگواران را نیز کاذب، جعل‌کننده و

متصنّع می‌دانید پس، بر شما لازم است که از [میان] سلف مسلمانی دیگر مانند خودتان نشان دهید تا از زبان ایشان برای شما إستشهاد نماییم.

به‌نظر احقر مولوی عبدالحمید صاحب در این مورد عدد خیلی کمی گفته اند و این عدد نسبت به امامِ ائمه رحمه‌الله خیلی کم است.

اثبات کثرت روایت امام محترم رحمه‌الله‌تعالی:

۱ـ در «إنجاءالوطن» به‌حواله‌ی «تذکرة الأعظم» و «إزالة الخفاء» می‌نویسد:

«فکذلك الإمام ابوحنیفة رضی‌الله‌عنه من المُکثّرین فی الحدیث ایضاً لکون جملة کبیرة تنوف علی آلاف کثیرة من اقواله ومسائله موافقة للمرفوعات بالعرض علیها وبهذا قال ابن‌المبارك: لا تقولوا رأی ابی‌حنیفة رحمه‌الله و لکن قولوا: تفسیر الحدیث».[(۱)]

ترجمه: «هم‌چنین امام ابوحنیفه رحمه‌الله از مُکثّرین در حدیث هستند؛ زیرا مجموعه‌ی زیادی و بالغ بر هزاران قول و مسأله از ایشان وجود دارد که به‌هنگام عرضه نمودن بر احادیث مرفوع، موافق آن احادیث می‌باشند. به‌همین سبب امام ابن‌مبارک رحمه‌الله می‌فرمایند: نگویید «رأی ابوحنیفه رحمه‌الله‌تعالی» بلکه بگویید: «تفسیر حدیث»».

۲ـ «و ذکر ابن‌حجر عن ابی‌یوسف قال ماخالفته (ای اباحنیفة) فی شئ قطّ فتدبّرته الّا رأیتُ مذهبَه أنجٰی فی الآخرة وکنت رُبما ملتُ الی الحدیث فکان هو أبصر بالحدیث الصحیح منّی وقال: کان اذا صمّم علی قول درتُ علی مشائخ الکوفة هل أجد فی تقویة قوله حدیثاً او اثراً فرُبما وجدتُ الحدیثین والثلاثة فأتیته بها فمنها ما یقول: هذا غیرصحیح او غیرمعروف فأقول له وما علمُك بذلك مع أنه یوافق قولك فیقول أنا اعلم بعلم اهل الکوفة».[(۲)]

۱- إنجاءالوطن: ۱۵/۱ (در مقدمه‌ی «إعلاء السنن» تحت عنوان «ابوحنیفة واصحابه المحدثون» می‌باشد) .

۲- مرجع سابق ، ص۲۵ ـ الخیرات‌الحسان ، ص۶۹ .

ترجمه: «علامه ابن‌حجر از امام ابویوسف رحمهماالله‌تعالی نقل می‌کند: در هیچ مسأله‌ای با امامؒ مخالفت نکردم مگر آن‌که پس از تدبّر دریافتم که مذهب و فرموده‌ی ایشان نجات دهنده‌تر در آخرت است و چه بسا مایل به حدیث می‌شدم، اما در این مورد هم ایشان از من به حدیث صحیح آگاه‌تر بودند. و هرگاه امام ؒ در مسأله و قولی مصمّم می‌شدند، من به‌نزد مشایخ کوفه دَور می‌زدم تا ببینم آیا در تایید گفته‌ی ایشان حدیث یا اثری می‌یابم؟ پس بسا اوقات دو یا سه حدیث می‌یافتم و آن احادیث و روایات را خدمت ایشان می‌آوردم. ایشان در مورد بعضی از احادیث می‌فرمودند: «این غیرصحیح» یا «غیر معروف است». من عرض می‌کردم: با وجود این‌که این حدیث موافق رأی شما ست، چگونه می‌دانید این غیرصحیح یا غیرمعروف است؟ می‌فرمودند: من عالم‌تر به علم اهل کوفه‌ام».

۳- «وصفه ابن‌المبارك فقال: كان والله شديد الأخذ للعلم ذابّاً عن المحارم متتبعاً لأهل بلده شديدة المعرفة بناسخ الحديث ومنسوخه وكان يطلب احاديث الثقات والأخذ من فعل رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وسلم اهـ».[1]

ترجمه: ابن‌مبارکؒ ایشان را چنین توصیف کرده‌اند:

«بخدا قسم ایشان در أخذ علم خیلی شدید بودند. از محرّمات به‌شدت پرهیز می‌کردند. دنباله‌روِ هموطنان خویش بودند. شناخت زیادی از احادیث ناسخ و منسوخ داشتند و احادیث راویان مؤثق و عمل رسول اللهﷺ را جستجو می‌کردند».

۴- قال محمد بن شجاع قال حبان: كان ابوحنيفة لا يفزع اليه فى امر الدين والدنيا الا وُجد عنده فى ذلك أثر حسن» .[2]

۱- الخیرات‌الحسان، ص۳۳ .

۲- الجواهر المضیئة: ۱۸۴/۱ ـ إنجاءالوطن: ۲۶/۱.

ترجمه: «محمد بن شجاع رحمه‌الله می‌فرماید: حبّان رحمه‌الله فرمود: در هیچ امر دینی و دنیوی به امام ابوحنیفه رحمه‌الله مراجعه نمی‌شد، مگر آن‌که نزدشان اثر خوبی یافته می‌شد».

۵- و فی الجواهر المضیئة فی ترجمة یوسف بن یعقوب ابی‌یوسفِ الإمام: أنه روی عن ابیه عن ابی‌حنیفة کتاب الآثار وهو مجلّد ضخم»[1]

ترجمه: «در جواهر مضیئه در مورد شرح حال یوسف‌بن یعقوب، فرزند امام ابویوسف رحمهما‌الله آمده است که ایشان از پدر بزرگوار خود و ایشان از ابوحنیفه رحمهم‌الله‌تعالی کتاب الآثار را ـ که آن کتاب قطوری است ـ روایت کرده است».

۶ـ قال صاحب إنجاء الوطن:

«اعلم وفّقك الله وايانا لما يحب و يرضٰی أنه جرٰی علی بعض الألسنة من المتعصّبين: أن الإمام اباحنيفة رضی‌الله‌عنه كان قصيرالباع في الحديث لم يبلغه الا احاديث يسيرة ولعمري إنها فرية بلامرية تقشعرّ منها الجلود ويقف منها الشعر ولايقول بهذا القول الا جاهل قاصر او متعصّب فاتر بل الذي تدل عليه كلمات المحققين من الفقهاء والمحدّثين ان الإمام رضي‌الله‌عنه من المُكثرين في الحديث جمع منه مقداراً عظيماً لايحيط به الّا من كان في رتبته والدليل علي ذلك اولاً: ما مرّ من شهادة أجلّة المحدّثين كمكّي بن ابراهيم ويزيد بن هارون وعبدالله بن مبارك وإعترافهم بكون الإمام أعلم اهل زمانه وثانياً: إتفاقهم بأسرهم واجماعهم بجمعهم علي كون ابي‌حنيفة فقيهاً مجتهداً اماماً في الفقه، روي الخطيب عن محمد بن بشر قال كنت أختلف الي ابي‌حنيفة والي سفيان فآتي اباحنيفة فيقول من أين جئت؟ فأقول من عند سفيان فيقول جئت من عند رجل لو انّ علقمة والأسود حضرا لاحتاجا الي مثله فآتي سفيان فيقول من أين جئت؟ فأقول من عند ابي‌حنيفة فيقول لقد جئت من عند أفقه اهل الأرض وعن محمد بن مزاحم

۱- الجواهر المضیئة: ۲۳۵/۲ ـ إنجاءالوطن: ۲۷/۱.

سمعت عبدالله بن مبارك لولا أن الله عزّوجلّ أعانني بأبي‌حنيفة وسفيان كنت كسائر الناس. ذکر ذلک کله السیوطی فی تبییض‌الصحیفة (۱۶و۱۷)».

«وفيه ايضاً عن الحسن بن الحارث قال سمعتُ النضر ابن شميل يقول: كان الناس نياماً في الفقه حتي أيقظهم ابوحنيفة بما فتقه وبينه ولخّصه (ص۲٤)»[1]

ترجمه: صاحب إنجاءالوطن (علامه ظفراحمد عثمانی)رحمه‌الله می نگارد:

«بدان ـ الله تعالی من و تو را به آن‌چه محبوب و مورد رضای اوست موفق گرداند ـ که بر زبان بعضی از متعصّبین، این سخن جاری است که امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله دست کوتاهی در علم حدیث داشته و به ایشان تعداد کمی از احادیث رسیده است. سوگند می‌خورم که این گفته بدون شک إفترائی است که از آن بدن به لرزه در آمده و مو بر بدن راست می‌شود و چنین سخنی را جز جاهلی کوتاه فکر یا متعصّبی فرومایه بر زبان نمی‌آورد. بلکه فرمایشات محققین فقها و محدثین دلالت بر این مطلب دارد که امام رضی‌الله‌عنه از مُکثّرین فی الحدیث بوده و مجموعه‌ی بسیار زیادی از احادیث جمع کرده‌اند و فقط کسی بر آن قدر احادیث احاطه دارد که در علم حدیث همطراز و هم رتبه‌ی امام‌رحمه‌الله باشد.

دلیل اول بر این مدعا، گواهی محدثین بزرگی همچون مکی بن ابراهیم، یزید بن هارون و عبدالله بن مبارک‌رحمهم‌الله و اعتراف این بزرگواران است که امام رحمه‌الله‌تعالی داناترین فرد زمانه‌ی خود بوده است؛ همچنان‌که قبلاً گذشت. دوم:

۱- إنجاء الوطن (ابوحنیفة واصحابه المحدثون) (از علامه‌ی عصر، محدث ناقد مولانا ظفراحمد عثمانی‌رحمه‌الله ص۹ و ۱۰، الفصل الثالث فی درجة الإمام فی علم الحدیث.

إتفاق و إجماع قاطبه‌ی آنان بر این‌ست که حضرت امام رحمه‌الله‌تعالی فقیه، مجتهد و امام فقه بوده‌اند.

خطیب از محمد بن بشر (رحمهما الله) روایت می‌کند که فرمود: «نزد امام ابوحنیفه و سفیان رحمهما الله رفت و آمد داشتم. وقتی خدمت امام رحمه الله می‌رسیدم، می‌پرسیدند از کجا می‌آیی؟ عرض می‌کردم: از نزد سفیان رحمه الله می‌فرمودند: از نزد شخصی آمده‌ای که اگر علقمه و أسود رحمهما الله هم حضور می‌داشتند، به مثلِ او نیاز پیدا می‌کردند و هنگامی‌که به‌نزد سفیان رحمه الله می‌رفتم، می‌پرسیدند از کجا می‌آیی؟ در جواب می‌گفتم: از نزد امام ابوحنیفه رحمه الله می‌فرمودند: «قطعاً از نزد فقیه‌ترین فرد روی زمین آمده‌ای. محمدبن مزاحم رحمه الله می‌فرماید: از عبدالله‌بن‌مبارک رحمه الله شنیدم که می‌فرمود: «اگر خداوند متعال مرا به‌وسیله‌ی امام ابوحنیفه و سفیان ثوری یاری نمی‌کرد، مثل بقیه‌ی مردم می‌شدم. [یعنی علم و کمالی حاصل نمی‌کردم]».

«از حسن‌بن‌حارث رحمه الله روایت شده است که فرمود: از نضربن‌شمیل رحمه الله شنیدم که فرمود: «مردم نسبت به فقه در خواب به سر می‌بردند [و غافل از آن بودند] که امام ابوحنیفه رحمه الله با شکافتن، بیان و تلخیص فقه، مردم را بیدار کردند».

«و قال ابووهب محمد بن مزاحم: «سمعت ابن‌المبارك يقول أفقه الناس ابوحنيفة ما رأيتُ في الفقه مثله».

ترجمه: ابووهب، محمد بن مزاحم رحمه الله می‌فرماید: از عبدالله‌بن‌مبارک رحمه الله شنیدم که فرمودند: «ابوحنیفه رحمه الله فقیه‌ترین شخص هستند و من در فقه نظیر ایشان را نیافتم».

«وقال ابونعيم: كان ابوحنيفة صاحب غوصٍ في المسائل».

ترجمه: ابونعیم رحمه الله می‌فرماید: «امام ابوحنیفه رحمه الله در عمق مسائل فرو می‌رفتند».

«وقال یحیي‌بن معین سمعتُ یحیي‌بن سعید القطان رحمه‌الله (امام الجرح والتعدیل، شیخ الشافعي و احمد، تلمیذ ابي‌حنیفه) یقول: لانکذب والله ماسمعنا أحسن رأیاً من رأي ابي‌حنیفة وقد أخذنا بأکثر اقواله».

ترجمه: یحیی‌بن‌معین رحمه‌الله می‌فرماید از یحیی‌بن‌سعید قطان رحمه‌الله (امامِ جرح وتعدیل و استاد امام شافعی و امام احمد و شاگرد امام ابوحنیفه رحمهم‌الله‌تعالی) شنیدم که فرمود: «به خدا قسم دروغ نمی‌گوییم که زیباتر از رأی ابوحنیفه رحمه‌الله نشنیدیم و به بیشتر گفته‌های‌شان أخذ نموده‌ایم [و عمل می‌کنیم]».

«قال یحیي بن معین وکان القطّان یذهب الي قول الکوفیین ویختار قوله من قولهم وقال الربیع وحرملة: سمعنا الشافعي یقول: الناس عیال في الفقه علي ابي‌حنیفة، کذا فی تهذیب التهذیب».

ترجمه: یحیی بن معین رحمه‌الله می‌فرماید: «(یحیی بن سعید) قطّان رحمه‌الله بیشتر قول علمای کوفه را بر می‌گزید و از میان گفته‌های آنان، اقوال امام ابوحنیفه رحمه‌الله را ترجیح می‌داد. ربیع و حرمله رحمهما‌الله می‌فرمایند: از امام شافعی رحمه‌الله شنیدیم که فرمودند: «مردم در فقه جیره‌خوار و محتاج ابوحنیفه رحمه‌الله هستند».

عن ابي‌حیان التوحیدي قال: الملوك عیال عمر رضي‌الله‌عنه اذا ساسوا والفقهاء عیال ابي‌حنیفة اذا قاسوا والمحدّثون کلّهم عیال علي احمد بن حنبل اذا أسندوا اهـ (مناقب القاری)».

ترجمه: ابوحیان توحیدی رحمه‌الله می‌فرماید: «حُکّام و اهل‌سیاست در سیاست، ریزه‌خوار حضرت عمر رضی‌الله‌تعالی‌عنه و فقها در قیاس، ریزه‌خوار امام ابوحنیفه رحمه‌الله و محدثین همگی در إسناد (حدیث)، ریزه‌خوار امام احمد بن حنبل رحمه‌الله هستند».

قال الإمام ابوداؤد: رحم الله اباحنیفة کان اماماً، (کذا فی تذکرة الحفاظ)».

ترجمه: امام ابوداوود رحمه‌الله فرمود: «خداوند بر ابوحنیفه رحم کند؛ او امامی بود».

«ولایخفٰي علي من کان له ادني مسکة أن الفقه والإجتهاد لا يتيسّر بدون حفظ الأحاديث و الآثار واقوال الصحابة والتابعين واختلافاتهم ومعرفة الناسخ والمنسوخ من القرآن والسنن. قال الامام محمد بن الحسن: من كان عالماً بالكتاب والسنة وبقول اصحاب رسول‌الله صلي‌الله‌عليه‌وسلم وبما إستحسن فقهاء المسلمين وسعه أن يجتهد رأيه فيما ابتلي به اهـ (إعلام الموقعين)».

ترجمه: بر کسی‌که اندکی درک و فهم داشته باشد، پوشیده نیست که فقه و اجتهاد بدون حفظ احادیث، آثار و اقوال صحابه و تابعین رضی‌الله‌عنهم و شناخت ناسخ و منسوخِ قرآن مجید و احادیث شریف میسّر نیست. امام محمدبن‌حسن رحمه‌الله می‌فرماید: «کسی‌که به کتاب و سنت وگفتار اصحاب رسول‌الله ﷺ و آن‌چه فقهای مسلمین مستحسن و پسندیده دانسته‌اند، عالم و آگاه باشد، برایش گنجایش دارد که در مسائل مبتلی‌به و پیش آمده برایش به رأی و نظر خود اجتهاد نماید».

«فلما أذعنت المحدّثون واكابرهم لفقه الإمام بل لكونه أفقه الناس واعترفوا بكونه اماماً من أئمة الدين فقد إلتزموا كونه حافظاً للأحاديث مُتقناً متشبساً فيها، قال الخطابي: و اصحاب السنن هم اصحاب الحديث والمطلعون عليه كالأئمة المجتهدين وكمل أتباعهم، فإنهم هم الذين يفهمون ما تضمنته السنن من الأحكام (الميزان للشعرانی)».

ترجمه: «وقتی بزرگان محدثین نه تنها به فقاهت امام ابوحنیفه رحمه‌الله‌تعالی اذعان دارند، بلکه ایشان را فقیه‌ترینِ مردم می‌دانند و اعتراف می‌کنند که ایشان امامی از ائمه‌ی دین هستند پس، لزوماً پذیرفته‌اند که ایشان حافظ احادیث، متقن و متمسّک به آن هستند».

«خطابی رحمه‌الله فرموده‌اند: «اصحاب سنن، همان صاحبان و علمای حدیث و مُطّلعین بر آنند؛ مثل أئمه‌ی مجتهدین و پیروان و شاگردان کامل ایشان؛زیرا آنان‌اند که احادیثِ مشتمل بر احکام را می‌فهمند و درک می‌کنند»».

«وروي الخطيب عن اسرائيل بن يونس أنه قال: نعم الرجل النعمان ما كان أحفظه لكل حديث فيه فقه وأشدّ فحصاً عنه وأعلمه بما فيه من الفقه وتمامه في خيرات‌الحسان».

«وإسرائيل من رجال الجماعة ثقة متقن فكفٰي به مُوثِقاً للإمام مع التصريح بكونه أحفظ لأحاديث الأحكام».

ترجمه: خطیب [بغدادی] رحمه‌الله از اسرائیل بن یونس رحمه‌الله روایت می‌کند که فرمود: «نعمان (ابوحنیفه) مرد خوبی است. چه‌قدر احادیثی را که در آن مسائل فقهی بود، حفظ داشت و چه‌قدر درباره‌ی آن‌ها بحث و جستجو می‌کرد و چه‌قدر به فقه حدیث دانا بود... (عبارت کامل در «الخیرات الحسان» آمده است).

«اسرائیل از اهل‌جماعت(۱)، موثق و استوار و ماهر بود. پس ایشان بعنوان تایید کننده‌ی امام رحمه‌الله همراه با تصریح به این‌که امام رحمه‌الله حافظ‌ترینِ احادیث احکام از دیگران می‌باشد، کافی است».

وقال ابن‌القيم في اعلام الموقعين: «قال يحيي بن آدم: كان نعمان جمع حديث بلده كلّه فنظر الي آخر ما قبض عليه النبي صلي‌الله‌عليه‌وسلم».

علامه ابن‌قیم رحمه‌الله در «إعلام‌الموقعين» می‌فرماید:

۱- یعنی از راویان جماعت محدّثین (امام احمد، اصحاب صحاح سته و...) است. به عبارت دیگر: امام احمد و أئمه‌ی سته و... از ایشان روایت نموده‌اند و روایت‌شان را در کتب خویش آورده‌اند.

«یحیی‌بن‌آدم رحمه الله فرمود: «نعمان رحمه الله تمام احادیث سرزمین خود را جمع کرده بود و مدّنظرش به آخرین عمل یا گفتاری‌که پیامبر ﷺ بر آن وفات یافته است، بود».

و قال ابن‌عیینة: «أول من أقعدني (او صيَّرني) مُحَدّثاً ابوحنيفة».

ترجمه: سفیان‌بن‌عیینه رحمه الله فرمود: «اولین کسی‌که مرا بر مسند حدیث نشاند (یا فرمود:) مُحدّث گردانید، ابوحنیفه رحمه الله بود».

«قلت: وسفيان‌بن عيينة احد الأئمة الأعلام ورئيس المحدّثين وشيخ الإسلام وهو يقول: اول من أقعدني للحديث وصيّرني محدّثاً ابوحنيفة وفيه دليل عظيم علٰي جلالة ابي‌حنيفة في الحديث واعتماد الناس فی تعديل الرجال فلم يكن محدّثاً فقط بل كان ممّن يجعل الرجال محدثين».

ترجمه: «سفیان‌بن‌عیینه رحمه الله یکی از ائمه‌ی بزرگ، رئیس‌المحدثین و شیخ‌الاسلام است و [درعین حال] می‌فرماید: اولین کسی که مرا بر مسند حدیث نشاند و مُحدّث گردانید، امام ابوحنیفه رحمه الله بودند. پس این فرمایش ایشان دلیل بزرگی بر جلالتِ قدر ابوحنیفه رحمه الله در علم حدیث و اعتماد مردم در تعدیل (عادل و ثقه قرار دادن) افراد است. پس، با این وصف، امام نه این‌که تنها محدّثی بود بلکه از شخصیت‌هایی بود که به اشخاص، جایگاه محدّثی می‌داد.

وذكر القاري في المناقب: «عن محمدبن سماعة أن الإمام ذكر في تصانيفه نيفاً و سبعين الف حديث وانتخب الآثار من أربعين الف حديث والمسائل التي رجع عنها من القياس الي الأثر كثيرة لشدة اتباعه» (مناقب القاری).

ترجمه: علامه علی قاری رحمه الله در کتاب مناقب از محمدبن سماعه رحمه الله نقل می‌کند که فرموده است:

«امامﷺ در تصانیف خود[1] بیش از هفتاد هزار حدیث آورده‌اند و کتاب الآثار را از بین چهل هزار حدیث انتخاب نموده‌اند و مسایل و موارد رجوع ایشان از قیاس به‌سوی اثر، بسیار است که این، به دلیل شدت إتباع ایشان از احادیث و آثار بوده است».

أقول: «كانت مجموعة هذه الأحاديث نيفاً وعشرة ومائة الف وأكثر من مجموعة ما في جميع صحاح الستة فإن لم يكن هذا الشخص مُحدّثا عظيماً فمَن يكون مُحدّثاً في العالَم؟».

ترجمه: «مجموعه‌ی این احادیث بیش از صد و ده هزار حدیث بود که از تمام احادیث صحاح سته بیشتر می‌شود. اگر این شخصیت، محدّث بزرگی نیست پس، چه کسی در دنیا محدّث است؟! .

قال صاحب جامع‌المسانيد: «وقد قيل بلغت مسائل ابي‌حنيفة خمس مأة الف مسئلة وكتبه و كتب اصحابه تدلّ علي ذلك» .

وقال أيضاً: «إشتهر واستفاض عن الإمام الكامل المنصف ابن‌سريج رحمه‌الله وهو أزكي اصحاب الشافعي رحمه‌الله أنه سمع رجلاً جاهلاً يقع في أبي‌حنيفة فقال له يا هذا تقع في ابي‌حنيفة وثلاثة أرباع العلم مسلّمة له وهو لايسلّم لهم الربع؟!».[2]

ترجمه: نویسنده و جامعِ کتاب «جامع‌المسانیدِ» امام اعظمﷺ می‌فرماید:

«گفته شده که مسائل امام ابوحنیفهﷺ به صدوپنجاه هزار می‌رسند که کتب ایشان و یاران ایشان بر این مُدّعا دلیل و گواهند».

۱- یعنی در مسایلی که به شاگردان خود دستور به إملای آن‌ها فرموده است.

۲- این همه از: «إنجاء الوطن» (ابوحنیفة واصحابه المحدثون): ص۱۰ الی۱۵ ـ تبييض الصحيفة: ص۱۰۲ الی۱۰۸ تحت عنوان «ذكر نبذ من اخباره و مناقبه .

و نیز می‌فرماید: «از امامِ کامل و منصف، ابن‌سریج رحمه‌الله ـ که از زکی‌ترین شاگردان امام شافعی رحمه‌الله می‌باشد ـ این خبر به شهرت رسیده است که ایشان جاهلی را دیدند که بر امام ابوحنیفه رحمه‌الله طعنه می‌زند، فرمودند: ای فلانی بر امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌تازی؛ در حالی‌که (او شخصیتی است) که سه چهارم علم برای‌شان مسلّم است و ایشان یک چهارم علم را هم برای دیگران مسلّم نمی دانند؟!».

وذكر الطحاوي عن شيخه ابن ابي‌عمران: «حدّثني محمدبن شجاع قال قلتُ لعبادبن صهيب أخرج الي ما عندك عن ابي‌حنيفة فقال عندي قمطر ولكن لا أحدثك برأيه وأحدّثك بما شئت من حديثه، وروٰي احمدبن‌روح عن عباد مأة الف حديث ...».[1]

ترجمه: امام طحاوی رحمه‌الله از شیخ خود، ابن ابی‌عمران رحمه‌الله روایت می‌کند که محمد بن شجاع رحمه‌الله فرمود: «خدمت عبادابن صهیب رحمه‌الله عرض کردم: آن‌چه از امام ابوحنیفه رحمه‌الله دارید، به من نشان دهید. فرمود: نزد من صندوق بزرگی (از ایشان) موجود است، اما من از رأی او برای‌تان بیان نمی‌کنم بلکه فقط از علم حدیث ایشان بیان می‌کنم. احمدبن روح رحمه‌الله صدهزار حدیث از عباد رحمه‌الله روایت کرده است...».

«وروٰي الطحاوي عن بكّار بن قتيبة: سمعت اباعاصم النبيل قال كنّا عند ابي‌حنيفة بمكة فكثر عليه اصحاب الحديث واصحاب الرأي (اى يسئلونه)».

ترجمه: امام طحاوی رحمه‌الله از بکّار ابن‌قتیبه رحمه‌الله روایت می‌کند که فرمود: از ابوعاصم نبیل رحمه‌الله شنیدم که فرمود: «در مکه‌ی مکرمه به‌خدمت امام ابوحنیفه رحمه‌الله بودیم، محدثین و اهل رأی بسیار به خدمت‌شان می‌رسیدند و از ایشان مسائل می‌پرسیدند».

۱- الجواهرالمضیئة: ۲۶۷/۱ و ج۲۳۱/۳ .

وفیه دلیل علی تقدّم الإمام فی الحدیث والفقه جمیعاً، فکان کلما راح الي بلدة کثر علیه اصحاب الحدیث والفقه یسئلونه ولا شك أن اهل الحدیث انما یسئلون عن الحدیث لا غیر».[۱]

ترجمه: در این روایت و واقعه دلیل بزرگی هست بر پیشتاز بودن امام در حدیث و در فقه؛ هر دو. هرگاه امام رحمه الله به شهری وارد می‌شدند، محدثین و فقها بسیار نزد ایشان گرد می‌آمدند و سؤال می‌کردند. و در این شکی نیست که محدثین فقط از حدیث سؤال می‌کنند نه از غیر آن».

مسانید امام اعظم رضی الله تعالی عنه

اولین مسند و کتاب آثار در این امت، از امام اعظم و شاگردان ایشان رحمهم الله جمع‌آوری و تنظیم شده است. به نقل و روایت صحیح ثابت است که امام مالک رحمه الله شصت هزار مسأله از مسائل مُدوّنه‌ی امام ابوحنیفه رحمه الله گرفته و مذهب خویش را تدوین نموده‌اند. **راجع مقدمة انوار الباری و اقوام المسالک للکوثری.**[۲]

قطب‌الدین، امام شعرانی شافعی رحمه الله با کمال افتخار می‌فرماید:

«سعادت زیارت چند تا از مسانید امام ابوحنیفه رحمه الله نصیب من شد که در آن‌ها تصدیق بسیاری از حفاظ حدیث موجود بود. أسناد آن احادیث خیلی قوی و همه‌ی رجال آن ثقه بودند و أسناد آن‌ها ثنائی یا ثلاثی بودند (یعنی آن‌قدر نزدیک بودند که با دو یا سه واسطه به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌رسیدند)».[۳]

۱-الجواهر المضیئة: ۲۵۶/۲ ـ و «ابوحنیفة واصحابه المحدثون»: ۳۳، الفصل السادس .

۲-مقدمه‌ی انوار الباری ص ۱۲ و اقوام المسالک کوثری .

۳- مقدمه‌ی انوار الباری: ص۱۴ .

در مسانید امام، از جمله: مسانید خوارزمی، حصکفی وغیره و در آثار امام، از جمله: آثار امام محمد و ابویوسف، مؤطای امام محمد و أمالی ابویوسف، کتب ظاهر روایتِ امام محمد (رحمهم‌الله) و دیگر کتب، نه تنها پانصد بلکه بیش از هفتاد هزار حدیث صحیح به‌چشم می‌خورد. اگر جنابعالی و امثال شما نبینند، عیبی ندارد.

گر نبیند به روز شپره چشم　　　چشمه ی آفتاب را چه گناه

* * * *

شپره گر وصل آفتاب نخواهد　　　رونق بازار آفتاب نکاهد

* * * *

گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است

یوسف علیه‌السلام با آن همه خوبی‌ئی که نصّ قرآنی بر آن گویاست، داشت، ولی در چشم برادران حسود قیمتش از ارزش یک غلام زنگی هم کمتر بود.

بزرگی و مقام امام رحمه‌الله از نظر بزرگان و ائمه‌ی دین رحمهم‌الله

در این امت اولین کسی که به تدوین حدیث، فقه و اصول قدم برداشت و إقدام کرد، امام ابوحنیفه رحمه‌الله بودند و همه‌ی أئمه‌ی دین از جمله: امام مالک، امام شافعی، امام احمد و دیگران رحمهم‌الله به خدمات ارزشمند و احسانات گرانمایه‌ی ایشان اعتراف نموده‌اند؛ هم‌چنان که در حواله‌ها و منابع ذیل می‌بینی؛ إن‌شاء الله تعالی.

قال السیوطي في تبییض الصحیفة ما نصّه:

«من مناقب ابي‌حنیفة اللتي إنفرد بها أنه أوّل من دوّن علم الشریعة ورتّبه ابواباً ثم تابعه مالك بن انس في ترتیب المؤطّا ولم یسبق اباحنیفة احدٌ... (الٰی أن قال): وبهذا قال الشافعي رضي‌الله‌عنه: الناس في الفقه عیال ابي حنیفة».

ترجمه: علامه سیوطی رحمه الله در «تبییض الصحیفه»[1] می‌نگارد:

«از جمله مناقبِ منحصر به‌فردِ امام ابوحنیفه رحمه الله این‌ست که ایشان اولین شخصیتی هستند که علم شریعت را تدوین نمود و آن را به‌صورت ابواب مرتب ساخت. سپس مالک ابن انس رحمه الله در ترتیب مؤطا از ایشان تبعیت نمود و هیچ کس (در این باب) از امام ابوحنیفه رحمه الله سبقت نگرفته است. (تا این‌جا که می‌فرماید:) و به‌همین سبب امام شافعی رحمه الله در مورد ایشان فرموده‌اند: «مردم در فقه، جیره‌خوار امام ابوحنیفه رحمه‌الله تعالی هستند».

۱ـ محدث مشهور، امام حمّاد رحمه الله از محدّث بزرگ، حضرت ایوب سختیانی رحمه الله تابعی بی‌نظیر حکایت می‌کند که شخص بی‌ادبی در حضور ایشان نسبت به شأن نعمان (امام ابوحنیفه) رحمه الله لب‌گشایی کرد. ایشان فرمودند:

«مردم قصد دارند نوری را که الله تعالی روشن کرده است، خاموش کنند، ولی الله سبحانه‌وتعالی انکار می‌کند [و این نور را خاموش نمی‌کند]».

حضرت ایوب سختیانی رحمه الله استادِ تمام مؤلفین صحاح سته بودند.

۲ـ امام مسعربن کدام رحمه الله ـ که افرادی هم‌چون شعبه و سفیان رحمهما الله او را میزان عدل می‌نامیدند و خود این دو بزرگوار، امیرالمؤمنین در حدیث بودند ـ می‌فرماید:

«من و امام ابوحنیفه رحمه الله در طلب علم حدیث رفتیم، ولی ایشان بر ما غالب آمد و در زهد و تقوی نیز بر ما فائق بود».

۱- تبییض الصحیفة: ص۱۲۹ .

۳ـ شیخ‌الإسلام امام محدث عبدالله‌بن‌یزید کوفی، شاگرد امام ابوحنیفه و استاد اساتید مؤلفین صحاح سته (رحمهم‌الله) هر گاه از امام‌رحمه‌الله حدیثی را روایت می‌کرد، چنین می‌فرمود:

«حدّثني سلطان السلاطين في الحديث، الإمام ابوحنيفة (رحمه‌الله)».

یعنی: «شاه شاهان در علم حدیث، امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله برایم چنین حدیث بیان فرمودند».

۴ـ امام یحیی‌بن‌سعید قطّان، شاگرد امام ابوحنیفه و امامِ جرح و تعدیل و استاد امام احمد، علی‌بن‌مدینی و یحیی‌بن‌معین رحمهم‌الله (اساتید خاص امام بخاری‌رحمه‌الله) در مورد حضرت امام‌رحمه‌الله می‌فرماید:

«قسم به‌خدا امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله در علوم قرآن و حدیث در بین امت از همه برتر بود».[۱]

۵ـ سفیان ثوری‌رحمه‌الله در مورد امام‌رحمه‌الله می‌فرمایند:

«ابوحنیفه‌رحمه‌الله در أخذ حدیث بی‌نهایت محتاط بودند و روایاتی را می‌گرفتند که راویان آن ثقه می‌بودند و به آخرین فعل رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم إقتدا و تمسّک می‌کردند».

۶ـ حضرت وکیع‌بن‌جراح‌رحمه‌الله می‌فرمایند:

«با احتیاط تر از امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله در روایت حدیث ندیده بودم».

این بزرگوار (وکیع) شاگرد خاص امام و استاد خاص امام شافعی، احمد و مؤلفین صحاح سته‌رحمهم‌الله می‌باشد.

۷ـ اعتراف امام علی‌بن‌جعد، استاد خاص امام بخاری‌رحمهما‌الله: ایشان می‌فرمایند:

«هرگاه امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله حدیثی روایت می‌کردند، آن را هم‌چون گوهری صاف و پاکیزه می‌آوردند».[۱]

۱- تذکره‌ی محدثین: ۲۵/۱ .

۸ـ اقرار امام یزید بن هارون رحمه الله: وی می‌فرماید:

«من از علما شنیدم که در زمان امام ابوحنیفه رحمه‌الله‌تعالی نظیر و همتای او را جستجو می‌کردند، اما همتایی برای ایشان یافت نشد».

هم‌چنین می‌فرمایند: «إنه کان أعظم الناس حفظاً للحدیث».

یعنی: «ایشان در حفظ حدیث بزرگترین مردم بودند».[۲]

۹ـ امام ابوبکربن عیاش رحمه الله در تمجید امام اعظم رحمه الله می‌فرماید:

«امام ابوحنیفه رحمه الله افضل و برترین فرد زمان خویش بوده‌اند».

۱۰ـ امام خارجه‌بن مصعب رحمه الله می‌فرماید:

«من بیش از هزار نفر عالم بزرگ دیده‌ام، اما نظیر امام ابوحنیفه رحمه‌الله‌تعالی را در علم و عقل ندیده‌ام».

۱۱ـ شهادت امامِ محدثان، استاد اساتید و ولیِّ‌نعمتِ مؤلفین صحاح سته و نور و افتخار آنان در اسانید، حضرت عبدالله‌بن‌مبارک رحمه الله [به بزرگی و عظمت امام رحمه الله]:

شخصی در حضور ایشان به امام ابوحنیفه رحمه الله توهین کرد، ایشان فرمودند:

«اگر می‌توانی از میان علمای تمام جهان، نظیر امام ابوحنیفه رحمه الله را پیدا کن وگرنه مجلس ما را ترک کن و ما را به‌همراه خود در عذاب میفکن، من در مجلس ایشان، بزرگترین افراد را کوچک یافته‌ام و خود را هم‌چون یک طفل مکتب تصوّر می‌کرده‌ام. اگر خوف إفراط نمی‌بود، هیچ کس را بر ابوحنیفه رحمه الله ترجیح نمی‌دادم».

۱- تذکره‌ی محدثین: ۲۶/۱ .

۲- ذب الذبابات: ۴۴۷/۱ ـ تذکرة النعمان (در مقدمه‌ی انوار الباری): ۷۵/۱ .

و نیز این اشعار را در وصف امام رحمه‌الله تعالی سرودند:

لقد زانَ البلادَ و مَن علیها　　امامُ المسلمین ابو حنیفة
بآثارٍ و فقهٍ في حدیثٍ　　کآثارِ الرُّموزِ علَی الصَّحیفَة
فما في المشرقین له نظیرٌ　　و لا في المغربین و لا بکوفة
رأیتُ القامعینَ له سَفاهاً　　خلافَ الحقِّ مع حججٍ ضعیفة

ترجمه: امامِ مسلمانان، ابوحنیفه رحمه‌الله تمام شهرها و اهل آن‌ها را زینت بخشیدند».
«با آثار و فقاهت در حدیث که هم‌چون رموز ثبت شده در صحیفه هستند».
«نه در شرق، نمونه و مانندی دارد و نه درغرب و نه در کوفه».
«مخالفان ایشان را افرادی نادان یافتم که با دلایل ضعیف خود، با حق مخالفت می‌کنند».

ثم أنشد و قال [یعنی سپس سرود و فرمود]:

رأیتُ اباحنیفةَ کُلَّ یومٍ　　یزیدُ نَبَالَةً و یزیدُ خیراً
و ینطقُ بالصّوابِ و یَصْطَفِیهِ　　اذا ما قال اهلُ الجَورِ زُوراً
یُقایسُ مَن یُقاسیه بلُبٍّ　　فمَن ذا یجعلون له نظیراً
کَفانا فقهَ حمّادٍ و کانت　　مصیبتُنا به أمراً کبیراً
فردّ شماتة الأعداء عنّا　　و أبدٰي بعده علماً کبیراً
رأیتُ اباحنیفةَ حینَ یُؤتٰي　　و یطلب علمه بحراً غزیراً
اذا ما المشکلاتُ تَدافَعَتْها　　رجالُ العلمِ کان بـهـا بصیراً

ترجمه: «امام ابوحنیفه رحمه‌الله را دیدم که هر روز شرافت، برتری و خیرشان بیشتر می‌شد.
«سخنان درست و صحیح گفته و گفتار را پاک و صاف می‌کرد؛ هنگامی‌که بی‌انصاف‌ها (دروغگویان) دروغ می‌گفتند».

«کسانی‌که به او ستم می‌کنند، او را از نظر عقل و درک با دیگران مقایسه می‌کنند، ولی چه کسی را می‌توانند نظیر و مثل او قرار دهند؟!».[١]

«درحالی‌که مصیبت از دست دادن حماد رحمه‌الله بر ما مصیبت بزرگ و سختی بود، امام ابوحنیفه رحمه‌الله ما را به‌جای حماد رحمه‌الله در فقه کفایت کردند».[٢]

«شادی و شماتت دشمنان را از ما بر داشتند و پس از حماد رحمه‌الله علم زیادی آشکار ساختند».

«امام ابوحنیفه رحمه‌الله را هرگاه نزد ایشان مراجعه و طلب علم می‌شد، دریایی جوشان یافتم».

«هنگامی‌که بزرگمردان علم و دانش، مشکلات علمی را به هم‌دیگر حواله می‌دادند (و از خود دفع می‌کردند)، ابوحنیفه رحمه‌الله به آن‌ها دانا بودند».

[یعنی مسائل سختی که دیگر علما از حل آن عاجز بودند و هر یکی حل آن را از خودش دفع می‌کرد، برای امام رحمه‌الله آسان بود]. [٣]

١٢ـ امام سفیان‌بن عیینه رحمه‌الله می‌فرماید:

«در زمان صحابه رضی‌الله‌عنهم، حضرت عبدالله‌بن عباس رضی‌الله‌عنهما عالمی برجسته بودند. پس از ایشان شعبی رحمه‌الله و پس از شعبی، امام ابوحنیفه رحمه‌الله برجسته‌ترینِ عالم زمان خویش بودند».

یعنی در این سه قرن [خیرالقرون] هر یک در عصر خود بی‌نظیر بودند.

١- در بعضی از کتاب‌ها و منابع این قسمت شعر چنین آمده است: «یقایس من یقائسه بلبّ» یا «یقایسه». یعنی کلمه‌ی «یقاسیه»، «یقائسه» یا «یقایسه» است. پس، ترجمه این‌طور می‌شود: « به عقل، قیاس می‌کند با کسانی‌که با او قیاس کنند» (یعنی به قیاس و عقل و تدبّر خود با آن‌ها برخورد می‌کند و پاسخ می‌دهد).

٢- در این شعر نیز در بعضی از کتاب‌ها به‌جای «کلمه‌ی «فقه»»، «فقدُ» (فقدُ حماد) است.

٣- تبییض‌الصحیفة، ص٢٢ ـ إنجاءالوطن، ص٥٨- ٥٧ ـ تذکرة النعمان: ٥٧/١ ـ (عقود الجُمان، از حافظ صالحی، ص٣٧٩، الباب السادس والعشرون) .

۱۳ـ امامُ‌الحدیث، مسیب‌بن شریک رحمه‌الله می‌فرماید:

«اگر اهالی تمام شهرها کلیه‌ی علمای‌شان را جمع کنند و ما در مقابل همه‌ی آنان فقط فقط امام ابوحنیفه رحمه‌الله را بیاوریم، همگی آنان مغلوب ما خواهند شد».[۱]

۱۴ـ امامِ حدیث، خلف‌بن ایوب رحمه‌الله می‌فرماید:

«هیچ‌کس از معاصران امام ابوحنیفه رحمه‌الله از نظر علمی، برتر از ایشان نبود». (کردری).

۱۵ـ امام ابومعاذ رحمه‌الله می‌فرماید:

«من افضل و برتر از ابوحنیفه رحمه‌الله را به چشم خود ندیده‌ام». (موفق و کردری).

۱۶ـ امامِ محدثین، عبدالرحمن‌بن مهدی رحمه‌الله می‌فرمایند:

«امام ابوحنیفه رحمه‌الله قاضی‌القُضاتِ علما است» (موفق، کردری).

یعنی هیچ‌کسی نمی‌تواند قضاوت ایشان را نقض کند.

۱۷ـ مکّی‌بن ابراهیم، شاگرد خاص امام ابوحنیفه و استاد خاص امام بخاری رحمهماالله، شخصیتی‌که تمام ثلاثیات[۲] امام بخاری رحمه‌الله جز چند حدیث، از ایشان روایت شده است. وی می‌فرماید:

«امام ابوحنیفه رحمه‌الله از تمام علمای زمان خویش داناتر بودند».

در حالی‌که در زمان ایشان هزاران محدث هم‌چون امام مالک، اوزاعی، سفیان ثوری، مسعربن کدام، عبدالله بن مبارک وغیرهم رحمهم‌الله وجود داشتند.[۳]

۱ـ الخیرات الحسان ـ مناقب کردری ـ تذکرة النعمان (مقدمه‌ی انوار الباری): ۵۸/۱ .

۲- ثلاثیات به روایاتی گفته می‌شود که با سه واسطه (سه نفر راوی) سند آن به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌رسد و متصل می‌شود.

۳- تبییض‌الصحیفه، الخیرات‌الحسان، تذکرةالحفاظ، تذکرة النعمان (مقدمه‌ی انوار الباری): ۵۷/۱ .

از مجموع بیست‌ودو روایت ثلاثی که مایه‌ی افتخار امام بخاری رحمه‌الله و کتاب صحیح ایشان است، یازده روایت به‌طفیل امام اعظم رحمه‌الله توسط شاگرد ایشان (مکی بن ابراهیم) و نُه (۹) روایت دیگر نیز توسط سایر احناف و فقط دو حدیث توسط دیگران (غیر حنفیه) روایت شده است.

۱۸ـ امام شافعی رحمه‌الله از امام مالک رحمه‌الله در مورد بعضی از محدثین و در ضمن درباره‌ی امام ابوحنیفه رحمه‌الله سؤال کردند. ایشان در جواب فرمودند:

«سبحان الله! ایشان شخصیت عجیبی بودند که من مثل ایشان را به‌چشم خود ندیده‌ام».

۱۹ـ امامِ حدیث، معروف‌بن حسان رحمه‌الله می‌فرماید:

«از میان همه‌ی علمایی که من دیده‌ام، شخصیتی مثل امام ابوحنیفه رحمه‌الله در علم فقه، ورع و صیانت نفس ندیده‌ام». (موفق، انتصار، کردری).

۲۰ـ یوسف‌بن خالد سمتی رحمه‌الله می‌فرماید:

«امام ابوحنیفه رحمه‌الله دریای بی‌کران علم بودند که من نه مانند او را دیده‌ام و نه شنیده‌ام».[۱]

۲۱ـ قاضی ابن‌ابی‌لیلٰی، ۲۲ـ سعید ابن ابی‌عروبه، ۲۳ـ خلف بن ایوب، ۲۴ـ بحر سقا، ۲۵ـ حسن بن زیاد لؤلؤی،۲۶ـ اسرائیل بن یونس، ۲۷ـ حفص بن غیاث، ۲۸ـ ابوعلقمه، ۲۹ـ ابراهیم بن طهمان، ۳۰ـ ابوامیه، ۳۱ـ امام ابویحیی بن زکریا، ۳۲ـ حافظ محمد بن میمون، ۳۳ـ معروف بن عبدالله، ۳۴ـ ابوسفیان حمیری، ۳۵ـ مقاتل بن سلیمان، ۳۶ـ فضل بن موسی السینانی، ۳۷ـ امام

۱- تذکرة النعمان (مقدمه‌ی انوار الباری): ۵۸/۱ .

ابویوسف، ۳۸ـ زبیر بن معاویه، ۳۹ ـ علی بن هاشم، ۴۰ـ وقبه بن مسقله، ۴۱ـ یحیی بن آدم، ۴۲– نصر بن محمد، ۴۳ـ ابوعمرو بن علا وغیرهم از سلف رحمهم الله سلف رحمهم الله همه مدّاح امام اعظم رحمه الله بوده‌اند.

تأیید و توثیق امامِ همام و استاد ایشان رضی‌الله‌عنهما توسط ائمه‌ی حدیث (علی رغم انف غیرمقلّدین)

۱ـ ابن‌معین، استاد امام بخاری رحمهما الله می‌فرماید:

«**امام الحدیث ابوحنیفة کان ثقة**» (تهذیب التهذیب، ص ۴۵۰، ج ۱۰).

«امامِ حدیث، ابوحنیفه رحمه الله ثقه بودند».

۲ـ امام ابوداوود رحمه الله می‌فرماید: «**رحمَ الله اباحنیفة کان اماماً**»:

«خداوند بر ابوحنیفه رحمه الله رحم کند. او امامی بود».

۳ـ حافظ ذهبی رحمه الله در کتاب تذکرة الحفّاظ، امام اعظم رحمه الله را جزو حفاظِ طبقه‌ی پنجم [حفاظِ حدیث] ذکر کرده‌اند و در آن دو حدیث به روایت امام رحمه الله موجود است.

در اصطلاح محدثین «حافظ» به‌کسی گفته می‌شود که حداقل صدهزار حدیث از بر یاد و حفظ داشته باشد.

اساتید حضرت امام بخاری رحمه الله بیش از هزار نفر بودند و او ششصد هزار حدیث حفظ داشت. امام اعظم رحمه الله چهارهزار استاد داشتند که امام ابوحفص کبیر رحمه الله همه‌ی آنان را نام برده است.[۱]

۱- در بعضی از کتاب‌ها آمده است که امام ابوحفص کبیر رحمه الله به شمارش اساتید امام ابوحنیفه رحمه الله دستور داد. پس از شمارش تعداد آن‌ها به چهار هزار نفر رسید.

شیخ موفق رحمه‌الله نیز در مناقب امام رحمه‌الله هزار تن از اساتید امام ابوحنیفه رحمه‌الله را نام برده است. منکرین اگر می‌خواهند، به‌کتب و منابع مراجعه کنند.

حالا اگر به‌حساب امام بخاری بگیریم [و نسبت به امام بخاری رحمه‌الله بسنجیم] و این تعداد را نصف کنیم، باز هم حضرت امام رحمه‌الله باید یک‌میلیون‌ودویست هزار حدیث حفظ داشته باشد.

امام صاحب رحمه‌الله مرجع محدثین و فقها بودند.

امام صاحب رحمه‌الله در ورع و تقوٰی یگانه‌ی زمانه بودند.

امام اعظم رحمه‌الله طبیب امت بودند.

امام بزرگوار رحمه‌الله مورد حسد معاصران خود واقع شده بودند.

امام همام رحمه‌الله از جانب الله تعالی تأیید شده و رحمت خداوند بودند.

۴ـ شیخ‌الإسلام علامه ابن‌عبدالبر مالکی رحمه‌الله می‌فرماید:

«وروٰي حماد بن زيد عن ابي‌حنيفة احاديث كثيرة».

هم‌چنین می‌فرماید:

«وكان يحفظ (اي وكيع‌بن‌الجراح) حديثه (اي حديث ابي‌حنيفة) كلّه وكان قد سمع من ابي‌حنيفة حديثاً كثيراً».

ترجمه: «حمادبن‌زید رحمه‌الله از ابوحنیفه رحمه‌الله احادیث زیادی روایت کرده است».

«(وکیع‌بن‌جراح رحمه‌الله) تمام احادیث امام ابوحنیفه رحمه‌الله را حفظ می‌کرد و از ایشان احادیث زیادی شنیده بود».

۵ـ محدّث ابن‌عدی رحمه‌الله در شرح حال امام أسعدبن‌عمرو رحمه‌الله می‌نویسد:

«وليس في اصحاب الرأي بعد ابي‌حنيفة أكثر حديثاً منه».

ترجمه: «بعد از ابوحنیفه رحمه الله هیچ کس از اصحاب رأی (قیاس و اجتهاد) بیشتر از وی (اسعدبن عمرو) حدیث نمی‌دانست».

۶ـ علامه خطیب بغدادی رحمه الله در «تذکرة» به سند خویش از محدّث بزرگ، بشر بن‌موسی و ایشان از استاد خود امام ابوعبدالرحمن مقری رحمهم الله که امامِ حدیث و شیخ‌الإسلام بود، می‌نویسد:

«ایشان نهصد حدیث از امام ابوحنیفه رحمه الله شنیده بودند».

علامه کردری رحمه الله می‌نویسد:

«وکان اذا حدّث عن ابي‌حنيفة قال: حدّثنا شاهنشاه».

یعنی: «هرگاه ابوعبدالرحمن رحمه الله از امام ابوحنیفه رحمه الله حدیث روایت می‌کرد، می‌فرمود: شاهنشاه برای ما این حدیث را روایت کرده‌اند».

۷ـ یحیی‌بن‌معین رحمه الله (در مورد امام رحمه الله) می‌فرماید:

«عدلٌ ثقةٌ ما ظنّك بمن عدّله ابن المبارك و وكيع؟».

وقال في مقام آخر: «قال ابن‌معين: نعم ثقةٌ كان والله أورع من أن يكذب وهو أجلّ قدراً من ذلك».

ترجمه: «(امام ابوحنیفه رحمه الله) عادل و ثقه بودند. نسبت به‌کسی‌که ابن‌مبارک و وکیع رحمهما الله او را عادل می‌دانند، چه گمانی داری؟».

در جایی دیگر فرموده است: «ابن‌معین رحمه الله فرموده است: «بله ثقه بود. به خدا قسم پرهیزگارتر و دارای قدر و منزلتی برتر از آن بود که (بلا نسبت و معاذ الله) دروغ بگوید (و حدیث جعل کند)».

تقریباً در هفت هشت مورد در این کتاب همین طور ذکر شده است.

۸ـ علامه ذهبی رحمه الله می‌فرماید:

«فأفقه اهل الكوفة عليّ و ابن‌مسعود وأفقه اصحابهما علقمة وأفقه اصحابه ابراهيم وأفقه اصحاب ابراهيم حمّاد وأفقه اصحاب حماد ابوحنيفة وأفقه اصحابه ابويوسف وأفقه اصحابه محمّد وأفقه اصحاب محمّد ابوعبدالله الشافعي رحمهم‌الله‌تعالىٰ».

وقال ايضاً نقلاً عن الشافعي رحمه‌الله أنه قال: «العلم يدور علي ثلاثة: مالك والليث و ابن‌عيينة».

«قال الذهبي وقلت: بل وعلىٰ سبعة معهم وهم الأوزاعي والثوري ومعمر و ابوحنيفة وشعبة والحمّادان».

ترجمه: «فقيه‌ترين فردِ اهل كوفه، على و ابن‌مسعود رضی الله عنهما و فقيه‌ترين شاگردشان، علقمه و فقيه‌ترين شاگرد وى، ابراهيم و فقيه‌ترين شاگرد ابراهيم، حماد و فقيه‌ترين شاگرد وى، ابوحنيفه و فقيه‌ترين شاگرد ايشان، ابويوسف و فقيه‌ترين يارش، محمّد و فقيه‌ترين شاگرد محمد، ابوعبدالله امام شافعى (رحمهم‌الله) بودند».

همچنين به نقل از امام شافعى رحمه الله مى‌فرمايد: «علم بر سه شخص دَور مى زند: مالک، ليث و ابن‌عيينه رحمهم الله».

علامه ذهبى رحمه الله فرمود: «بلكه بر هفت تن ديگر همراه اين سه نفر دَور مى‌زند كه عبارتند از: اوزاعى، ثورى، معمر، ابوحنيفه، شعبه و هردو تا حماد رحمهم الله».

۹ـ وقال شيخ‌الإسلام ابن‌تيمية رحمه الله:

«إن اباحنيفة واصحابه ممّن له في الأمّة لسان صدق من علمائها».

وفي موضع آخر: «أئمة الحديث والتفسير والتصوّف والفقه مثل الأئمة الاربعة وأتباعهم».[۱]

۱- منهاج‌السنة: ۷۷/۴ و ج ۱۷۲/۱ و۱۷۳ وقريبه فى ج۱۴۲/۳ و ج ۷۷/۴.

ترجمه: شیخ‌الإسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌فرماید: «همانا امام ابوحنیفه و یاران ایشان رحمهم‌الله از آن افراد هستند که از سوی علمای امت دارای لسان صدق (یادگار، ثنا و ذکر نیک) هستند».

در جایی دیگر می‌فرماید: «أئمه‌ی حدیث، تفسیر، تصوف و فقه مثل أئمه‌ی أربعه و پیروان شان (رحمهم الله) ...».

۱۰ـ در مقدمه‌ی «تبییض الصحیفة» می‌فرماید:

«كان الإمام ابوحنيفة أعلم عصره بالحديث...، إنه كان من صيارفة الحديث...، إن الإمام حجةٌ ثبتٌ ...».

«(امام ابوحنیفه رحمه‌الله) حجّت، ثَبت و داناترین فرد زمان خود به حدیث و از صرّافان حدیث (حدیث‌شناسان) بودند».

۱۱ـ در همین کتاب به‌نقل از علامه ابن تیمیه رحمه‌الله [و تأیید ایشان] آمده است:

«كان ابوحنيفة من أئمة الجرح والتعديل».

«ابوحنیفه رحمه‌الله از أئمه‌ی جرح و تعدیل بودند».

۱۲ـ [هم‌چنین] در کتاب مذکور [عنوان «ابوحنيفة على شرط أصح الأسانيد» بسته شده است] و می‌فرماید:

«امام ابوحنیفه رحمه‌الله به شرط صحیح ترین سندها [حدیث روایت کرده است].

[**و در صفحه‌ی دیگری نیز آمده است که:** «صحیح‌ترین و بزرگترین اسانید اهل عراق، آن‌ست که امام ابویوسف و امام محمدبن حسن از امام اعظم ابوحنیفه از ... روایت کرده باشند»].

علامه صالحی دمشقی رحمه‌الله در شصت صفحه از کتاب خود ۷۳ تن از شاگردان امام رحمه‌الله را ذکر کرده است. هم‌چنین در کتابِ موفق و دیگر کتب مناقب امام رحمه‌الله

شاگردان محدّث و فقیهِ امام اعظمرحمه الله را به‌حدّ لا تعدّ و لا تُحصٰی رسانده‌اند [یعنی به‌حدی که از شمارش و حساب خارج است] والله أعلم.

۱۳ـ قال احمدبن‌حنبل: أول ما طلبتُ الحديث ذهبتُ الي ابي‌يوسف القاضي ثم طلبنا بعده فكتبنا عن الناس وكان كثير الحديث».

امام احمدبن حنبلرحمه الله می‌فرمایند:

«در طلب علم حدیث اولین بار خدمت امام ابویوسف قاضیرحمه الله رفتم. پس از آن از دیگران علم حدیث را فراگرفتیم و نوشتیم و ایشان (ابویوسف) کثیرالحدیث بودند».

۱۴ـ «وكتب الإمام احمدبن‌حنبل عن ابي‌يوسف ومحمد ثلاثة قماطر».

«امام احمدبن‌حنبلرحمه الله از امام ابویوسف و امام محمدرحمهما الله سه صندوق بزرگ نوشته (و جمع کرده) بود».

۱۵ـ «وقال داؤد بن رشيد: «لو لم يكن لأبي‌حنيفة تلميذٌ الّا ابويوسف لكان فخراً علي جميع الناس».

داوودبن رشیدرحمه الله می‌فرماید:

«اگر امام ابوحنیفهرحمه الله جز امام ابویوسفرحمه الله شاگرد دیگری نمی‌داشت، باز هم سبب فخر و افتخار ایشان بر جمیع مردم بود».

۱۵ـ قال الذهبي: «وروٰي عنه (اي ابي‌حنيفة) من المحدّثين والفقهاء عدّة لا يحصون»، وسمّي كثيراً منهم.

امام ذهبیرحمه الله می‌فرماید:

«تعداد بی‌شماری از محدثین و فقها از ایشان (یعنی امام ابوحنیفهرحمه الله) روایت کرده‌اند، و امام ذهبی تعداد زیادی را نام برد».

۱٦ـ «وروٰي عنه ثُقات أثبات حفّاظ الحديث من المكثّرين في الرواية اللذين يُقتدٰي بهم في صناعة الحديث وهم معروفون في كتب اسماء الرجال علي رغم أنف من يقول إن اباحنيفة لم يكن له كثير علم بالحديث او أنه كان يتيماً ومسكيناً في هذا العلم، ولايعبأ بقول هؤلاء اللذين لايطالعون كتب اسماء الرجال ولايلاحظون ما أثني علي الإمام ابي‌حنيفة الأئمةُ الكبار ولايلتفتون الي أنّ كبراء اصحاب الحديث كانوا يأخذون بقوله ويفتون به ولو كان فقهه رأياً محضاً مخترعاً من عند نفسه كما يزعمه هؤلاء الجازفين الحاقدين الحاسدين المبغضين لما أفتي بقوله وكيع بن الجراح ويحيي بن سعيد القطان وغيرهما من المحدثين وكان يحيي بن معين، امامُ الجرح والتعديل من غُلاة الحنفية».[۱]

ترجمه: «از ایشان (امام ابوحنیفه رحمه الله) حفّاظ حدیثِ ثقه و ثبت (استوار)؛ آنانی‌که روایات زیادی دارند و در فن حدیث به آنان اقتدا می‌شود و در کتب اسماء‌الرجال معروفند، حدیث روایت نموده‌اند؛ علی رغم أنف کسی‌که می‌گوید امام ابوحنیفه رحمه الله از علم حدیث آگهی و اطلاع زیادی نداشت و در این علم مسکین و یتیم بود و ارزش و اهمیتی ندارد گفته‌ی چنین افرادی که کتب اسماء‌الرجال را مطالعه نمی‌کنند و ثنا و تعریف أئمه‌ی کبار از امام ابوحنیفه رحمه الله را ملاحظه نمی‌کنند و توجه و إلتفاتی ندارند

۱- این همه را ببینید در: «مقدمه‌ی تبییض الصحیفة ـ مقدمه‌ی إعلاء السنن(ابوحنیفة واصحابه المحدثون) ـ تذکرة النعمان (مقدمه‌ی انوار الباری) ـ تذکرة المحدثین:۷۰/۱۰ الی ۷۷ تذکرة الحفاظ: ۳۲۴/۱ ـ مناقب کردری: ۲۱۶/۲ ـ الإنتقاء از ابن‌عبدالبرّ رحمه الله ، ص ۱۳۰ و۱۷۳ـ حاشیه‌ی «تبییض الصحیفه» ، ص۹۳ ـ تاریخ بغداد: ۳۴۵/۱۳ (۳۴۱ الی ۳۵۰) و ج۲۵۵/۱۴ ـ الانتقاء: ص ۱۳۰ ـ مقام ابی‌حنیفة: ص ۱۰۹ و۱۱۰ـ جامع بیان العلم: ۱۴۹/۲ـ لسان‌المیزان: ۳۵۴/۱ ـ منهاج السنة للإمام ابن‌تیمیة: ۷۷/۴ و ج۱۷۲/۱ و۱۷۳ و ج۱۴۲/۳ ـ حسن التقاضی (در سیرت امام ابویوسف القاضی) ص۱۵ .

به این‌که بزرگان علم حدیث، گفته‌ی امام‌رحمه‌الله را می‌پذیرفتند و به آن فتوٰی می‌دادند. اگر فقه ایشان، رأیِ محض و ساخته و پرداخته‌ی خودشان می‌بود؛ هم‌چنان‌که این گزاف‌گویانِ بداندیش و کینه‌توزان گمان می‌کنند پس، شخصیت‌هایی مانند وکیع‌بن‌جراح، یحیی‌بن‌سعید قطّان و دیگر محدثّان رحمهم‌الله به قول ایشان فتوٰی نمی‌دادند و یحیی‌بن‌معین‌رحمه‌الله، امامِ جرح و تعدیل از حنفیه‌ی سرسخت بود».

ذکر چند تن از اساتید امام بخاری و شاگردان یا شاگردِ شاگردان امام ابوحنیفه (رحمهم‌الله‌تعالی)

بسیاری از اساتید و شیوخ امام بخاری یا شاگردِ بدون واسطه و یا شاگردِ شاگردانِ امام ابوحنیفه رحمهم‌الله بوده‌اند. بعضی از آن شخصیت‌ها عبارتند از:

عبدالله‌بن مبارک، یحیی‌بن سعید قطان، مُعلّی‌بن منصور، ابوعاصم نبیل، محمدبن عبدالله‌بن مثنّی انصاری، مکی‌بن ابراهیم، نُعیم‌بن حماد، حسین‌بن ابراهیم اشکاب، عمربن حفص‌بن غیاث، امامِ زاهد، فُضیل‌بن عیاض،یحیی‌بن معین، وکیع‌بن جراح، یحیی‌بن أکثم، یحیی‌بن صالحِ وحاظی، یوسف‌بن بهلول، عبدالله‌بن‌داوود خریبی، ابراهیم‌بن طهمان، جریربن عبدالحمیدبن قرط، حفص‌بن غیاث، داوودبن رشید، زائده بن قدامه، زکریا بن ابی‌زائده، زهیربن معاویه، محمدبن فضیل، مغیره‌بن مقسم، یزیدبن هارون و بسیاری دیگر رحمهم‌الله تعالی.

«وفي بقية الصحاح في كلّ واحد أكثر من هذا فتدبّر لإحاطة الإمام يا من لايوفّق لمطالعة الكتب لاسيّما كتب مناقب الإمام من كثرة الحقد والحسد أو بسبب الجهل عن مقام الرجال».

«وله مسانيد كثيرة غير ما جمع تلاميذه من الأحاديث في كتب الأصول بحيث تبلغ إثنان و عشرون مسنداً وغير السبعةعشر اللتى جمعها الخوارزمي والحصفكي، فمنها مسند ابي‌حنيفة للدارقطني الشافعي ومسند لإبن‌شاهين البغدادي ومسند للخطيب البغدادي ومسنده لإبن‌عقدة (و مسنده لأبي‌حفص‌الكبير) [وذكر البدر العينى فى تاريخه الكبير: أن مسند ابى‌حنيفة لإبن‌عقدة يحتوى وحده علٰى ما يزيد على الف حديث وإبن‌عقدة كماقال السيوطى من كبار الحفاظ وثقة الناس وما ضعّفه الا متعصّب]».[1]

ترجمه: «و در هر یک از صحاح سته، بیش از این تعداد آمده است. پس، ای کسی‌که به‌علت کثرت کینه و حسد یا به‌سبب عدم آگاهی از مقام مردان، موفق به مطالعه‌ی کُتُب؛ به‌خصوص کُتُبِ مناقبِ امام ابوحنیفه رحمه‌الله نمی‌شوی، در مورد احاطه‌ی امام رحمه‌الله [بر علم حدیث] اندکی تدبّر کن!».

«ایشان رحمه‌الله دارای مسانید زیادی هستند به‌جز از آن‌چه که شاگردان ایشان در کتب اصول جمع کرده‌اند که تعداد آن به ۲۲ مسند می‌رسد و به‌جز از ۱۷ مسندی‌که آن‌ها را علامه خوارزمی و خصکفی رحمهماالله جمع آوری کرده‌اند. برخی از آن مسانید عبارتند از: مسند ابی‌حنیفه از امام دارقطنی شافعی رحمه‌الله، مسند ابن‌شاهین بغدادی رحمه‌الله، مسند خطیب بغدادی رحمه‌الله مسند ابن‌عقده رحمه‌الله و (مسند امام ابوحفص‌کبیر رحمه‌الله). علامه بدرالدین عینی رحمه‌الله در «تاریخ‌کبیرِ» خود می‌فرماید: تنها مسند امام ابوحنیفه رحمه‌الله از علامه ابن‌عقده، مشتمل بر بیش از هزار حدیث است و علامه ابن‌عقده رحمه‌الله طبق فرموده‌ی علامه سیوطی رحمه‌الله از کبار محدثین و مورد اعتماد مردم می‌باشد و کسی دیگر جز متعصّب، او را تضعیف نکرده است».

۱- عبارتِ بین دو قلاب «[]» از مرجع (ملحقات «تبییض‌الصحیفة»، ص۱۸۳) اضافه شده است .

ثبوت شوریٰ در مذهب امام اعظم رضی‌الله‌تعالی‌عنه

إلتزام شوریٰ در تخریج اصول و قواعد إستنباطی مذهب از قرآن کریم و احادیث و آثار بوده نه در مسائل جزئی و فروعی و اگر اختلافی هم هست، در مسائل جزئی و فروعی است نه در اصول.

اگر مخالف اعتراض کند و بگوید: اگر شوریٰ می‌بود، چرا در مسائل اختلاف واقع شده است؟.

[در جواب می‌گوییم:] این اختلاف در فروع بوده نه در اصول و قواعد إستنباطیه‌ی مذهب. [پس، این اعتراض بی‌مورد و نابجاست].

۱ـ «ذکر الخطيب في ترجمة القاضی ابي‌يوسف رحمه‌الله‌تعالي عن ابن‌كرامة قال كنّا عند وكيع يوماً فقال رجل أخطأ ابوحنيفة فقال وكيع: كيف يقدر ابوحنيفة يخطئ ومعه مثل ابي‌يوسف وزفر في قياسهما ومثل يحيى‌بن‌أبي‌زائدة وحفص‌بن‌غياث وحبان ومندل في حفظهم للحديث والقاسم‌بن‌معن في معرفته باللغة والعربية وداؤدالطائي وفضيل‌بن‌عياض في زهدهما وورعهما؟ من كان هؤلاء جلساءه لم يكد يخطئ لأنه إن أخطأ ردّوه».[۱]

ترجمه: «علامه خطیب بغدادی رحمه‌الله در شرح‌حال امام ابویوسف رحمه‌الله از ابن‌کرامه رحمه‌الله روایت می‌کند که روزی در مجلس وکیع رحمه‌الله بودیم، شخصی گفت: ابوحنیفه اشتباه کرده است. وکیع رحمه‌الله فرمود: چگونه ممکن است ابوحنیفه رحمه‌الله اشتباه کند؛ حال آن‌که افرادی چون ابویوسف و زفر رحمهما‌الله با آن همه تبحّر و مهارت در قیاس و افرادی هم‌چون یحیی بن زائده و حفص بن غیاث و حبان و مندل رحمهم‌الله با آن همه احادیثی‌که حفظ داشتند و قاسم بن معن رحمه‌الله با آن همه شناخت و مهارت در علم لغت و عربیت و داوود

۱- تاریخ بغداد: ۲۴۷/۱۴ .

طائی و فضیل بن عیاض رحمهما الله در زهد و پرهیزگاری همراهش بودند. شخصی‌که چنین افرادی همنشین و هم صحبتش باشند، امکان ندارد اشتباه کند. چون اگر اشتباه کند، او را [به سوی رأی درست و صواب] بر می‌گردانند».

قابل توجه است که شخصیتی چون وکیع رحمه الله استاد امام بخاری و دیگر اصحاب صحاح سته رحمهم الله، این قدر به امام ابوحنیفه رحمه الله إعتماد دارندکه صدور خطا و اشتباه از ایشان را غیرممکن می‌دانند؛ زیرا خداوند قدوس به ایشان شاگردان و همراهانی عطا فرموده است که او را بر خطا نمی‌گذارند؛ چه برسد به تخطئه‌ی امثال من و تو که از گدایان علم و دریُوزه‌گران دربار ایشان هستیم!.

۲ـ در حاشیه‌ی «تبییض‌الصحیفه» در مناقب ابن‌مبارک رحمه الله آمده است:

«وذکره الکردري في اصحابه الذین هم اهل الشوري لمذهبه».[۱]

یعنی: «علامه کردری رحمه الله او یعنی ابن‌مبارک رحمه الله را از آن دسته از یاران امام رحمه الله نام برده است که جزو شورای مذهب بودند».

۳ـ وقال اسدبن فرات: «کان اصحاب ابي‌حنیفة اللذین دوّنوا الکتب اربعین رجلاً فکان في العشرة المتقدّمین ابویوسف وزفربن الهذیل وداؤد الطائي واسدبن‌عمرو ویوسف‌بن خالد السمتي ویحیي‌بن زکریا بن ابي‌زائدة وهو الذي کان یکتبها لهم ثلاثین سنة (حسن‌التقاضي ص۱۲)».[۲]

اسدبن فرات رحمه الله فرمود:

۱- تبییض‌الصحیفة، ص۷۵ .

۲- تبییض‌الصحیفة، ص۹۴ .

«یاران امام ابوحنیفه رحمه الله که کتب (فقه و اصول مذهب) را تدوین نمودند، چهل نفر بودند. امام ابویوسف، زفربن هذیل، داوود طائی، اسدبن عمرو، یوسف‌بن خالد سمتی و یحیی بن زکریا بن ابی‌زائده رحمهم الله جزو ده نفر رده‌ی اول بودند و امام ابویوسف رحمه الله سی سال کاتب آنان بود».

لیس علی الله بمستنکر   أن یجمع العالم فی واحد

(بر الله تعالی مشکل و بعید نیست که جهانی را در یک شخص جمع نماید).

«وضع الإمام ابوحنيفة مذهبه شورٰي بينهم لم يستبد فيه بنفسه دوّنهم اجتهاداً منه في الدين ومبالغة في النصيحة لله ورسوله والمسلمين فكان يطرح مسئلة ثم مسئلة لهم ثم يسأل ما عندهم ويقول ما عنده ويناظرهم في كل مسئلة شهراً او أكثر ويأتي بالدلائل أنور من السراج الأزهر ثم يثبتها الإمام ابويوسف في الأصول بعد ما تلقّاه الفحول بالقبول فاذا كان كذلك كان المذهب الذي وضع شورٰي بين الأئمة أولٰي وأصوب و الي السداد والأستقامة والصحة أقرب والقلوب السليمة اليه أميل وأسكن وأطيب من مذهب من إنفرد بوضع مذهبه لنفسه ورجع فيه الي رأيه».[1]

ترجمه: «امام ابوحنیفه رحمه الله مذهب خود را بر شورٰی بنا نهادند و آن را مستبدانه و خودسرانه تدوین نفرمودند. این به‌دلیل کوشش‌شان در دین و نهایت خیرخواهی برای الله جلّ‌جلاله و رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و مسلمین بود. ایشان مسائل را یکی پس از دیگری بر اهل شورٰی مطرح می‌کردند و سپس از آن‌چه آنان داشتند، سؤال می‌فرمودند و آن‌چه خود داشتند، به آنان عرضه می‌کردند. در مورد هر مسأله‌ای به‌مدت یک ماه یا بیشتر با آنان به مناظره می‌پرداخت و دلایل را روشن‌تر از چراغ

۱- مناقب کردری، ص۵۷ ـ إنجاءالوطن:، ص۲۹ و ۳۰ (و تبییض‌الصحیفة، ص۹۴) .

تابان می‌آوردند. پس از طی این مراحل و قبول و تأیید این بزرگواران، امام ابویوسف رحمه الله آن مسأله را در اصول ثبت می‌کردند. وقتی (حقیقت امر) چنین است پس، پس، مذهبی که بین أئمه رحمهم الله به شورٰی گذاشته شده است، برتر و درست‌تر و به راستی راستی و استقامت و صحت، نزدیک‌تر قرار گرفت و قلب‌های سلیم به آن مایل‌تر شدند و مطمئن‌تر و خوش‌تر از مذهب کسی است که به تنهایی برای خود مذهبی وضع کرده و در آن فقط به رأی خود رجوع کرده است».

هذا آخر ما اوردناه في هذا الباب وآخر دعوانا أن الحمدلله ربّ العالمين وصلّى الله تعالٰى على خير خلقه محمّد وآله وصحبه اجمعين.

ونلحق في آخرها دائرة الأئمة ليرَى الناضر أن الأمام بمنزلة الطوبي بين هذه الأئمة والأمّة وكلهم يرجعون اليه وهو قطب دائرة هذه الأمّة.

یعنی «در پایان رساله، دایره و نقشه‌ی أئمه رحمهم الله را به این بخش ملحق می‌کنیم تا هر بیننده‌ای ببیند که امام رحمه الله در میان أئمه و امت رحمهم الله به‌منزله‌ی درخت طوبی می‌باشند و همه به ایشان بر می‌گردند و ایشان مرکز دایره‌ی این امت هستند».

[این نقشه و دائره در یک پوستر جداگانه چاپ و منتشر شده و در دسترس همگان قرار گرفته است و در این جا گنجانده نشده است].

والله أعلم وعلمه اتم ـ احقر محمّدعُمر غُفرله

۱۷ ربیع‌الثانی ـ ۱۴۱۴ هـ.ق.

● ● ● ●

فهرست عناوین